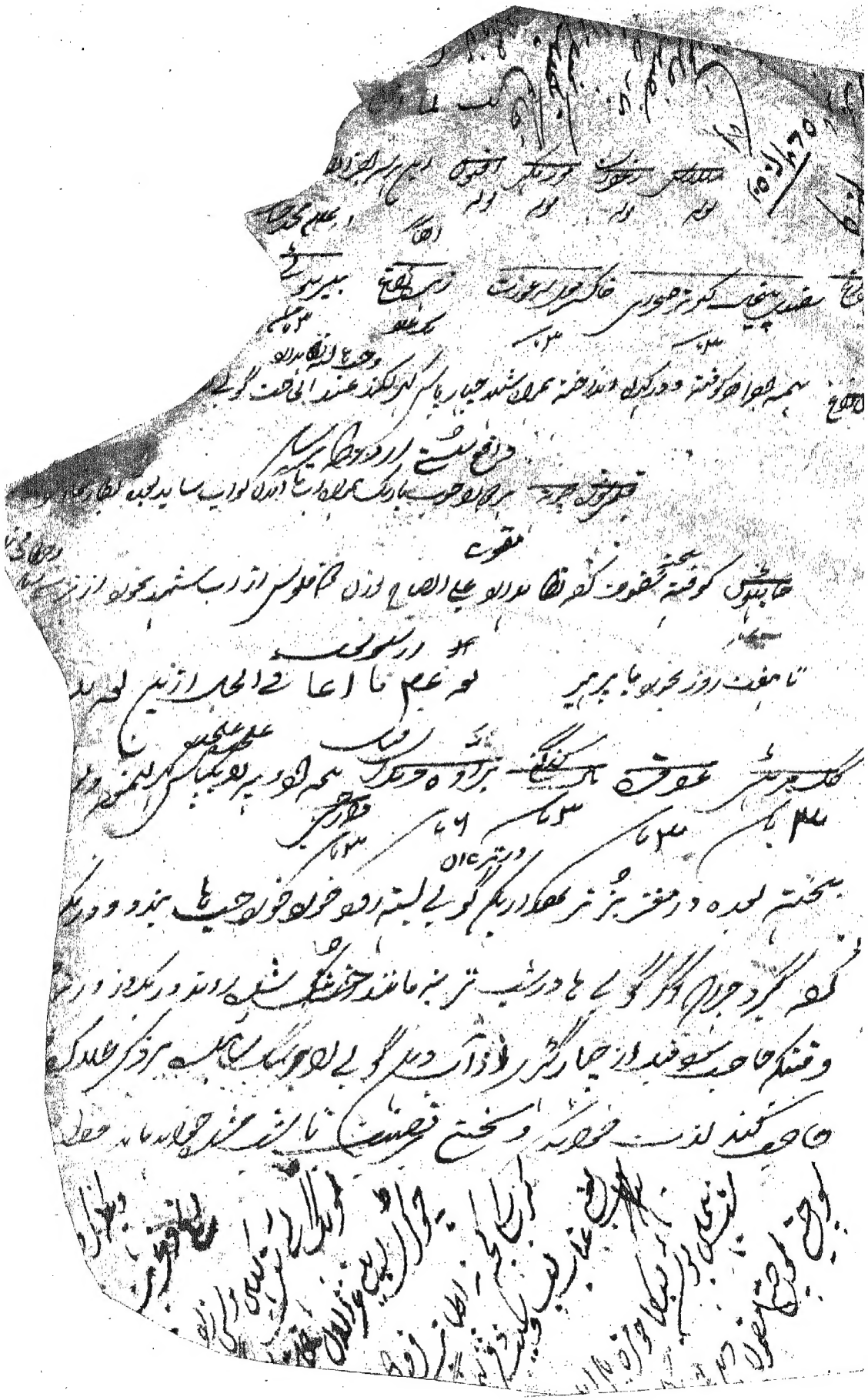

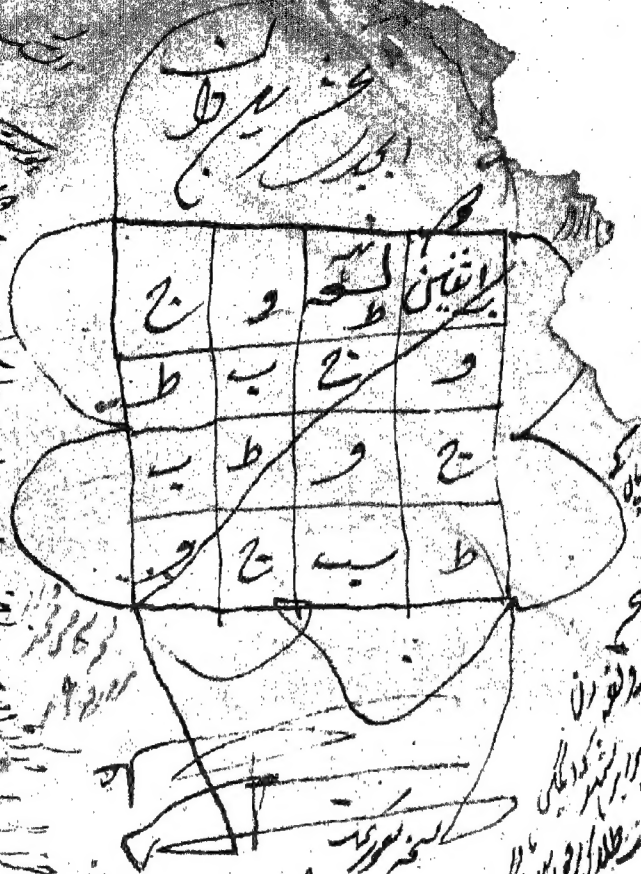

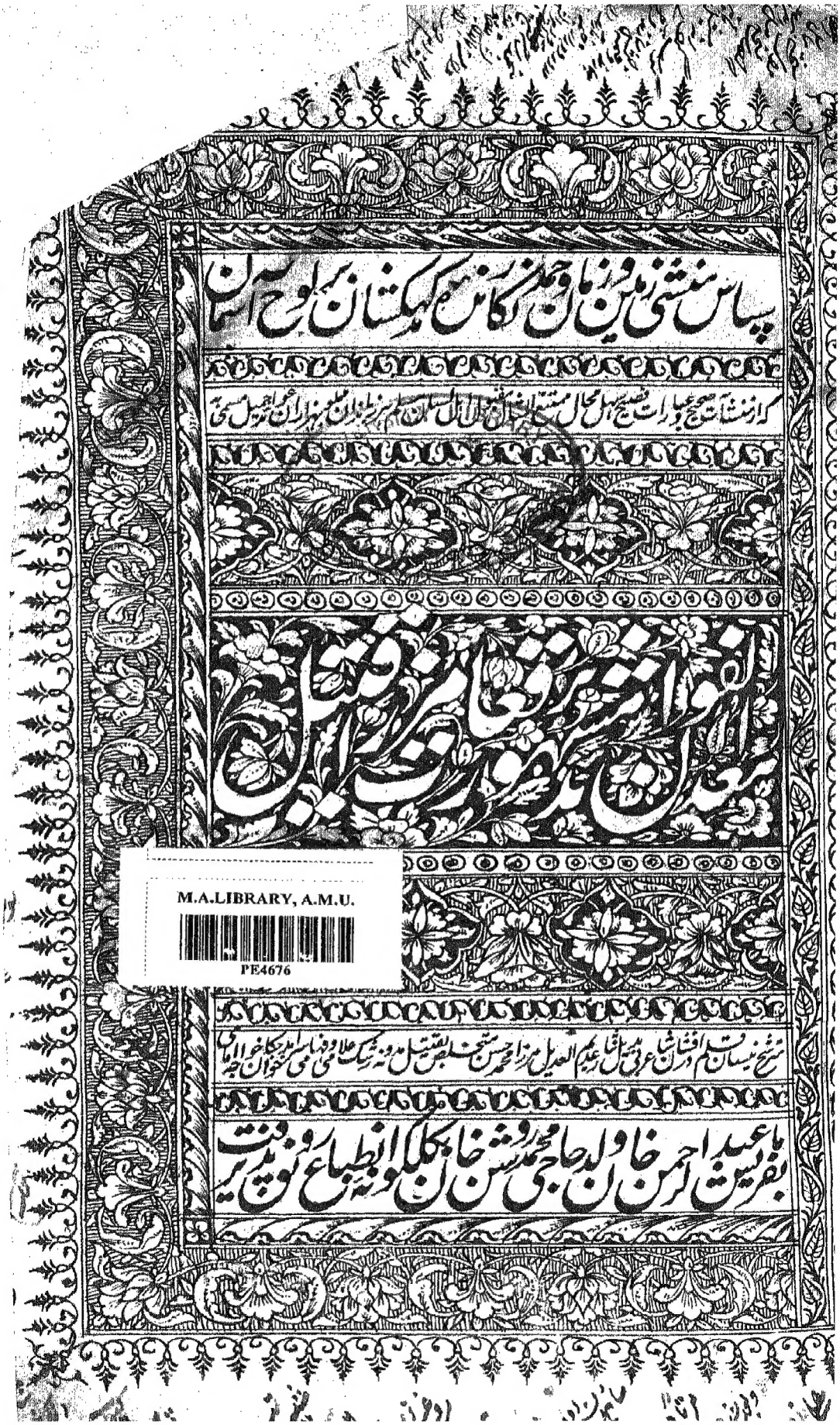
پسا سن منشی زمین و زمان وحمد نگارنده کهکشان بر لوح آسمان

گرانمنشات صحیح و عبارات فصیح سهل محال مشتمل بر اشعار قبول آل السلام سلم سرزد بران مجموعه بهاران عجم ترجیل مسیحی

الفوائد سید و نوادر غایب فتنه

شرح نیسان قلم افشان شاعری مدیح ثنا عدیم العدیل مرزا محمد حسن متخلص بقتیل مدونه تمسک علاوی فهامی سرایدیکا خوان جمه الامامی

بفرمایش عبد اکرمن خاوند حاجی محمد سن خان بکلکو انطباع نو پذیرفت

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE4676

بسم الله الرحمن الرحيم

أشرع بحمد محمود الذي أعطانا أنحاء الآلاء والنعم وأسبل إلينا سابغ الجود والكرم أي خلقنا
شروع میکنم بستایش ستوده که داده ما را انعامهای ظاهر و باطن را و جاری ساخت بسوی ما چشمهای بخشش و کرم را یعنی آفرید ما را

وهيأ لنا الأغذية اللذيذة الكثيرة ليذوق بها اللسان والألبسة النفيسة المتلونة ليزين
و مهیا کرد برای ما غذاهای خوش مزه بسیار را تا بچشد بآن زبان و لباسهای پاکیزه رنگارنگ تا بپوشد

بها الأبدان ومعهما القصور الرفيعة الوسيعة للسكونة والارتياح والحدائق المنضرة المخضرة
بآن لباسها بدنها و بآن هردو کوشکهای بلند کشاده برای سکونت و آرام و فرح بستانهای تازه سرسبز

لإرواء العيون وتفريح الأرواح فجعلنا أغنياء بإعطاء الفقود لقضاء الحاجات وصائنا
برای سیراب کردن چشمها و راحت دادن روحها پس کرد ما را مالداران از بخشش نقدها برای کار برآری حاجتها و نگهدارنده ما را

لماء الوجوه عن كل الصدمات والآفات وشرفنا بتشريف العلوم لحصول التفوق على سائر المخلوقات
برای آب روی ها از هر آسیبها و آفتها و فضیلت کرد ما را بدادن علمها برای حصول برتری بر تمام آفریدگان

والمشاركات وجعلنا مميزا بين الحلاوة والحلاوة بتوديع الحواس والمدركات ثم أمرنا بالعبادة وفرض
و شرکتها و گردانید ما را تمیز کننده در میان تلخی و شیرینی از سپردن حواس و قوت مدرکه پس حکم کرد ما را بعبادت خود و فرض

علينا أداء الصوم والصلوة وبينهما بإرسال الرسول عن فوائد الحيوة والممات فأحمده حمدا كثيرا
بر ما گزاردن روزه و نماز و آگاه کردن ما را بفرستادن پیغامبر از فائدهای زندگانی و مرگ پس ستایش میکنم آن خدا را ستایش کردنی بسیار

وافيا خارجا عن حد التقرير وأشكره شكرا مفرطا موفورا منجاورا عن حصر التحرير هو الله العزيز
و تمام بیرون از حد بیان و سپاس میکنم سپاسگزاری زیاد بسیار گذرنده از ضبط نوشتن اوست خدای غالب

القدير العفو الرحيم هو الله الحميد البصير السميع العليم هو الذي أحسن كل شيء خلقه وبدأ خلق الإنسان من طين

توانا بخشنده مهربان اوست خدای خبردار بینا شنوا دانا اوست خدای که احسان کرد هر چیزی را که آفرید و آفرینش انسان را از گل

ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين ثم سواه ونفخ فيه من روحه وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة

پس گردانید نسل او را از چکیده آبی پست پس درست کرد او را و دمید در او از روح خود و گردانید برای شما گوش و چشمها و دلها

قليلا ما تشكرون وهو الذي ذرأكم في الأرض وإليه تحشرون وهو الذي يحيي ويميت وله اختلاف الليل والنهار

اندک سپاس میدارید و اوست که پراکنده کرد شما را در زمین و بسوی او جمع کرده میشوید و اوست که زنده میکند و میمیراند و اوست که

أفلا تعقلون وهو الذي يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته حتى إذا أقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد ميت فأنزلنا به الماء

آیا پس نمیفهمید و اوست که میفرستد بادها را مژده دهنده پیش رحمت خود تا چون برداشتند ابرهای گرانبار را راندیم آن را بسوی شهر مرده پس فرو فرستادیم به آن

فأخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون والبلد الطيب يخرج نباته بإذن ربه والذي خبث لا يخرج

پس بیرون آوردیم به آن از هر گونه میوه همچنین بیرون میآوریم مردگان را شاید شما پند گیرید و شهر پاکیزه میروید گیاه آن به فرمان پروردگار آن و آنکه پلید است نمیروید

إلا نكدا كذلك نصرف الآيات لقوم يشكرون ولقد أرسلنا نوحا إلى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره

مگر اندک همچنین گردانیم آیتها را برای گروهی که شکر میکنند و هر آینه فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدایی جز او

إني أخاف عليكم عذاب يوم عظيم قال الملأ من قومه إنا لنراك في ضلال مبين قال يا قوم ليس بي ضلالة ولكني رسول من رب العالمين

من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ گفتند سران قوم او همانا ما میبینیم تو را در گمراهی آشکار گفت ای قوم من نیست در من گمراهی ولیکن من فرستاده‌ام از پروردگار جهانیان

أبلغكم رسالات ربي وأنصح لكم وأعلم من الله ما لا تعلمون أو عجبتم أن جاءكم ذكر من ربكم على رجل منكم

میرسانم به شما پیغامهای پروردگار خود را و پند میدهم شما را و میدانم از خدا آنچه نمیدانید شما آیا تعجب کردید که آمد به شما یادآوری از پروردگار شما بر مردی از شما

لينذركم ولتتقوا ولعلكم ترحمون فكذبوه فأنجيناه والذين معه في الفلك وأغرقنا الذين كذبوا بآياتنا إنهم كانوا قوما عمين

تا بیم کند شما را و تا پرهیزگار شوید و تا شاید شما رحمت کرده شوید پس دروغ زن شمردند او را پس نجات دادیم او را و آنانکه با او بودند در کشتی و غرق کردیم آنانکه دروغ شمردند آیتهای ما را همانا ایشان بودند گروهی نابینا

وإلى عاد أخاهم هودا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره أفلا تتقون قال الملأ الذين كفروا من قومه

و بسوی عاد برادر ایشان هود را گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدایی جز او آیا پس پرهیزگار نمیشوید گفتند سران آنانکه کافر شدند از قوم او

إنا لنراك في سفاهة وإنا لنظنك من الكاذبين قال يا قوم ليس بي سفاهة ولكني رسول من رب العالمين

همانا ما میبینیم تو را در سبکسری و همانا ما گمان میکنیم تو را از دروغگویان گفت ای قوم من نیست در من سبکسری ولیکن من فرستاده‌ام از پروردگار جهانیان

أبلغكم رسالات ربي وأنا لكم ناصح أمين أو عجبتم أن جاءكم ذكر من ربكم على رجل منكم

میرسانم به شما پیغامهای پروردگار خود را و من برای شما پند دهنده امینم آیا تعجب کردید که آمد به شما یادآوری از پروردگار شما بر مردی از شما

لينذركم واذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح وزادكم في الخلق بصطة فاذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون

تا بیم کند شما را و یاد کنید چون گردانید شما را جانشینان بعد از قوم نوح و افزود شما را در آفرینش بلندی پس یاد کنید نعمتهای خدا را شاید شما رستگار شوید

قالوا أجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما كان يعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين قال قد وقع عليكم من ربكم رجس وغضب

گفتند آیا آمدی نزد ما تا بپرستیم خدا را یگانه و بگذاریم آنچه میپرستیدند پدران ما پس بیاور ما را به آنچه وعده میدهی ما را اگر هستی از راستگویان گفت هر آینه واقع شد بر شما از پروردگار شما عذاب و خشم

أتجادلونني في أسماء سميتموها أنتم وآباؤكم ما نزل الله بها من سلطان فانتظروا إني معكم من المنتظرين

آیا مجادله میکنید با من در نامهایی که نام نهادید آنها را شما و پدران شما فرو نفرستاد خدا به آنها هیچ حجتی پس منتظر باشید من با شما از منتظرانم

فأنجيناه والذين معه برحمة منا وقطعنا دابر الذين كذبوا بآياتنا وما كانوا مؤمنين وإلى ثمود أخاهم صالحا

پس نجات دادیم او را و آنانکه با او بودند به رحمت خود و بریدیم ریشه آنانکه دروغ شمردند آیتهای ما را و نبودند ایمان آورندگان و بسوی ثمود برادر ایشان صالح را

قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم هذه ناقة الله لكم آية فذروها تأكل في أرض الله

گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدایی جز او هر آینه آمد شما را حجتی از پروردگار شما این است شتر خدا برای شما نشانه پس بگذارید او را تا بخورد در زمین خدا

ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب أليم واذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد عاد وبوأكم في الأرض تتخذون من سهولها قصورا

و دست نزنید به او به بدی پس بگیرد شما را عذاب دردناک و یاد کنید چون گردانید شما را جانشینان بعد از عاد و جای داد شما را در زمین میگیرید از هموارهای آن کوشکها

وتنحتون الجبال بيوتا فاذكروا آلاء الله ولا تعثوا في الأرض مفسدين قال الملأ الذين استكبروا من قومه

و میتراشید کوهها را خانه‌ها پس یاد کنید نعمتهای خدا را و فساد نکنید در زمین تباه کنندگان گفتند سران آنانکه تکبر کردند از قوم او

للذين استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون قال الذين استكبروا

به آنانکه ضعیف شمرده شدند به آنکه ایمان آورد از ایشان آیا میدانید که صالح فرستاده است از پروردگار خود گفتند ما به آنچه فرستاده شده است به او ایمان آورندگانیم گفتند آنانکه تکبر کردند

إنا بالذي آمنتم به كافرون فعقروا الناقة وعتوا عن أمر ربهم وقالوا يا صالح ائتنا بما تعدنا إن كنت من المرسلين

ما به آنچه ایمان آوردید به او کافرانیم پس پی کردند شتر را و سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و گفتند ای صالح بیاور ما را به آنچه وعده میدهی ما را اگر هستی از فرستادگان

فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمين فتولى عنهم وقال يا قوم لقد أبلغتكم رسالة ربي ونصحت لكم

پس گرفت ایشان را زلزله پس صبح کردند در خانه‌های خود افتادگان پس روی گردانید از ایشان و گفت ای قوم من هر آینه رسانیدم به شما پیغام پروردگار خود را و پند دادم شما را

ولكن لا تحبون الناصحين ولوطا إذ قال لقومه أتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من أحد من العالمين

ولیکن دوست نمیدارید پند دهندگان را و لوط را چون گفت به قوم خود آیا میکنید زشتی را که پیش نکرد شما را به آن هیچ کس از جهانیان

إنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون وما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوهم من قريتكم

همانا شما میآیید مردان را از روی شهوت بجای زنان بلکه شما گروهی اسرافکارید و نبود جواب قوم او مگر آنکه گفتند بیرون کنید ایشان را از شهر خود

إنهم أناس يتطهرون فأنجيناه وأهله إلا امرأته كانت من الغابرين وأمطرنا عليهم مطرا فانظر كيف كان عاقبة المجرمين

همانا ایشان مردمانی‌اند که پاکی میجویند پس نجات دادیم او را و اهل او را مگر زن او بود از باقی‌ماندگان و فرو باریدیم بر ایشان سنگ پس نگر چگونه بود عاقبت گناهکاران

وإلى مدين أخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم فأوفوا الكيل والميزان

و بسوی مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدایی جز او هر آینه آمد شما را حجتی از پروردگار شما پس تمام دهید پیمانه و ترازو را

ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم مؤمنين ولا تقعدوا بكل صراط

و کم ندهید مردم را چیزهای ایشان را و فساد نکنید در زمین بعد از درست کردن آن این بهتر است شما را اگر هستید ایمان آورندگان و منشینید بر هر راهی

توعدون وتصدون عن سبيل الله من آمن به وتبغونها عوجا واذكروا إذ كنتم قليلا فكثركم وانظروا كيف كان عاقبة المفسدين

که وعده میدهید و باز میدارید از راه خدا آنکه ایمان آورد به او و میجویید آن را کج و یاد کنید چون بودید اندک پس بسیار کرد شما را و نگرید چگونه بود عاقبت تباه کنندگان

وإن كان طائفة منكم آمنوا بالذي أرسلت به وطائفة لم يؤمنوا فاصبروا حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين

و اگر هست گروهی از شما که ایمان آوردند به آنچه فرستاده شدم به آن و گروهی ایمان نیاوردند پس صبر کنید تا حکم کند خدا میان ما و او بهترین حکم‌کنندگان است

قال الملأ الذين استكبروا من قومه لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك من قريتنا أو لتعودن في ملتنا قال أولو كنا كارهين

گفتند سران آنانکه تکبر کردند از قوم او هر آینه بیرون کنیم تو را ای شعیب و آنانکه ایمان آوردند با تو از شهر خود یا هر آینه برگردید در آیین ما گفت آیا اگر ما ناخوشدارانیم

قد افترينا على الله كذبا إن عدنا في ملتكم بعد إذ نجانا الله منها وما يكون لنا أن نعود فيها إلا أن يشاء الله ربنا

هر آینه بر بسته‌ایم بر خدا دروغی اگر برگردیم در آیین شما بعد از آنکه نجات داد ما را خدا از آن و نیست ما را که برگردیم در آن مگر آنکه خواهد خدا پروردگار ما

وسع ربنا كل شيء علما على الله توكلنا ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وأنت خير الفاتحين وقال الملأ الذين كفروا من قومه

فراگرفته است پروردگار ما هر چیز را به دانش بر خدا توکل کردیم پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما به حق و تو بهترین حکم‌کنندگانی و گفتند سران آنانکه کافر شدند از قوم او

لئن اتبعتم شعيبا إنكم إذا لخاسرون فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمين الذين كذبوا شعيبا كأن لم يغنوا فيها

اگر پیروی کنید شعیب را همانا شما آنگاه زیانکارانید پس گرفت ایشان را زلزله پس صبح کردند در خانه‌های خود افتادگان آنانکه دروغ شمردند شعیب را گویا نبودند در آن

الذين كذبوا شعيبا كانوا هم الخاسرين فتولى عنهم وقال يا قوم لقد أبلغتكم رسالات ربي ونصحت لكم

آنانکه دروغ شمردند شعیب را بودند ایشان زیانکاران پس روی گردانید از ایشان و گفت ای قوم من هر آینه رسانیدم به شما پیغامهای پروردگار خود را و پند دادم شما را

فكيف آسى على قوم كافرين وما أرسلنا في قرية من نبي إلا أخذنا أهلها بالبأساء والضراء لعلهم يضرعون

پس چگونه اندوه خورم بر گروه کافران و نفرستادیم در هیچ شهری پیغمبری مگر گرفتیم اهل آن را به سختی و رنج شاید ایشان زاری کنند

ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة حتى عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء فأخذناهم بغتة وهم لا يشعرون

پس بدل دادیم جای بدی را نیکی تا بسیار شدند و گفتند هر آینه رسید پدران ما را رنج و آسایش پس گرفتیم ایشان را ناگاه و ایشان نمیدانستند

ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون

و اگر هر آینه اهل شهرها ایمان آوردند و پرهیزگار شدند هر آینه گشادیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن دروغ شمردند پس گرفتیم ایشان را به آنچه بودند میکردند

أفأمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا بياتا وهم نائمون أو أمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا ضحى وهم يلعبون

آیا پس ایمن شدند اهل شهرها از آنکه بیاید به ایشان عذاب ما شبانگاه و ایشان خفتگانند یا ایمن شدند اهل شهرها از آنکه بیاید به ایشان عذاب ما چاشتگاه و ایشان بازی میکنند

أفأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون أولم يهد للذين يرثون الأرض من بعد أهلها

آیا پس ایمن شدند از مکر خدا پس ایمن نمیشود از مکر خدا مگر گروه زیانکاران آیا نه راه نمود مر آنانرا که میراث میبرند زمین را بعد از اهل آن

نعت بزبان ترکی کوپ توق دا و سر و قوتوق نی سزاوار اول قوتلوق جناب ایزد کریم انی

بہت بندگی اور بہت غلامی کی لایق وہ مبارک جناب ہی کہ

تنگری تعالی اوزی سایہ سی قیلدی و بارچہ فاضل لار و عالم لار اوزکا گیشی لار نی انی امت ایلدی سبحان اللہ

خدای برتر نی اپنا نیشہ کیلی اور تمام فاضلون اور عالمون اور آدمیون کو اوسکی امت کیا سبحان اللہ

اول اولوغ حضرت خضر کور کور رسام کیم منی ہدایت قینگ یول کورنگو چی ایزد و رسعادت قینگ یولغ

اوس بزرگ درگاہ کا دیکھنی والا ہوئین کہ میری ہدایت کی راہ کا دیکھلانی والا ہی اور سعادت کی منزل کا

خضر دور سن کیم شک قینگ سوتو زلیقی نی زائل قیلگوچی دور انی روان تقریر بارور سہرنی کیم عرب نی

خضر ہون جو کچھہ کہ شک کی دریا سخن دور کرنیوالا ہی اوسکی روان تقریر ہی اور جو کچھہ کہ عرب کی

اولوغ فصیح و بلیغ لار نی تیل سیز قیلدی انی تحریر بیار کیشی لار نی کوگل لار قینگ یر شکافتہ نور نی کوگ

بڑی فصیحون اور بلیغون کو بی زبان کیا اوسکی تحریر ہی آدمیونکی دلونکی مخفل مین نور کی شمع

انی معرفت یا تلیق آیلادی و گول لار نی راحت و باغیر لار نی طراوت انی سیبون لیقی باغیشلادی

اوسکے معرفت نی روشن کی آور جانونکو راحت اور جگرون کو طراوت اوسکی دوستی نی بخشے

تو گوگ گیم بارچہ نیمہ لار دین یر فیع ابرو ر انی رفعت قدر کور کوز قیلدی حضیض غبرہ یر دہ یلدوز

یہہ آسمان کہ تمام چیزون سے بلندی اوسکی رفعت قدر دیکھہ کر اپنی پستی پر زمین مین ستارے

لار یاس لار دین یغلار و بو تو یاش و بو آی گیم بارچہ یاروغ لیق لار دین یاروغ راق یار آی کن ینگ

آنسون سی روناہی اور یہہ آفتاب اور یہہ مہتاب کہ تمام روشنیونسی روشن ترہین اوسکی پیشانی کے

نور آنی قوتوتی ایسا طوغ آچ غ بشانہ او شول ایچون اہر میوہ بر مانق غہ قادر ایر و رو حوض کوثر و سلسبیل انی

نور کی علامی چاہنی ہین طوبی بہشت کی باغ ہین اوسطی ہر میوہ کے دینی ہین قادر ہی اور حوض کوثر اور سلسبیل اوسکی

وضو قیلماق ایچون تولہ تور بلسل مو تکو رنی منبر غہ آنی ناخلہ او قماق ایچون چیچاک ینگ

وضو کرنی کی واسطی پر ہی بلبل شاخ کے منبر ہین اوسکی نصیحت کی پہنچی کی واسطی پھولون کے

عمامہ نی ایسنا گوچی دور و سر و انی بوی ینگ قفس کور غورمان ہین قمری نی تبلہ قیلگوچی

عمامی کو جاہنی والی ہی اور سرو اوسکی قد کی دیکھنی سی قمری کو دیوانہ کرنے والا

تور نسترن و نسرین ایچرہ انی خلق ینگ شمیم ایر و رو انی پر نگو انلانگو چی لار نی یونت لار ینگ

ہی اور نسترن اور نسرین ہین اوسکی خلق کے شمیم ہی اور اوسکی رکاب کی سوار ہونی والونکی ستر لون کے

گردنی آت نسیم دور او شول والاجناب بارلیم بارچه بدعت و اشتغل خمن لازنی انی ذو الفقار
گردوکا گھوڑا نسیم ہی وہ برتر جناب ہی کہ تمام بدعت اور علوم کو
اوکی ذوالفقار کے

تبرق کو تندرو دے کفر یول ینگ قرتغولیقی انی ہدایت ینگ مشعل نی تالق اوچرو دے انیرس انی اوز
برق تیز چلانا اور کفر کی راہ کے تاریک کو اوکی ہدایت کے مشعل کی روشنی نی اوچرو انیسی اوسکو ہی

ایلکاری تیلاندی وانی اوڑی جیب دیپ قواندی کوک تینگ شقی اوشول انچون معراج حضرت
ہاتھ بلایا اور اوسکو اپنا حبیب کہہ کر خوش ہوا آسمانکی چھتین اوپر کی دنیا معراج کی رات میں

بولدی وکہ گنہ باغی لازنی نخوت بوقدر دین نجالت سای ایچندہ غرق بولدی انی بران
ہوئین اور بڑی بڑے باغیونکے نخوت اوکی قدر دین نجالت کی دریامین غرق ہوئین اوسکا بران

آت دور و دے قبر قول ایر در نظم رسالت کوک نی یلدوز دو محمد + جہان قیلدی ضیادین پر محمد
اور اوسکا قبر غلام ہی پیغمبری کی آسمان کا ستارہ ہی محمد جہانکے روشنی سی پر محمد

قرتغوادی ینگلیغ بوجہان بار + لومگ بوادین اول شاہ زمان بار + منقبت
تاریک گہ کے مانند یہہ جہان ہے شمع اس گہر مین وہ شاہ زمان ہے

در غرر یوم ولایت و امامت و لالی مثالی دروج سعادت و ہدایت ابواح ساطعہ مثلات بلندی درجہ
و آثار لامعہ فروات ارجمندی و پاک کہری مصابیح لائحہ ایادین فضل و احسان فیوافیت مشرفہ سموط پر و امتنان
اقطاف معلقہ ادواح حدیقہ رضا و تسلیم و آثار مرتبہ شعب شجرہ صبر جمیل عظیم افلاق مشاح حق شناسی و سپاس
و دواغ انوار خدا پرستی و شب بیداری مفاتیح کنوز برآمد حاجات جہان و مقالید اقفال حصول مرادات
دوران احمدہ مقوف اصابت و استواری دو عالم سطوح رصانت و پایداری خصوص حرم نام بلند و آستہ معارک
فیروزی ابد پیوند انوا جباہ جود و کرم و لوامع عدد و حسن شیم و علو ہمم حشمات سالک حق و مقین و مقتفیل دین مبین
جناب کرمیات حضرت امیر المومنین امام المتقین مرتضی صلوۃ اللہ و سلامہ علیہ الصلوۃ و السلام و ابنہ اطہار و اولاد ابرار و اصحاب
اوبندگا جباہ و انوار خیر و سعادت و اعناق سوابغ عفت و صداقت بعہود جواہر سینہ حسن نیت فلائد خلایہ صفای طینت
ایشان موفق یافتہ و اصلاح منشورہ و یاد انات قرون طویلہ رصانت و متانت ماشطہ عنایت ایشان بروجوہ حرا
رواج تافتہ اصل بنیادین منوای عفاریت عبدہ اوتان قابل تعمیر مساجد و معابد تلمع اعطفہ مقصد ایشان نجوہ دورس رفیعہ کرو
بنات احرطہ قبول او مرحوب خیو با سجنہ مدد و یاح دست سی ان فرمودہ سزاوار خطاب فیظہر کم تظہیر آر جناب کبریای اشتند
و شایان جدا آنا حرب لن جار بکم ازنی زبان رسول ایمان سزند حکومت ہ الجلوس سمت نوین ایشان رونق تازہ و ظہور
معجزات و کرامات را بر قوت و قدرت ایشان مارش بی نظیر نسائم مروحہ سرور و افراد انعام از ہ رسم صداعات دم
جان پرور عرسی بنیاد ایشان و بنیاد منصہ طرب آراد تصفح انوار تنظم جنبش الرب شاہد مجرد بنیاد و شان پیروی ایشان نور بخش نجات و جہان و سیر حق شناسان خضر راہ
قصور خنان نظم بر بنا ختم شد خیر و سعادت + انیہا تازہ و مجدد شد شرافت + زانیان رونق روزی ایمان + شجاعت بہرہ دراز و ایمان

تعریف اصحاب جو بیلا اوجنبیلی اور موتیا اور سیوتی کی اور پھول کہ باغ آداب رسالت کی رونق ہیں
وہ اصحاب ہیں کہ جنکا باعث ایمان لیدی کوئی باعیان بین الاحد اور جو صبا اور شمال اور نسیم اور سیطر کی اور
کہ اسلام بین خاطر کہ کہلا دین اونکی محبت ہی کہ بہین بیمیرنی اپنا احباب کیا جہانتک فواری کہ بہرین ترقی رونق
محبت کی مجھتی اونکی وہ غرانی بھائی والی بین اوجتنی وحشت کہ زمین سی رواج احکام شریعت کی اوگی اونکی وہ جڑہ
بھائی والی بین اگر وہ بیل اور قمریکی طرح گل اور سرو و جبر و سعادت کی عاشق نہی توکیون آواز اونکی زمزمون بینے
موعظ کی سامعین نی اور سوت کی اونی کانو کو سنائی اور اگر نہی کی بانکی مانند کیا ریون بین حق و انصاف کی
روان نہی ہوکیون تماشا یون انی اور دولت کی اس سیر بینی زیارت سی اونکی آنکھو کو ٹھنڈک پہنچائی اگر وہ شجر علو
رفعت نہوتی توکیون بسیر گلشن عنایت یزدی اونکی ترقی مدارج کی کزار کو کہلائی اور جو وہ ہر سبز ماطل ہوتے توکیون
خلقت صلی اونکی بیول طاعت کی بودہی اپنی زمین خاطر بین بھلائی اونکی سعی کی بیشون نی جب خار زار شک کو جڑ سے
اوپر بہر کی دبنالہ دوی بین بمظم وہ بین معدن فضل و علم و کمال ؎ وہ بین منبع بخشش بی زوال ؎ جہان
اونکی ہی عدل و احسان سی پر ؎ صدف جیسی ہو در غطان ہی پر ؎ آغاز مدعا اما بعد فقیر پر تقصیر خواجہ
امام الدین معروف بہ خواجہ امامی غازہ طراز ہیرہ شاہد این بیان است کہ چون این خاکسار بمقدار ادراک شرف
سعادت ملمذ حضرت پیر و مرشد برحق مجدد طائفہ خیر مطلق قبلہ قبلہ پرستان و کعبہ ارباب ایقان جناب
مرزا محمد حسن تخلص قتیل بسط اللہ ظلال افادتہ علی رؤس المستر شدین الی الزمان الطویل در تحریر پر تزویر
کہ بیدا کثر رفعات کو حیک طویل جلیدہ خامہ اعجاز شمامہ طراز بیان ممدوح مستلیہ انتباہ از صحت و سقم عبارات و فوائد اصطلاحات
تسلیم طریق وصل و پیوند الفاظ و فقرات و حسن و قبح ترکیبات و اجتناب از اغلاط و دیگر مذمومات و تحفظ مقام نشست و برخاست
باصطلاحات و محاورات کہ تمسک بسیاندن تا قصان ننجیانہ کاملان ضبط این مدارج توانند شد مع دیگر حالات زمانہ
و احکامات بزرگانہ و استفسار بعضی مآرب و جوابہای مطالب مبرہنہ شد و ہر گاہ بعد حصول فراغ از تحریر پر تزویر ضرورت
سیر روزگار و انکہ بنواح مغرب صورت بست و چند سال بذریعہ یابندہ قیام مضافات ضلع آباد اتفاق افتاد
خطوط طویل موشی بر آداب بار و مالیف اصحاب نوی کار و طریقہ تلاش و سلیقہ معاش و دیگر لوازم و ضروریات و نیوی
و صفات غیور و فوائد صبور و سی و درستی عزیمت و استقلال طبیعت کہ دلیل راہ تہذیب اخلاق و عزیزی در آفاق
تو انکشف بذکر وقایع غریبہ و سوانح عجیبہ و حکایات موافق مقام و متجات نیک انجام قدر افزای ساعات میمنت آیات
بورود گردید است آمود می شد از انجا کہ این بی سر و پا از ابتدا مرتبہ وصول بہر رتبہ کو چاک خط طویل را منزلہ نشان نزول سورہ

سورهٔ اخلاص و سورهٔ رحمان شمرده مقصد و مرتب عزیز تر از جان نگاه میدانست و میگفت وقت پیر شدن یک چیز دارد که
شوق خاطر تجدید مطالعه و تکرار استعاده تکلیف صاف کردن آن بر اجزای ساده ملزوم بحث مبتدی چند دست دراز
دست این آرزو حمایل کردن ضرور حصول نمی دید و چند سوق بدین مراد نرسید آخر با دشمنان دود و سد و تی
بعهد حکومت تاج الامرا اشرف الوزرا بلند مکان دارای دوران فرزانهٔ ملک نواب غازی الدین حیدر خان بهادر
شهامت جنگ دام اقبالہ و زاد اجلالہ کہ نزد کوچک بزرگ کوچک عاطفتش ہمراد دلہا دست دگیران و محبوبان عالمیان
بر کران ایذا نصرام این مہم را غنیمت ستد او داین سبب اجرای کتاب بے قطع قصاید و رعایت عربی و ترکی و فارسی
و ہندی بتجدید طبع حساب سہو و شمول نظم ضروری المقام است در خطبہ ہم رعایت این براعۃ الاستہلال نکردیم یعنی حمد زبان
عرب و نعت بزبان ترک و منقبت بزبان فارس و تعریف اصحاب بیان ہند بانضمام نظم طراز تحریر پذیرفت و مطلع فوائد منذر
مکاتیب نام نسخہ معدن الفوائد قرار یافت تا طالبان فن بمطالعہ آن فائدہ بردارند و دعای خیری حق این گرد مخلصان فراموش نکنند

اغاز مکاتیب

وقتی از خواجگان عالیشان و مقدمۂ آبش لوذعیان بلاغت نشان قبلکم اسد تعالی
بمستحبان لقای شریف کہ مقصد غیر تحریر کوتاہ کون را مانع نیامد بیانش فشاری سید ہر پوشیدہ نماند کہ تا امروز
چنانکہ ختام دولت جنابے دام اقبالہ اشرف افزا بود و آن قطعہ زمین سواحی مقام محمودی نامی ندارد و بدعای عمر و دولت
آنصاحب مشفع علم است یکم ربیع الاول ایجاز گنجیدہ بود ہم واگر الطرف آنصاحب کہ مسافت آن ہم کروہ پیش نیست و اصل حسب
کروہ آید ہجدہم ربیع الاول انشاء اللہ صاحب ہجدہم ماہ گذشتہ تا چہارم ربیع الثانی کہ امروز است شمار نمایند و ہنوز تو بدی
کوش انشائیست بعضی اعضدہم بہر حال کوچ بلکہنو شان می دہند و بعضی بتاریخ نوزدہم لعلهم عند بعد مکتوبیکہ بخدمت
والد شما نوشتہ بودم الی یومنا ہذا جواب نرسیدہ و قتیکہ می آید رلف مکتوب خود ہم نزد صاحب و از خواہم نمود تازہ اینکہ راجہ بلاس سنگہ برادر
راجہ دلاور سنگہ متوفی کہ عامل این برگنہ بود بری حوز مقید شد و شتر سواران چار طرف برای آوردن زمیداران و اہل معاملہ
رفتہ اند باید دید چہ می شود تا دو شبکہ آنہا نمی آیند و انتظام این ضلع صورت نمی بندد و ایم و آفتاب کرم از خیمہ چہ پیش کند
ایضاً یکی از اخبار تازہ اینست کہ بسرام سنگہ نام زمیداری بود کہ بجذب طبع ہر رجوع بعمال سرکار داشت و نزد عمال مقبول
لیکن در باطن معنوی زمیداران و محرم اسرار و حامی قطاع الطریق بودہ است درین روزہا صاحبنجہ وشدہ در حویلی خود مشغول
تماشای رقص و محو آواز غنیمت کہ آن بود و فعتہ سواران رسالہ قندہاری غافل السر و قتش در رسیدند و مردم او را با چند رفیق
بدہنہاد شش گرفتار کردہ آوردند طرفہ این است کہ مرد کہ سید است کہ بشیوہ طراری و رفاقت او باوزدان و در شہر نان
معرض حضور پر نور شہرہ است بالاصالہ گرچہ وقتیکہ سواران قندہاری نزدیک رسیدند مردم او توقع ارادہ کہ بزرگ دا آنہا را
اینکہ بجای خود باز [illegible] گذارد بر گردانند و بطرف قلعہ دیگر متوجہ شدند مردم او کہ بازتسلی شمع مشغول رقص شدہ
حریفان [illegible] از الطرف [illegible] جلوہ پیرہن می آیند و مردم او کہ رامی گیرند مذآدمی نیست برای خود بچہ فعل است
[illegible] پیر مرد [illegible] خیریت از حضور افدس دعا و از آغا صاحب سلام برسد و عموصاحب خود را
بعد سلام [illegible] ہی آسایش می نویسیم باقی تمام روز آفتاب کرم صاحب ہجدہم است تا حضور دیا

رقعه ۲

رقعه ۲ برسبیل فتوت سلکم الله تعالی لفافه خطوط دیروزه که بانروز هم شهر حال و بمطالعه درآمد
بحار دیده گرانمایه حضور رعد دل نگرویدیز از آفرین بر سلیقه و شعور شما بعد که مرضی بزرگان شما فرمودند بشکوه آباد نبوده
فرستادن جناب ایشان صاحب آنرا که علو و دوام ایشان مقتضی آن نیست کز عزیزان آشنا اطاعت عیال نکنند لیکن از من این اطاعت
اصل اقتضا حکم حضورست باطاعت عالی چه سر و کار انحراف را یعنی بیمه انحراف از حکم ولی نعمت است لاجرم حضور ارشاد میشود
بجا آید این نیابت دو مسئل تربیت شماست البته و چندی از کار تحصیلداری آگاه خواهید شد و پریروز که چهارشنبه بود از صدر
خانصاحب مرخص شدم بانی آدم خود دیروز دریافت کردم که بسبب خانصاحب بیمه روانه شده بود دو خود دیر از حضرت در خانه
رفته بود و در شاید یکساس سه نیز بر آمن خود هم روانه شد نه تعیین دیروز که پنجشنبه و تاریخ بانروز هم بود خانصاحب هم امروز الکنهو
روانه پرگنه شدند و دیگر انکه این وقت تنگ فرصت بودم ازین سبب بهمین اکتفا ورزیده شد بعد ازین خط طویل خواهم
از تفضلات حضرت رب که وقت روانگی خود بر چاکر پدر دولت اقبال تشریف برند شما نیز در رکاب خجسته فراز فرمایند
زیاده خیر رقعه ۳ معدن الفصاحه و دبیر ارشاده سلکم الله تعالی عنایت نامه والد ماجد شما یوسف علیخان
دارد عجیب جا حضور پر نور رسانید چون عبارتش عربیست معلوم نیست که مطلب آن حالی شما شد یا نشد بهرحال
آن چندان متعلق نبود لیکن غور نکرده باشید والا از انکه جا سلام می شد انشاء الله العزیز بعد یاد کردن رساله قانون
مجدد شما نیز عبارت عربی خوب دلخواه خواهید نوشت محنت شرط است معلوم نیست که الدیاد کرفتن ابواب مزید فیه فراموش
باخیر بعد از ابواب مصادرست و قبلکه مصادر یاد می شود از حرف مطلق میشوید باقیماند نحو آن هم زود یاد خواهید کرفت
قاضی صاحب جوفی چوف محامد مرزا اشرف نوشته بود نزاکت سوای یکه و عجب صفات حمیده هم دارد و دیگر از حجاب
اینکه بروز جمعه که پنجم پنجاه است ضیافت جناب عالی در سرکار مرشد زاده خود ما قرار پذیرفته لیکن صبحدم نشد خواهش
چاشت کرده مرخص خواهند شد از بهجت یعنی که دل میخواست نماز از حضور با تشبان حکم رسیده بود و هرکز کمان
نبود که اول روز تشریف می آرند دیروز یکساس روز برآمده عرضداشت جنابعالی متضمن تعیین یوم و وقت رسید
بالجمله چون اینجا هم خانه شماست برنامه چه تواند شد بجا شنبه چاشت خواهم کرد شما خواهم طلبید و آغا صادق صاحب
و مرزا ابوالحسن صاحب خیلی سعی دارند که این بار بکبار بلا بامیدند و سوای ایشان مرزا احمد و امامی میرزا نشاء الله خانصاحب حضور خواهند بود
کربلا رانده ام و خانصاحب هم گفته اند که کیار این راهمراه خود ببرید بپاس خاطر صاحبان از حضور خصوصت طلب خواهم کرد اگر
من پذیرا شد میروم والا مجبوریست و باعث ایمهه تردد در خصوصت آمد آمد جنابعالی بروز جمعه است هر چند من خود ازین خبر ندارم
برجیع می باشم لیکن چکنم که چنین امور متعلق برای من دارد زیاده خیریت الحاصل اگر مناسب بینید شما هم شما می طلبم والا لاغیر
رقعه ۴ کوکب برج شرافت و سعادت و یاقوت بهارستان اهلیت و رشادت کوهر بی قیمت صدف قابلیت و نکته دان
و یاقوت شاهوار معدن فصاحت و خوش بیانی فارس میدان انشا پردازی و مقدمة الجیش معرکه فقره طرازی عندلیب
خوش آواز شاخسار بلاغت راحسن صوت آموز و طوطیان شیرین مقال هند خوش کلامی از و بهره اندوز یعنی
سکه آرای نقد نکوئی و رنگ بر رو طراز تصویر نخجسته سر انجامی عارج معارج بلند مقامی آجه محمد امامی سلمه الله تعالی الحمد

الحمد لله که ابر سیاه کلک غرسلک شاه رسیلستان تسوید عبارات رنگین سرمه اقبال زمان که مشتیان بلاغت نشان زمانه و عبارت آرایان در کارخود یکانه اند کس شهلای این بوستان تا قبل غیر تازه رونق نگذاشته اند که بینقی می بارد و تر دستی طبیعت آن کل سرسبد کمال و شکوفه نوبهار فضل بیزوال امروز دیدن ارواح فقرات دلنشین و شکفاندن ریاحین متنوعه مضامین رنگین و زرین سنبله و طلسم باشندگان آب و آبی بروی کاری آرد آفرین صد آفرین حالا اصلاح فقیر حقیر اینست که تحریر عبارات رنگین مشتمل سفید آب شنگرف ذکارا با علی خون جگر که مراد از فکر است یکجا نموده کاغذ ساده را رشک ورق مرقع سازند و شناور دریای این صناعت را کبی مدد کشتی و ملاح ازین سرا آنسر رفته اند بوطن حیرت در آمده بلکه باین قامت کوتاه می باید که نطعی پوشان کشتی گاه براعت را که بلندی قدنازان بوده در راه رسن خود را می بینند بنگ سرکش روان تشلی از باد در آمد و تهور و شکاهان لشکر دعوی عدیم السبق را که پیوسته بر خود می بینند سنان عبرت بر جگر نگذارند لیکن تالب دهن یاران آشنای مصنوعات قول علیه اللعنه نگردد چگیدن شیره جان پرور فقرات حلاوت آمیز از نی خامه جادو طراز محال است و السنه معرفان لذت شهد روح نواز مضامین طرب انگیز لال از همیان خاص که در یک سوده احوال او نگاشته اند از نامیزد مصدق طلبی احراست پیری بنام کولی برانند و امیدواران جان بلب رسیده را بطور بینه دکانش که مرة ان برلذت عمر دوباره مصدق آشنا نمود و بتحریر برکمارند لازم که جواب این رقعه بر طبق تمنای منتظران بهمین سبق تحریر نمایند و از مطالعه ابواب محبت و نشاط بر روی احبا بگشایند

رقعه ۵ خواجه خواجگان ذوالمجد و العلا عارس نهال بلاغت در زمین انشا سلمه الله تعالی بعد اشتیاق که مافوق آن متصور نباشد واضح باد که مکتوب دلنواز مرقوم بست و یکم شهر بصحابت آدم جالینوس زمان بقراط دوران حکیم الحکما خواجه محمد خان صاحب رسیده انشاط بر نشاط ارزانی داشت صاحب من این خط منعم است که بنشانه نوشته می شود در بندت بگل دو خط صاحب رسیم است خط در دراک جناب عالی الله شد مشکر دو خط سوای اک دستادم سبب اینست که در خانه تاج الدین حسین خان نوشته بایشان داده ام که ملفوف عرضه خود کرده عالم حسین جان صاحب را نمی نمایند بنظر رسانند معلوم نیست که سوای این دو خط هم خطی نشما رسیده یا خیر اگر رسیده باشد درین حال سینه شتند لیکن بنده الم آدم خان صاحب را چه بلازد که خطر رسانند خلاصه ترجمه نیج مسوده بیشتر نوشته بودم ضد داند رسیده یا رسیده این بود ترجمه شش میرسد ده یا یازده رقعه دیگر ما نم باشد بیشتر در خطی احوال دربار نوشته بودم ضد داند رسیده یا رسیده این بود که جناب عالی روزی نشسته بودند شرف عیجان دارو غه داغ و تصحیح رسید که خواجه پادشاه خان رامدتی است که بدیدار نمی بینم جناب عالی فرمودند که ایشان بلشکر نمی آیند طرف ثانی جرمن کرد که در شهر هم ندیده ام خود بدولت نمیم کرده فرمودند که من با ایشان ترخیش دارم خان مزبور گفت حالا معلوم شد که مورد عتاب اند ارشاد شد استغفر الله دین چه حرف ایشان با من علاقه روحانی دارند و من هم با ایشان همین علاقه دارم آدمی بلیاقت خواجه پادشاه خان کجا پیدا می شود از فتوت و مروت و امانت و دیانت و صدق کلام و اکل حلال هرچه بگویند برایشان ختم است هزار سال مثل ایشان

یک کس باین صفات بعد ازان تا دیروز کہ خواجہ محمد صاحب ذکر خواجہ وزیر خانصاحب و بخشی صاحب
و قاضی صاحب و خواجہ صوبہ مرحوم ماندہ و ارشاد شد کہ خاندان ایشان مثل آفتاب روشن در ہند است و من بزرگ کہ بچک
ایشان ام و الم من بعد ذکر آنہا شرم دارم جناب بلند و کعبہ و تبدیل رنگ ایشان و رنگ حال یعنی کاہی سرخ شدن و کاہی
زرد شدن و کاہی کبود شدن بیان کردہ و نمود کہ ہیچ تماشای باین نمیرسد یاد شد کہ این تبدیل لون ہم
از سبب صدف و دریا نسبت زیادہ خیریت این کشکول و منزل سوم کنار بہر کیفیاتی اتفاق افتادہ رقعہ ۶ عنبر این
بہار ستان در ات اتحال اللہ بقاکم بعد سلامتی حق تعالی مدتہا کہ دہ روز است و بکم شہر حال روز شنبہ مکتوب شما در جواب
نوشتہ فقیر کہ بتاریخ چہارم آدم غلام حسین خانصاحب رسیدہ بود رسید و مضمون ساخت از عبارت این خط بسیار خط بود
اوائل تا آخر فارسی آنہمہ جست و درست لائق پسند اہل زبان بودہ است آفرین صد آفرین در کمال عبارت قدرتی شکر
صحت محاورہ کہ از من رسیدہ بود چون بتامل نظر کردم من خود غلط کردہ بودم شما ہمہ خوب نوشتہ بودید غلط از روز
از مقام کاہ روانہ شدہ ایم الی یومنا ہذا سہ قطعہ سہی صاحب روانہ شدہ دو تا بیشتر نبینی بستم و دست و یکم خط بستم در دو اک ملفوف
خط ثانی سیر انشاء اللہ خانصاحب بود از میر محمد تقی صاحب کرفتہ باشید و خط بست و یکم مولوی مصاحب علی صاحب خواہند رسید
جناب مولوی صاحب مع روح از بنارس ارادہ فیض آباد کردہ بودند چون باظہار مسافران در یافت نمودند کہ در راہ بنارس فیض آباد
رسیدہ ران مسافر ای کشتہ شکار ہم قریب بیک خط مستقیم ہمین جا آمدند دو کوچ در اوناؤ ناج الدین حسین خانصاحب
ہمراہ بودہ اند در جنت صاحب کوچ فوج دریا موج جناب عالی ادام اقبالہ روانہ بیشتر شدند البتہ دور دریا سہ روز پیش از ما آنجا خواہند رسید
و خط سوم ہمین خط امروز بست کہ بتاریخ بست دوم روز یکشنبہ نوشتہ می آید انہم در دو اک انگریز ملفوف خط غلام حسین خانصاحب
روانہ خواہد شد تمام شد این قصہ بعد ازین بشنوید کہ یعنی بر تبہ یقین رسیدہ است کہ باخط من بوالد شما نرسید یا جواب
در راہ تلف شد یا فرصت تحریر از بعضی موانع دست نداد و یا از راہ بی تکلفی نہ نوشتہ اند در جمیع صور اتحاد روحانی
کہ میانہ من و قاضی صاحب است شکوہ رانی ندارد کہ راہ بخاطر یابد اگر خط قبیر مشتمل مطلب ضروری می بود آدم جواب
کرفتہ میرسید و انچہ از ارادہ خرد در خصوص تحصیل و بہ معاش و خدمت والدین و دیکر بزرکان نوشتہ امید از باد این
توفیق قسمین کردانا و جانمن علت کثرت و بہجیت موقوف بر بخت و اتفاق است لیکن آدمی را باید کہ از سعی باز نایستد و در
اکر کاشتہ او خوشہ او دیا بار آورد فہو المطلوب و الا مطعون امثال و الفار نخواہد شد و در سستی ہمت خلاص نہ ہام
و بسیوف طعن و ملامت خواہد بود الحاصل عزم درست بالعقل صحیح شرط است ہمین انسان است کہ چنکیز و ذوالقرنین می شود و در ہمہ
و دل نیز بعضی از ہمین فرقہ زرد و بی حیا و سخرہ و قرمساق پیش ہر قوز و بشتو و جیست کہ ارادہ خود را تابع عقل سلیم
داشتہ باشد یعنی ہر چہ بکند بفرمان عقل بکند تا کرفتار دام ذلت و رسوائی نشود و ہنوز شما طفل نازپرور و کہوارہ ہستید نیک و بد
و پست و بلند دنیا را چہ دیدہ اید ہزار آفرین بہمت شما کہ درین عمر این ارادہ بخاطر دارید خدا عاقبتی و یاور شما باد حالا اخود شما
امداد اید بعد ازین ترقی و تنزل باختیار خداست بہمین عقل و ارادہ سلامت باشید از حضور دعا بر سند زیادہ خیریت فقیر
خواجہ امام الدین سر قندی سلمہ اللہ تعالی مسودہ صاحب میرسد لیکن احوال این را از من در یافت نمودہ بر کاغذ

بر کاغذ دیگر صاف خواهند کرد و بعد از صاف کردن و ملاحظه این در آوردن حاصل آن نزد مکتوب الیه روانه خواهند نمود
من هم فردا می آیم باین صورت که اول مرا صفدر صاحب خواهم دید چرا که از روز بخت شهر حال ایشان را مدیده ام
سمت شکوه کنار آمد و سوای روز جمعه هر روز صحبت و ملاقات می دهر خواسته بودم که این هم راحواله بجمعه آینده
کنم لیکن دل باین راضی نشد زیرا که طرف ثانی خواهش ملاقات از ته دل دارد و انتقدیر بی التفاتی خوب نیست الحاصل مرزا
دیده انجا می آیم و امروز از صبح جلسه یاران نزد فقیر بود محمد اکرام خان پسر خلف السمان جناب عالی و محمد کامل حال الله
وسیدی حسین خان آمده بودند آن هر دو صاحب خود این وقت رخصت شدند سید حسین خان نشسته اند دیگر
رقعه مهر سپهر براعت نور الله شموس اقبالکم بعد استیفای فراوان مخفی نماند که قصیده سرسبد طراز بیان ترکی از بحار
روح مهر علی شیرنوائی تازه می کرد و بعد هم شهر حال رسیده دل بصحبت تازه در دوانی راحت بی اندازه از زانی داشت درین
عجلت نامه ارسب تعجیل بجای لفظ جائزه جاریا از قلم شما سرزده بود در جناب والا می شما گمان غلطی کفراست و حسب
که معنی خفقان تجویز در آورند والا از خفقان شما اگر بمعنی مشهور آن مروج که خدا نکند می بود جهل رنج بری و اشم الحمد لله که
ازان خفقان که امیرزادا می نازک طبع نازپرور بان متصف اند محفوظ هستید خدا همیشه برکران دارد و از مصروف بودن
آن اقبال نشان تجویز و مطالعه کتب کمال شگفتگی بخاطر دست داد آفرین صد آفرین هر چه می کنید خوب می کنید
و برای خود می کنید روزی بکار خواهد آمد جهان را گمان این است که تحصیل علم و کسب کمال برای بهم ساییدن سبع تعطیرات
و نزد عقلا بی معنی از سر غلط زیرا که از کسب فضائل تکمیل قوات و رفعت نفس مرکوز خاطر ارباب بصیرت می باشد و انچه در خصوص
نرسیدن جواب مکتوب از طرف الداماجد خود نگاشته اید نزد فقیر ربط کلی باصداقت دارد زود حال بیرون نیست باخط
راقم در ذاک انگریزی تلف شد یا جواب آن از غفلت هرکار را خاصیت عنقا پیدا کرد لیکن حیران این معاملم بدیهی است
که خط اصدی در ذاک انگریزی تلف نمی شود اگر مکتوب الیه خط برای اوست هم بجائی حرکت کند یا خط را ضایع نمی کنند
یا مکتوب الیه سر سد اگر در همان قرب و جوار تردد دارد والا هر که نوشته است پس می رسد خلاف ذاک جناب عالی که همیشه
در چهار خط دو خط باد میرود یا بجمل یا بهمه از نیامدن جواب اضطراب کلی دارم امروز خط دیگر بعد عصر روانه خواهم کرد دیدن
عرض مدت کنایه وار هیچ اگر جواب می آید بصاحب سیر سد والا بلکه نمی خواهم فهمید طول این سفر باین مرتبه در دهم نبود
من این قدر که می کوم از سفر تنگ آمده ام حرف نیست هم بلکه از بی شغلی تر آمده ام والا پیش من لکهنؤ و صحرای لق و دق هر دو
برابر است لیکن بشرطیکه اسباب حصول مقصدی باشد والا دیوانه نیستم که مغز استخوان پیش فتاب کرم نمایم و احوال فرق
انچه و اکمل تو زانچه که انا نیکیا یاسا تو رتانا بجلدی ممکن اگر خواجه قاضی خان یوز بیک بیا رسول لازمین تو زنان من
روز بیک آن رشادت نشان از شخص بیگانه در جلدی خدمت حاصل نموده رو سیه خواهند فرستاد خوش خواهیم شد
قبله و کعبه را بندگی و وزیر صاحب را سلام و نیاز و قاری اشکل لازنیکی دعا و مارچیسو کوچی لازیمی سلام و نیاز اب
یار ان رفیق دین فی فائده دور رقعه ۹ آبنوش چشمه علاقت و شیرین کام نمیر ذائقت حال عمره بعد اشتیاق دیدار
شریف مخفی نماند که دیروز که پانزدهم شهر حال بود از فیض آباد کوچ بیچ کرده می انتقاق افتاد و امروز

همین قدر رکوچ شد پس فرد السلطان بور سیم انا بجا بر طرف کرآب و دانه جلو بکشد می روم درین سفر سوای
مارو کردم و بر چیز دیگر از قسم شکار نیست مرا المهدی علی خان صاحبزاده که از بطن خاص محل است یک روز پیش از کوچ
و فضل الله منصوب پدر شده اند لکهنو گردید بسبب مقهور شدن انکه تیغچه بی بیغ سرداد و بدست خاص بر دار بی
کله اش رسید هر کاره مفصل بر عضور برد چون نوبت بتحقیق از خودش رسید نام کل از رفقای خود ظاهر کرد که من نزده ام
اوزده است شاید دار المبلغی راضی کرده باشد لیکن چون از اول بحضور دریافت شده بود تیغ او بر بدو از لشکر بیرون
کردند بوشیده نماند که چند روز پیش ازین وکیل عامل سلطان پور را بر سر سوال و جوابی از لشکر رانده بودند معلوم می شود
که حالا خود بارا ده برق چشم سرکشان گرفتن و تهدید دیگر اشرار و اخذ تذر و نیاز بآن ضلع میروند دیگر انکه دو سوده دیگر
کهر دو عرایی است بر هم متن و لف همین رقیمه میرسد رقعه اول که از ذکر اسپ است خیلی مختصر بود و رقعه دوم که زیر این رقعه
نوشته اند اصباح بر ترجمه ندارد الفاظش همه صاف است هیچیک از انها لغت نیست مکرر یافتن ترکیب آن قدری غور میخواهد
شما بجای خود غور بکنید هر چه دریافت میشود آنرا حوالهٔ ذهن نمایید و انچه نخواهید فهمید من خواهم فهمانید اما رقعه دوم چون طویل
بوده است ترجمهٔ آن درین کاغذ نگنجید مجبور ترجمهٔ عبارتی که باقیمانده بود بر پارچه دیگر نوشته شد هر دو کاغذ را ملاحظه
نمایید همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقعهای فارسی بعضی عبارتها که مشتمل بر ذکر مسئله علم ریاضی است البته بفهم شما
درست نخواهد آمد زیرا که من راه اختصار پیموده ام و شرح آن طول را می خواهد ان شاء الله القدیر انهم بوقت رسید
فقیر آسانی خواهد شد دیگر انکه شخصی دیر نولا فرمایش بر فقیر کرده است که یک رقعه در نهایت سرفراز شدن شخصی بخدمت پدر
از حضور پادشاه و تعریف پدر او بنویسید من خود البته نوشته خواهم داد لیکن بخدمت صاحب تصدیع میدهم که صاحب
این رقعه را سر انجام نموده سوده آن نزد من بفرستید نام خدا شهرت شما شهر بشهر رسیده است رقعه ۱۰ انوباوه
بوستان امارت و جلالت سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق قبا مخفی نماند که مضمون عرضی اسمی قبله و کعبه و خط اسمی
خودم که بصحابت حسین بیک خدمتگار رسیده امروز که پنجشنبه غره ماه عز است حالی من گردید آفرین بر همت عالی شما
که هرگز ترشی آسایش نشستن و برخاستن چه حقیقت دارد بر روی است که رد بروی بزرگان شما پنجه زدن بهما استاده میماند
لیکن بنای دولت انسان همین سعی در کار خود و خدمت گزاری در رضای او شتن آفاست شما سر و باغ امارت رسید
از استاده شدن صاحب همین دولت زیب و زینت دارد و ضد اکنده که شما بهین استاده ماندن دست افتادگان ملتمس
و صلاح را که از نامی پرسید بخدا که صلاح ما همه صلاح خود شماست عقل و شعور شما محل اعتماد است هر چه خواهید کرد خوب
خواهید کرد من از پریروز مولوی منیر علی و میر نصیر الدین مرید خاص شما را تا بناکه بنارس رسانیده بحضور آمده ام
هنوز تاج الدین حسین خان صاحب را ندیده ام بعد ملاقات و مشورت همه کرد هر چه قرار خواهد یافت نوشته خواهد شد
دانائی همین را می خواهد که اطاعت آقای خود بسندیده باید کرد لیکن خدا کند که شما را رفیق خود نماید بهر حال امور دنیا اتفاقی
هر چه بظهور رسد انبوقت در جلدی همین قدر اتفاقات احوال باقی یک خدمتگار دریافت شد خدا کند که بماند عجالتا
شما نیز تعریف تاج گنج اکبر آباد را تمام کردند من هم از اول تا آخر دیدم کم و بیشی که مناسب بود بعمل آوردم نقل آن کرد

رقعه ۱۰

مشهور شدن
علی مذنب
شدن"

فاعل غایب
آقای که بالا این
مذکور است ۱۲

نزد صاحب هم خواهد رسید و خط سابق آقا صاحبان مخدوم رسانیده شد جواب آن در همین خط ملفوف است
دو خط که امروز آمده است جواب آن بعد ازین خواهد رسید و رقعه میر نصیر الدین بی لفافه درین خط است
مسکین مراعات خفت و ثقل خط نموده من هم برای همین لفافه نکرده ام جای که این قدر اشخاص را یاد می کنید کاشکی
بدو سطر امرت لال را هم یاد می کرده باشید که از هواخواهان است و مقدمات زرازله هیچ تفاوتی ندارد میان
در مهمانداری من قدم بقدم شما هستند وقت رخصت تا بدروازه می رسانند از ناهر سنگ نیازمندی و اشتیاق
خط شما که اسمی ایشان است و نیستکه آقا صاحبان خط خود را خواهند کرد با ایشان خواهد رسید

رقعه ۱۱

طوطیان شکرخا بشیرین کفتاری و قلم از کف ستان بیغان در فن نثاری مرزا اماسی احسنت دام کماله از رقعه
احوال خیر مآل ذهن نشین این خیر سکال کردید جز بی پر و بالی نوعیکه باشد رو عن قازمالیده راضی بهین باید ساخت
که راه عدم پیش کیرد الا لاغوان این قدر خون کجا دارند که هر روز از خیانت آن کرسنه طبع ازلی عهده برآیند
همین قدر باید کفت که مروارید شاهوار دانهای ترا اشخاص ضعیف البنیه که نقدی غیر از هنر ازل دبساط ندارند حریدار
نیستیم کر دالا بیرودی برود الا بکلند ناخن بیج تو کنده خواهد شد دیکر انکه جزو تتمم بدست رستم مرسل است فرست دن
جزوی که بخدمت شریف است چه ضرور همانجا باشد من خودم آمده میکیرم و لفظ مفرس بجای فارسی رقعه نویسنده
معلوم نیست که طرف مالی بطور خود نوشته آورده بود یا سبکی هم بدست خود داشت لیکن چون مردم مستعد بزرکسال
مسافت دور از کوچه بتحقیق است تحریر او قابل اعتبار نیست صاحب چه اقلم بران نکشیدند و این هم دریافت نشد
که او را از ایراد لفظ مفرس بجای فارسی چه فائده بود فرض کردم که هر دو بیک معنی و لغت مذکور است لیکن
جای که لفظ فصیح مستعمل یافته شود چه ضرور که آدم رنبال غیر مشهور رود و بار معنی نامانوس در رقعه ملازمان
که دو سه روز پیش ازین چکیده خامه براعت شمامه بود این عبارت ما را ازین قصها چه کار سخت متحیرم
زیرا که هیچ رازی از رازهای صحت و تمم زبان فارسی از انصاحب مخفی نیست پس باوجود این
ازین قصها بجای باین قصها خیلی استبعاد دارد کمان میرود که در عالم تخیل
اتفاق افتاده و الا این مقدمه مقدمه نیست که از صاحب کمالان پنهان بوده باشد آینده و عنایت
بدست بی پروائی نباید سپرد و قصه جولی آقا صاحبان که مرزا بندو صاحب برای خود و خواهند
باز حواله تحریر نمایند که من آن مطلب را بنسیان تفویض نمودم و رقعه بعد مطالعه حواله

رقعه ۱۲

دستی شد از ماهر قدر که عرق یزنی امکان دارد پس خاطر شریف بظهور خواهد رسید زیاده خیریت
برحروی ملازمان چنان امید صاحب که آتش افروزی ایشان تو دیکه بعادا کرم نمی کند تاسف کل دارم اینوقت طعام سال کرده
جنابعالی از خانه خاص محل آمده بود قدری بخدمت شریف بهم میرسد رقعه ۱۳ نهال بوستان صحیفه معانی و دره الصدف
نکته دانی سلمکم الله تعالی خطی که در جواب مکتوب والد ماجد شما میرسد در خط خانکی ملفوف نموده باید فرستاد جدا از آنها
خط سرکار نوشته شود درمیان خط بلند باید نوشت که فی الواقع مجلس شب پر کیفیت تر از مجلس روز است هر جا که این عجبتها

سوای مجلس فقرای صوفیه انعقادی پذیرد شبانه اتفاق می افتد روز آنجا خبر داد که شما طایفهای هستید
مکرر شنیده و دیده ای اینها بر که هست مصرف نادر و لایق تهوت پرستان بی لیاقت است و صاحب عیان را همین می باید
کرد و همه این چیزها نوعی نشوند که قدر و قیمت دریافت سودا از دست دهند الحاصل اراده این است که روز پنجشنبه از اینجا
شما را بین اراده همراه بگیرم که گر یک چند ساعت یک دو دیگر بر کرده بر گردیم بالتفاق بجایاتم و چیزی خرج سلطانی نموده ساخته شده
بشما بنائیم خبر کنید و در پیش از روز دوشنبه جناب عالی استاده خواهد شد زیرا که تا زمان جناب وزارت پناه اول روز که
هنوز دو کثیری مایه کهری روز بر نخواهد آمد تشریف خواهند آورد و البته چنین قرار نداده که بروز پنجشنبه نیمهها استاده شود
و دشمن را در دست نمایند تا روز جمعه بوقت مذکور بکار آید جناب عالی زیاده از یکپاس بلکه کمتر خواهند نشست باقی زمانها سیر
خواهند خواند لیکن بودن شما بقول شما در مجلس بوزنی لطف محض است اگر شب می بود مضایقه نداشت هر کار را هم
چه ضرور که آدم هر کس بشد که فائض نداشته باشد لیکن از بسکه دل مشتاق و دیدن شما مشتاق و هنوز در آمدن فقیر سبب بعضی
امور ضروری توقف معلوم می شود لهذا دل همین میخواهد که روز پنجشنبه شما را بگیر بالا برده انجا بیاریم و شب یکجا بسر برده و قت
طلوع آفتاب بسمت اداری میل برد انجا بر سایم بالله که من از بن امور زیاده از شما اندیشه دارم دیگر خیریت تجدد عرض صاحب
والا قدر خود و سلام بیازمیر سانید و دیگر صاحبان را نیز که بر سنده حال فقیر اند مکرر از نگاه هر کاه خط بکالپی زبان ترکی که
مسوده آن اول این اوراق نمود و یک دو سه براهی زن نامبنا سفارشی عمومی شما فرستاده شد از رسیدن گرفته تا و بر سیدن
و دوباره بنگارش رخت پوشیده نظر من خواهید نشست از همین راه آمد شما را سوار خواهم کرد رقعه ۱۳ که بر معدن وادی دمانی
و نهال حدیقه کنه دانی سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها مخفی نماند که دیروز بتاریخ هشتم رمضان خط فرحت نمط در لفف عرضی اخی
امجد شما وصول و رده خاطر را مسرور و مرقومات را تعالی کرد هر دو خط ملفوف یکی از طرف دیوانصاحب که مفرا و دوم نوشته
خلاصه اجای صداقت اندیش منشی محمد صادق صاحب نیز بمطالعه در آمد نوید حصول تحت لکهنو بعد دو سه روز موجب
بر خود بالیدگی گردید و نهم شوال دوال بر رفتن صاحب متقضی خواهد شد رخصت خانه در ایام تیرم برای هر کار کن است مخصوص
یک کس نیست در صورت نیامدن بزرگان خود و دیگر مشتاقان را ابلاغات خود خرسند فرمائید و خود از تلاقی شان
حظی بر نداشتن جای حیف است کسانیکه زیارتا بیاد می دهند آنها بر گاه مجبوری می شوند بخانه رو می کنند شما خود بمنابت الیه
کاری نکرده اید که کسی نگاه کی تواند دید در ایام تیرم بیائید و تا مدت موعوده اینجا بمانید اگر پنج شش روز زیاده بر موعده
هم خواهد گذشت مخل حاضر باشی در نوکری نخواهد شد سن آمدن شما برای این بسیار می خواهم که اجمین خلی سخن گیهای کنند و دیگر
شما نباشید هم دلشاد نبود بلکه شاید بیای خود راه هم نمیرفت باید صاحب گوید که امیر صاحبی تلامتی یعنی سلامتی خیلی مزه می کنید
رد و قبول می کوید که مرد اصاحب یعنی مرزا صاحب کی تلامتی چی مرمری کباب و نکا و خواجه صاحب را خواجه صاحبی می گوید
و هر کس که از او رزق کفته صدا می دهد جواب می دهد کویا تاشش و رزق شده است لیکن مجمن دلچسپهای دیگر دارد در کا
بیائید و بنول کنج بر سید بر شام بیچی خانزاد از انجا نزدما بفرستید که صباح بستقبال شما نامه کنیم و بخط مستقیم شما را در جانی
بیاریم خواه اول در مکان حضرت بیائید و از انجا جبر تقدیر خود کرده باز بجولی نو تعمیر خود کرد از انجا قریب تر است خواه در همان حویلی نو

حویلی نوخود بروید لیکن مناسب نیست اسم شما نجا بیرد بهم نامه نوشته ام همین امروز فردا میروم و خانه مناسب گیر مفرما تا من
از لست دهم روز وارد شهر اند درین عرصه چند بار اراده برگشتن کردم و از سبب تعویق ایران باشم عریضه نوشتم
دیروز که جمعه بود بهم رو کنی ایشان تقریر نیافته بود و امروز که شنبه است هم خبر گرم بود لیکن از سه روزان دست مجاری
دو صبح سخاوت بدن نمی دهد در حالت امروز هم می توانستم رفت و اسپ بندگی از طرف شما رسانیده شد عالی وصوف
خیلی تعریف شما نمود و صدق خود و غلام حسین خان صاحب می کنند و الد خانصاحب چندی بیمار بود بیماری این است که کلی
صرف نمی رسد عالم سکوت از مضطر انجام بخیر کند و سبحان علی خانصاحب را الشاه کامل و دین شهری گذرد و شنیده باشند که ان
کلکتر آتش مزاج با عدای بعضی نجا لتان با ایشان دشمن شدند تمام اهالک را بجا کی برابر کرد دیگر اینکه بعضی کاروبار دیوان سر
انشاء الله خانصاحب نوشته میفروخت در ایامی که لاله جیتمل صاحب بعهدی خود نوشته اند مشار الیه بیار بود و اگر از عهده
خرج برآمده بفیض آباد نزد برادر بکلان خود رفت از من پول بمبت این شرط طلب کرده بود که بعد چاق شدن نوشته دهم
من هیچ جواب ندادم باز پیغام بسیده کردم که حالا آن دیوان فروش خود وقت من دیوان خانصاحب را برای نقل طلبیده ام
خواهما کاتب را طبیده اینجا بنویسانیم و شما پول بدهید خواه نخواه کاتب پیدا کرده دیوان را از من بطلبیده در مکان خود بنویسانید
لاله موصوف گفت که رقعه همین مضمون بخواجه امامی صاحب بنویسید و من بدهید که در خط خود و فرستم چنانچه موافق
گفته شفوی الیه رقعه بنا نوشته و بدیف خط شان فرستاده شد شاید که رسیده باشد رقعه ۱۴
سرو بستان شادت عالی قدر منبع الشان سلکم الله تعالی بعد ابلاغ شوق بتاکم شتی و اشتیاق صحبتهاکه حسب دلخواه میسر شود
مخفی نماند که دو قطعه خط صاحب بفیض و سه قطعه عرضی برای قبله و کعبه رسید و جواب هر یک فرستاده شد یقین که رسیده
انچه در خط حال احوال ای رونقی کارمنشی و بجا شد بدین سبب النوع از نوشته بودید و دریافت شد کارمنشی کردی بایسته
نیست که موجب برهمت باشد و هر خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نوکر خدمت گزار است فی الواقع محکوم جنس
بودن کار صاحب غنان نیست این مصایقه ندارد کار منشی اول در کلان کلفته منشی دوم و شما منشی دوم و هر دو دیوان بزرگ صاحب کلکتر
باشید یقین که حکم او بر شما روان باشد این را دل من هم گوارا نمیکند و شما هر گز اندیشه نکنید من برای شما زمین و آسمان
تا بکلکته دلندن یکی خواهم کرد و اجه مرقوم بود که عیش کردی خود را از دست ادم است است اگر تریب این طور نشد
باز استاده شدن برای چه بود و لیکن شما خود گفتید که این چیز ها پیش و انیان حقیقی ندارند اقبال نشان من آمد
که یک بلای زن قحبه پیش پادشاه می نشیند و وزیر اعظم استاده می ماند لیکن بلا پیش و زیر چیقدر اوا این استاده شدن
برای شما خوب شد و من بسیار خوش شدم برای این که شما از خاندان مجد و علا بسیدید و هنوز آثار شباب و ازنام شان
بزرگان هم بکوشش شما خورده کمان آن هست که شاید از نسخ خوبی و ری در سر داشته باشید حالا که این استاده شدن
کمان ضعیف هم بفرو رسما باقی نماند و مردانه این می باید اگر چه کمان من غلط بود چرا که شما کاهی در سنبلین نام نشان
نشنوده اید و بار ها گفته اید که از نام بزرگان ما را چه فائده نامی که برای ما نباشد البته بکار ما می آید و روزیکه تفاوت حسب شما
گفتند که صاحب جنت منشی کرمی رو بروی صاحبان عالیشان می نشیند شما کمال مشغلی گفته

این شرط‌ها مثل اگاه چیست وارد مصرعه غرض صدآفرین برطرف ای مژه لازم کرآیده بچگونه امدیشه
بدل جاور دوست آنا میرفته باشید بنده وی برفرداروانه خواهد شده رد بیه مشاهره برای ادفات گذاری
گاف است ماحود فضل الهی وراه معاش سلیقه کلی دارید نصیحت درین امور بصاحب حکمت بلقان آموختن است
سرم خطی بمرزینکا صاحب فرستاده شد رسانیده باشید حالا خط دیگر میرسد این را هم برسانید میرزا ابوالحسن صاحب
انشای قدیم وجهان حال فقیر اندملاقات باایشان ومرحوم ایشان بودن مضایقه ندارد دوانکه شما
اندیشه ازطرف خانصاحب نزل دارید خانصاحب هرگز بخواهند برد خانصاحب را فراغت معاش شما منظور است
بهطور کاتفاق افتد خط دیگر برای جناب میرزا هم نزد میرزا رمضان علی صاحب رسانیده خواهد شد ایشان خود برای
ملاقات مرزا بینکا صاحب رخصت خواهند داد وخطوط صاحب جابجا رسانیده شد جواب بعد ازین خواهد رسید وانکه
درین خط یادچه کاغذی کذاشته است ملاحظه باید کرد آقا صاحبان هنوز درچهاونی هستند ومن هم در حضور
فردا اراده تحاس دارم وآقا صاحبان هم یقین که فردا در حوالی برونده آغا صاحب مشفق خود ما از خط صاحب سلیمان
هوش شده اند وجواب را بمدعا من تفویض نموده اند من بعد ازین خواهم نوشت از حضور هم دعا در جواب کوشش
ارشاد شده رقعه ۱۵ بردل صفا منزل حضرت خواجه ما مخفی نماند که خطی بین ازین هم از انصاحب رسیده بود
لیکن چون جد امجد فوالد ماجد صاحب فرمودند که در سه چهار روز نزدیک است که خط دیگر هم بیاید پس
بهتر این است که بعد وصول خط دیگر جواب هر دو مکتوب یکجا نگاشته آید چون مرسوم همین است که محبت نامه قدیم
در لف خط خالی می آید ومطلبی هم سوای بیان صحت وعافیت اینجا ودریافت خیر وخوبی آن نوبادهٔ بوستان
مجد وعلا نبوده است من هم تحریر نپرداخته لیکن این قدر وقوع تعویق در رسیدن مکتوب بلاغت اسلوب
در خیال نبود اگرچه این هم بی سببی نبود معلوم شد که از باعث تشریف آوری خانصاحب خود ما بودند
وزیر تحریر خطوط بر سبیل تواتر رسمی بیش نیست آنرا کجا باید آورد والا پیوندروحانی حاجت بتکلفات ظاهریه
رسمیه ندارد آمدم بر مطلب دیگر این است که دی روز که باز دهم شهر حال بود در قصبه فصاحت عنوان متضمن نوید
صحت جسمانی ویافتن تنخواه ماه مئی ومصرف رسیدن مبلغ مذکور در اندرین حین بیک بدنفس اشرف الناس
وصول آورده مسرور ومبتهج ساخت از آدم حرامزاده خدا در امان خود دارد کار خود بدست خود کرد
به ازان است که بنده نالائق بی حیا در خدمت باشد نوکر بیحیای بد ذات رسوا کن آقاست ایلهان
چنین کس را جواب نمی دهند خدا داند حالا با این مرد که را چه باز دوالا از ابتدای نوکری تا حال
مصدر چنین قصور وفتور نبود بلکه شما بارها تعریف او را پیش من کرده اید که بسیار مسکین وکم آزار و
بی زبان است ونامعتبر وسارق هم نبود لیکن معلوم شد که عصمت بی بی از بیحیا دری بوده است
وانچه در خط سابق مرقوم بود که دیوانصاحب طریق قسمت وجذر از جانب امین پرسیده اند بهتر
این است که این قاعده ایجاد طبیعت خود من بود واین نقل نقل بحر سال بلکه بیشتر است حالا ما نطباط

بطمانینت خاطر تأملی در یاد کردن آن بکار برم نیز دست بخیال نمی آید و نیز تحریر آن از نجا بطریق
قریب الفهمی نوشته نشود مفید طرف ثانی نخواهد افتاد انشاء الله العزیز بعد ازین هر وقت عمل را یاد کرده
و طریق تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهم نوشت تا دیوانصاحب را در فهمیدن
آن دوسری رو ندهد و من حالا قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور دربار بصاحب تکلم
زیرا که هرچه در خیال من ایجاد می کند روشنا آنجا همان بعمل می آرید بلکه بهتر ازان پس من امر تحریر خود
خجالت می کشم گویا بآرسطو نصیحت می کنم از انجمله یکی موافق ساختن تمام عمله دربار با خود و مورد عنایت
آقا بودن و دیوانصاحب را اگرچه خود دش شریف النفس است از آن خود کردن بهمه وسیله پیش بهمت
من از نجا هیچ نوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا سوای نشان دادن غلطی لفظ که آن هم در عالم تعمیل اتفاق
چیز دیگر بصاحب نوشتن خون انصاف ریختن است حق تعالی شما را این قدر دسترس بدهد که از عرض آن حرف کوتاه
والف که یاران باشاهی در زندان شاه خدمت گزاری هریک بظهور رسانده نگروم الهی این هم بعید نیست بران مترصد
آن بوده زن شاه پیرا را حواله بابو الحسن بن بکنند و پیر و زن خواجه کمو و فخر الدین هروی خلعت بدرقه شاه و مزار
کردند و محسن و احسن طال عمرهما بدری پوشیدند بیچاره حمد الله نزد برادر کلان خود رفت خواجه عبد الله اگرچه
ظاهر نمیکند لیکن از صورت رنگش غم و افسردگی تراوش می نماید آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود ما خوش
و مزاج حضور اقدس قرین صحت است چون من این وقت نجاستم و فردا اراده حضور پر نور دارم
از طرف حضور والا بموجب حکم دعا و از طرف دیگران سلام میرسانم خط ناهر سنگه و رحیمن خط الفقوه است
فردا من و قاضی صاحب و امیر صاحب تا حویلی نوکه بچاولی تعمیری شود خواهیم رفت تا شام انجا میایم
این صاحبان بخانه مراجعت خواهند کرد من بخانه میروم انشاء الله خان بسر خواهم کرد

رقعه ۱۶

کوهر درج علو نسب و اختر برج سمو مطلب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها مخفی نماند که پیر روز که با نزد هم
شهر حال و روز دوشنبه بود موافق قاعده مسمره عرضی معمولی با کاغذی اسمی فقیر رسیده مشعر
از حالات آن سرمایه کمالات گردید خطی که اسمی آقا صاحبان بود بنیز رسانیدن شد این صاحبان
بعد یکماه کامل دیر روز داخل حویلی خود شده اند من هم پیر دیر روز بعد شانزده روز بخاس آمده ام
خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادر اسمی شان نوشته بود نیز بمطالعه
شان در آمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد در ینولا از قصص تازه این که امیر خسرو کتابی بخواند
موسوم باعجاز خسروی در نسخه مذکوره صناعع شعری بسیار ذکر کرده از انجمله رقعه متضمن صنعتی
خطی نوشته یعنی هر نقطی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت دولتشان
دولتشان چون پسته خون بسته بهرنانی بهربابی بیایند نیابند معلوم نیست که این عبارت
نتیجه طبع امیر خسرو است یا کار قلم دیگری با بجمله مخفی این عبارت نزد جناب عالی برده بوسیار پسندند

حکم نافذ بیان صادر شد که هر کس بقدر استعداد خود بس عبارتی متضمن این صنعت نوشته بیاورد و بیان هر طرف
ورسی دو نفر اصاحب محفل و سیر انشاء الله خان هم دو سه سطری نوشته بردند پسند طبع عالی نشد همچنین بعضی همعران عبارتهای
فرستاده بودند الحمد لله که نوشته معزی الیه از اغلاط پاک بود لیکن حضور پسند نشد همین جمعی از هندو و مسلمان عبارتهای
مربوط و نامربوط از دیوان نویسانیده از نظر فیض اثر گذرانیدند بعضی بنام خود و بعضی بنام همان شخص که خون جگر
خورده است بندگان حضور را این نیست که هر که عبارت باین صنعت خود نوشته بیاورد زیاده از آن کس که عبارت غیر
بخواهد مورد الطاف شود بلکه نویسنده آن بزور طبع و خواننده هر دو برابر اند حال این عبارت هم بعینه حال غزل
ایلچی پادشاه ایران است که هزارها غزل برغزل آن بیچاره گفته شده بود لیکن انجا معامله بالعکس رو داده بود بعنی غزلهای
شعرای هندوستان همه به از غزل او بودند و عبارتهای یاران در رتبه پست از عبارت که نوشته شد بر بروز
خدا مجد شما بوالله شما تکلیف تحریر نموده اندازه ی روز درین فکر اند هر چه بعد ازین سرانجام می یابد نقل آن صنعت
خواهد رسید درین مقام مقوله من نیست که این عبارتها خواه خوب نوشته شود خواه بد هر گز سند نیست که
مطلبی بفهمانیش دیگری درین صنعت نگاشته آید مرضی عمو صاحب شما این بود که شما هم یکدو شب درین فکر تضییع اوقات
بکنید لیکن من نگذاشتم که مکلف شما شوند اگر درینجا تشریف می داشتند مضایقه نداشت انجا در عالم حاضر باشی بحضور
آقا ایقدر فرصت کجا که اوقات رائج باید کرد و متولوی حسین علی خان صاحب دام مجده نیز دو عبارت فارسی عبارت
بزبان عربی نزد من فرستاده بودند با انکه جناب ممدوح دعوی درین چیزها ندارند لیکن عرق درستی ریخته بودند هیچ
لفظی غلط نبود من جواب رقعه ایشان متضمن تعریف این عبارتها همین صنعت تحریر در آوردم مطلب دیگر اینکه زوجه
آقا صاحب خود ناجلی بیمار است بیماردار ان قطع امید از حیات آن مریضه کرده اند باید دید چند روز دیگر نفس مستعار
خدا رحم برد کند بر خانه خرابی آقا صاحب دل می سوزد باد جود آنکه از مناسبت و سنگینی آثار ملال بحسب ظاهر از چهره ایشان
پیدا نیست و اختلاط با یاران بدستور است لیکن نظر بحال اطفال صغیر اندوه بسیاری بجای خود دارند زیاده خیریت حالا
بعد رسیدن خانصاحب از برکنه معین پوری باید دید که صاحب بهادر درحق شما چه تجویز می فرمایند وقت رفتن شما از اجمیر
می برند یا همین جا می گذارند بند و بست این امر بعد رفتن صاحب والاجاه بنوعی که مناسب خواهد بود کرده خواهد شد رقعه
خواجه عالی قدر بلاغت آور بن سلامت پریروز که پانزدهم شهر حال و روز چهارشنبه بود عرضی شما متضمن احوال خیر اشتمال
اسمی جدید بر کوارد و در لفاف آن مکتوبی اسمی راقم رسیده مخبر از مأخر رفیه گردید چهار روز است یا پنج که باد و بیک نامی را
که خدمتگار جوان خوش سلیقه است نزد خانصاحب روانه نموده ام که بحضور صاحب والاجناب برسانند لیکن چون از خط
خانصاحب که درین روزها آمده بود ترشح می نمود که حسب الطلب روانه معین پوری می شوند لهذا تا دم مرقوم بر کفتم که راست
بخط مستقیم معین پوری بروند یا و تقید کرده ام که اول خانصاحب را بپرسد اگر انجا باشند خط بخانصاحب بدهد والا خط
اسمی شما و خط خانصاحب و ڈلیهای سیاری همه بصاحب برساند تا شما بمضمون خط وارسیده بر هر چه نوشته اید عمل

عمل نکنید صاحب من آدم همین ندارد آسمان کسی نخواهد آمد صاحب الاجناب کرده بیست و بار رجی هم بعد تلاش
بست آمده طعام انگریزی رسمند و سنانی هر دو می پزد و آدم ماخود بطور گذاشته هم دارد است رو میشر ماهره میخواهد
ممکن نیست که نوزده راضی شود اطلاعا بقلم آمد پیش این می خواستم که خدمتگار دارد را هم روانه کنم لیکن این خبر رسید که
سبحانعلی خانصاحب آن کابور بخت منکار و خدمتگار دارد را فرستاده اند موقوف کردم حالا باید دید که خانصاحب چه میفرمایند
و آنجا کار و بار دنیا نوشته بود بدصورت این است که از همه بهتر بودن صاحب حال و آنجا هر جا که تشریف داشته باشند
بحضور صاحب والا مناسب بر مناسب است و اگر این امر صورت امکان نه بندد و نیابت پرگنه از نیابت سرشته داری
پسندیده تر لیکن بشرطی که همراه خانصاحب ممکن باشد الحاصل چون شما تعلق بذات خانصاحب دارید هر کجا تشریف ببارند
همین گویند که نیابت تحصیلداری پرگنه خود را برای شما مقرر سازند مضمون خط خانصاحب همین بود که بودن شما هر کجا خود
مرکوز خاطر دارند بالجمله بعد سه چهار روز یعنی که خانصاحب اخبار رسند و امری برای صاحب قرار گیرد دیگر اینکه در خط شما
نقطه جامه گذاشتن در رمضی بود آنچنان مذکور او هیچ نباید نوشت خبرهای اخیر از زبان عوام مستعجل است اگرچه
دلالت بر غلطت و جهالت او داشته باشد مضایقه ندارد و الا چه ضرور خصوصا عبارتیکه در و نقطه جامه گذاشتن
و مثل آن باشد بهیچ صورت مناسب نیست هرچند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت می تواند شد
آینده اگر هیچ خبری بگوش خورد بهتر این است که ننویسید چرا که اگر اصلی دارد بعد دو روز شما هم خواهید شنید و اگر دروغ است
نوشتن آن خالی از قباحت نیست و انهمه آنها در تصریح نام شخص است اگر بگذارید باشد هیچ قباحتی ندارد و حالا بعد این ان را
مهاراج باگه گیشی یا اولوغ گیشی در ترکی می نوشته باشید یا تمام عبارت در ترکی باشد بلکه هر جزیی از گه گیشی ما اشخص
دیگر اندکی اظهار آن قباحت داشته باشد در ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران مطلع نمی شود شما نام خدا سوای عربی
در فارسی و هندی و ترکی سلیقه دست دارید عربی هم اگر چند روزی باطمینان خاطر متوجه آن خواهید شد درست
خواهد شد دیگر خیریت از حضور اقدس ارفع دعا بر سد حالا یک رقعه بآقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانی که
رقعها نوشتند چندان ضرور نبود آنها دوست اند بسلام هم خوش می شوند و والد شما نیز عرض کورنش را حمل بر تعظیم
سلمکم الله یا صاحب الفضل و الارشاد بعد ازین مخفی نماند که مکتوب دلنواز مرقوم بستم ربیع الاول سنه ۱۲۷۳ عمر بر بر و زکه
بنجشنبه و تحویل کوکب دیجم شهر حال بود چهره افروز وصول گشته غنچه انتظار را بهار کامل حصول مقصود در کنار نهاد چه عجب
که درین هفته اتفاق ورود لشکر صاحب والاجاه بر گنه خانصاحب تلطف نشان نیز افتد و طرفین را دولت تلاقی
بکدیگر دست دهد یعنی شما خانصاحب را بینید و خانصاحب شما را خدا کند که بقول جمع شد شما زود از شکوه آباد بیاید معلوم است
که شیوه این مردم و قاعده همسره سرکار اگر زیاده مخصوص این صاحب والاشان جبیت آین خود بدیهی است که هر چه مقرر است
روزی میرسد اضطراب و تعجیل درین مقام مصرف ندارد لیکن چون روز اول دعوت است هر قدر که بقید مهمان
زود تر برسد نمود میزبان بیشتر است غزلهای مشاعره گذشته امروز والد ماجده شما می نویسند درین خط امروز فرستاده
و مشاعره حال هم نزدیک است لیکن من تا امروز یک شعر نگفته ام هر چه بعد ازین می گویم امانت شما است هما نجا خواهید

درین روزها طبیعت من اندکی ناسازی میباشد و بسبب اینکه من چون اندک انحراف طبیعت از جاده اعتدال می یابم
دو روز از طعام بجوم و از خلای معی سست و ضعیف و تر و لین می شوم این بار هم بمن اتفاق است دیگر بجمیع وجوه
چنان و سد رسته نه پرسیدن از صاحب الامتناب برای همراهی درین سفر و گذاشتن کهاران بر فنجا شدر و سیه
گرانیا تصدق سر ریشمشان با بر و بسر بردن بهتر است اقاهم ازین حرکت خوش می شود و چنین کس را معزز سید اند کمی
مداخل مردم موقوف بر مکل مصارف آنهاست بچنین کثرت آن منعصر در اخراجات شان هر قدر که آدم تکدل واقع شده
همان قدر اداقاش و خرابی میکند رد و فراخ دستان پیوسته با تندار تمام بسر میبرند بیشتر همین است و صدان بسیار کم
اسراف آنست که آدم زر غوده را بجا صرف نکند مثل امیر که ده بدره دینار که ده هزار باشد در عالم شه بنگ میسیل انداز
و هر قدر که بمساکین هدیا بصرف خود آرد داخل اسراف نیست من این قدر که برای پول شکوه آباد خطراب می کنم
نه ازین راه است که آن پول در نظر من حقیقتی دارد لیکن برای آنست که خاطر بزرگان را طمانیتی دست دهد آقا صاحب
خدوم دیگر بتخریت اند سلام می فرمایند و آقا صاحب خود امیرو حضور پر نور دعا ارشاد کرده اند و ما هر سنگ یکوشی هستند و من متجاس
در خانه شما در بصوبت امروز حاصل شدن خط ایشان ممتنع می نماید اگر چه ایشان درین قیدها نیستند که جواب خط شما چون رسید
همین که می شنوند که خطوط برای شما نوشته می شود همان وقت می نویسند لیکن چون تکلف نیست شما هم کار باصحت ایشان دارید
انتظار چنین مضمون که در خط پریروزه شما بود دیر وزنا لحظه نموده امروز وعده جواب آن کرده بودند لیکن من چون
پیش از ظهر همین وقت که چاکر کهتری روز هم گذشته است متوجه تحریرش ام شاید خط بهر صورت تا عصر بیاید اگر پیش از ظهر نیامد
آمد فهو المراد و الا در خط آینده دو خط خواهد رسید رقعه ۱۹ خواجه باکمال من سلکم الله تعالی خط بهجت نمط مرقوم شان رسید
ذیقعده سنه ۱۲۱۶ هجری دیر روز که نوزدهم شهر مصادف روز جمعه بود طرف عصر رسیده بهمان جهان خوشدلی باز وخت از
جمع روحیشم براه بود بیم باعث دیر کشیدن در خط دریافت می شد هر قدر که تامل میکردیم این عقده دیر و زنا لحظه
صاحب حل نشد که قصور بیرکاری های ڈاک بود لیکن این قدر خطا بدنه ملازمان هم ثابت است که برای قلت مزد این بلا
بر سر مشتاقان مکاتیب نازل کردید چون خود دیگتوب بمثبت خطای خود شده اید زیاده ازین چه نوشته آید بلکه این قدر تحریر
هم بی اراده و قصد اتفاق افتاد و انچه در قضیه حال سطری متضمن مذمت بیرکاری های ڈاک و دعای بد دولت شان بود آینده
ازان اجتناب ضرور است کاه هست که خط بدست کسی بیفتد و بلا صرفه واگرده بخواند بلکه بمرت احدی در خطوط کیفیت ندارد
واگر باشد مثل شاه پیر از اول نامی برسد آن قابل بجو قرار باید داد بیشتر غزلها که مرسل شما بود رسید آن درین خط دیده شد
و خاطر مطمئن گردید حالا غزلهای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غزلها را تا رسیدن جناب مخدومی خلف صاحب باحتیاط
تمام نگاه باید داشت هر کاه تشریف ببارند در حاشیه دیوان مقابل آن بردارید و حقیقت بیشکاریها این است که اگر
سوای آن امر دیگر برای صاحب قرار نه پذیرد بهتر این است که بیشکاری بر کنه خانصاحب باشد شما سعی بکنید و من
هم بجا نصاحب نوشته ام و اگر این بالفعل صورت پذیر نباشد از نیابت منشی صاحب بیشکاری بر کنه های مزرا بینکا صاحب
بهتر است مرزا مذکور موصوف هم در تو قیر و تکریم صاحب مقصو رنخواهند کرد مردیست صاف باطن نیک نهاد مردانه من او را م

او را هم بسیار دوست میدارم و با هم با من محبت شدید دارد خلاصه از تفصیلات صاحب کلکتر مادر کاز دی تحریر صاحب در قیاس چنین بثبوت رسیده که اگر پرگنه خالی می بود بسبب تعویض می شد و حالا هم توقع آنست که سرکار کمی از تحصیلداران مستعفی کرده دیا بر سر قصوری عزل او مناسب فتد شمار بجای او منصوب سازند الحاصل شرف و برکتی بهکلیس از بطن مادر یا مرده است این امور همه تحصیلی است و ترقی و تنزل یا نیز بین حال دارد در روز اول خیال ترقی نمایان دارد چنین همان بازیچه طفلانه است که بعض محمد زاد او در کنار دایها نشسته خود را امیر عظیم الشان قرار میدهند و برای کثیر و دایه و غلام مشاهره ی عمده که لائق امرای عظام باشد تجویز می نمایند مختصر که بر کم و بیش مشاهره و منصب خیال نکرده بفعل سرکار شوند آئین فهمیده خواهد شد باعتقاد من این نیابت وغیره اگر کدام عهده حاضر باشی بحضور صاحب والاشان قرار گیرد صد درجه بهتر است زیاده خیریت محسن و احسن و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خط اسی خانصاحب بر بار سیر سند خوان چه باین باید فرستاد

رقعه ۲۰

رقعه ۲۰ نهال بوستان عقل و حکمت و ستاره برج اقبال و ثروت سلمکم الله تعالی پریروز که شنبه و عره ربیع الثانی ۱۲۱۳ هجری بود عرضه شما و خطی که اسمی من بود در حویلی نخاس بین کرا خضور باین تقریب که فردا روز شاعره است رسیدم بمطالعه درآمد بحسب اتفاق جد امجد شما نیز آن روز از صبح بین جا تشریف داشتند بلکه عمومی کلان نیز بالجمله حالات را تق و فاتق بودن مرزا ابوالحسن خانصاحب در سرکار کلکتر بهادر و دیگر کیفیت جوشش ایشان با شما و رفتن از شکوه آباد بلشکر بنارس بدین حضرات همه دریافت شد الحق که ابوالحسن خان آدم بی بدو مرد صاف و درستی است و سوای این باید که این کس خود خوب باشد زیرا که خودش صاحب صفات نیکو است طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد اتمام می هم ضعیف است تمام که مشتاق شما بود همه که مرزا ابوالحسن خان نیستند پس نیک رفتاری شما کار خود را کرد آفرین صد آفرین بهر حال اگر در انضلاع دو کنه بسبب و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خانصاحب باشد قبول نباید کرد در ضلع دیگر بهر طریق که بدست آید باید کرفت مرا این معنی بیقین حاصل شده که شما آنچه می کوئید همین خواهید کرد پیداست که صاحب فهم درست و مالک مرتبه بلند ضد و اداد کاری نمی کند که زبان یاوه کویان در حق او دراز شود اگرچه بهبود شما باختیار بخت و اتفاق است و سعی در این مقام چه می تواند کرد لیکن ما بجای خود چنین قرار داده ایم که اگر هم ترقی بسعی کسی صورت بندد و خلاف رضای خانصاحب کرد مفرما باشد بما قبول نیست بیکبار و قتیکه خانصاحب خود مستعفی نشوند و بکلی دست از نوکری کلکتر موصوف برندارند بدیدار شما هرگونه ترقی که ممکن باشد بمضایقه نکنیم باید دوستیان خانصاحب دوست و با اعدای ایشان دشمن ما باید بود صفت آدمیت همین است و بس دیگر این که درین شهر چیکیلی هر چیلی همکاره را کرد مولا بیکم دختر نثار الله خان صاحب سوای زن میر محمد تقی که بمرزا احمد نامی منشا تخلص منسوب شده بود صاحب یک دختر دویم سالا و یک پسر هشت ماهه شش در هفده سالکی باین مرض مبتلا شدند وجود بلکه بیشتر سه بار دانها برآورده بود یکبار کوچک کوچک در دو سالکی دو بار آبلهای بزرگ بزرگ این بار که چیچک برآورد در دهم دوازده روز هر دو چشمش از دیدن عاطل شد و رنگ رو سیاه و دست و پا لنج بود اکر زنده هم می ماند مدتها زمرده شده بود الحمد صورت او بیماران حتی پدر و مادرش می ارزیدند عمر بیچاره روز شانزدهم ازین بیماری جان بحق تسلیم کرد و عجب داغی بر دل پدر و مادر کذاشت دختر دیکرش هم دانها برآورده بود ندیاری آنها جان بسلامت برد و آنچه در خصوص کلیات خانصاحب موصوف نوشته اید که اگر نزد تو صحیح باشد

پول کرده نزد شخص که از طرف عامل شکوه آباد در انجامی باشد برسان صورت این است که هیچ نسخه نیست که کاتبش بکدام جا
عرق انفعالی قلم انداز نکرده باشد لیکن هر کتاب بعد تدریس و اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحت می یابد آنچه مراد از کتابت است
این است که آنچه گفته شخص دانشمندی دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون هر نسخه نو که نوشته می شود از روی نسخه اصلی یعنی خانصاحب
نقل کرده می شود یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه مملوکه خانصاحب نقل شده و بعد نقل معمول است که نسخها را برای
تصحیح بخدمت ملازمان ممدوح می آرند در نصوبیت خاطرین جمع است که نسخه مذکوره صحیح خواهد بود و این صحت را که شما میخواهید
موقوف بر طرف ثانی است این مردم علمی را چه میداند این کار یعنی اشتغال بقلم و صحت تعلق بماهر بودن شخص بلغت
و محاوره زبان دارد اما حاصل اگر خرمدن دیوان منظور باشد بآن شخص که در لکهنو از طرف آلاله صاحب یا برای صاحب
می باشد بنویسند که چهار و ده روپیه نزد من برساند من کتاب را و برسانم زیاده در خانه شما همه بزرگ و کوچک
اندرون و بیرون سلامت و خوش اند رقعه ۲۱ عند لیب گلزار فصاحت و همای آشیان بلاغت سلمه الله العزیز
شنیده باشید که درین طرف ایام صبیه جوان میرزا غازی الدین حیدر خان بهادر پسر بزرگ جناب عالی دام اقباله
بکدام مرض جانستانی عازم تماشای خلد برین گردیده و از قضا وصی که سرجنش بدفترگنجایش ندارد و آلمی که بیان آن
در عمر جاودان یار اه خامه نگذارد نصیب پدر و مادر شما حاصل ازین تحریر انکه امروز دو گهڑی روز برآمده حضرت
صاحب عالم و عالمیان مرزا سکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز برای ماتمپرسی تعزیت بخانه پدر میت تشریف فرما
شده بودند وقتیکه نعش مبارک قریب دروازه حویلی طرف ثانی رسید آدمی زود و تر بطبق تعلیمی که از اول یافته بود
دین آقا خبر کرد صاحب خانه باشش برادر دیگر که شمس الدوله و نصیر الدوله و جعفر علیخان و کاظم علی خان و مهدی علیخان
و حسین علیخان باشند و با پای والد بزرگوار برهوایی بحسب اتفاق آنجا بود و تدآمده سر تسلیم خم ساخت و دو اشرفی
نذر کند را بیند همچنین هر یک ازین جماعت دو دو اشرفی پیش کشید تدا حسین علی خان یک اشرفی الکفاف و زیاده بعد
حضرت پیر و مرشد برحق نگهداران فرمودند که نعش را بزمین بگذارند تا همپای این جماعت اندرون قدم رنجه فرمایند حضرت
و دیگران برحسب نگهداران گرفتند و حضور را بسواری نعش جلوه کنان تا نگنار قرمش بردند من بعد ملازمان والا را
بر مسند جاداده و خود شان بقرینه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس باشاره ابرو حکم نشستن دادند تا قدم
بر یک بجای مناسب زانو تهه کرده نشست و قت نعش حضور بر تور بر مسند صاحب خانه دو اشرفی دیگر گذرانیدند گهڑی
ملک اتفاق افتاد بعد ازان حضور بدو کلمه مختصر که این الم را پایان نیست و آن چنین می خواست که تعزیت ادا
درین خانه بیایم لیکن با مقدر ستیزه نتوان کرد حق تعالی شما را بر سر فرزندان آمرزمه سلامت و آنها را زیر سایه لطف تا
بعمر دراز رساناد اقتصار نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار نشستن خلاف قانون است حالا مرخص می شوم بعد ازان
از طرف برادر کلان عرض کردند که از تشریف آوردن حضور اقدس سر افتخار ما مردم تفلک الافلاک رسید انچه پرورش
ولی نعمتان بحال غلامان و خانزادان می بایست از حضرت والا بظهور آمد لیکن ما را ازین بیش کشیدن شرمنده کرد
بجبوری در عالم تعزیت خلاف رسم ادب بعمل آمد سر خجالت پائین است ارشاد شد که در عالم اتحاد این تکلفها ضرور نیست

بیت انشاء الله العزیز باز چند بار بتقریب تبیت در بخانه وارد خواهم شد و پیشکشها خواهم گرفت این قدر فرموده برخاستند
آنها بدستور حضور را از کنار فرش برنمیدارند و خود تا بیرون دروازه بمشایعت دورین سعد آداب مرخص شدند
برای اطلاع حوالۀ قلم شد دیگر اینکه آقا صاحب لطف نشان چند مخروزه و یک هندوانه و چند دانه شفتالو برای شما
فرستاده اند باید گرفت و احوال وفات پسرزادۀ میر محمد علی صاحب که چارده سال قضا کرد دریافت شش ماهه و سال
شریف اما بدست محمدی دلال مسطر شده بود معلوم نیست که بخانه طالب چه وقت رسید رقعه ۲۲ میوه درخت بهجت
و گلدسته بوستان لذاعت حال گرم بعد آشنا انها که تقریر پیش زبان مقرر انرا آبدیده سامان و تحریر پیش خامۀ دوزبان
باخموشی دست و گریبان می سازد پوشیده نماند که در مکتوب دلنواز صاحب لفظی دیده شد که غلط آن نزد اقم آثم چون
تلالو نیر جهان افروز اظهر است و آن این است که لفظ باره را که بمعنی دست برچین در کتب نظم و نثر استعمال پذیرفته و این
زبور یست که زمان آرایش دست بآن می نماینده شما یارا بالف نوشته بودید جانمن یارا بمعنی قدرت و توانائی در اشعار
اساتذه و منشآت شان یافته شده یعنی بان بنظر فقیر نرسیده لیکن انهم نمیکویم که بارا بامعنی غلط است صورت این است
که اگر این لفظ را در برهان قاطع و دیوان ابد مضایقه ندارد و الا بار دیگر آخوان های هوز نوشته باشید و بعد ازین بهر
غیر مشهور باشد آنرا در کتاب دین باطمینان تمام بنویسید لغت فارسی در سرکار صاحب موجود است آدم بالفاظ
والد شما صراح را همراه برند انجا رسیده تدبیر دیگر میکنم و امروز لشکر را کنار گومتی مقام بخیم است و هنوز حرکت انجا
نشنیده نمیشود غلب که این ماه بتمامی رسد بعد ازین کوئیم و شنویم لیکن برای مقام بهتر ازین قطعۀ زمینی نیست ازدوبا
اگر غلط نکنم تخمیناً سی در عه بلند باشد دیگر خیریت درین قطعۀ زمین غمیره حضور پرنور و مرزا ابو طالب خان بهادر چنان
بهم چسپیده اند که اگر مرزای موصوف آهسته حرف می زنند صاحب عالم می شنوند و علی هذا القیاس از یکطرف دارالامیر
آمیرش او تا انتهای بیرونی که رفقای هر دو طرف در آن می مانند از هم متمیز نمی شوند خال مخدوم رقیم بزرجمهر صورت
رقعه ۲۳ مرزا صاحب والا قدر مرزا آقا صاحب دام اکمالا تکم پریروز چون امیر صاحب اطمع تحصیل زربیرنج بیخ انداخته دیروز
موافق وعده حرکت بعمل نیامد و از صبح تا وقت عصر بیاس خاطر مرزا حاجی صاحب و والد ماجد شان که از چندی باینطرف
عهد و قسم شده بود در کوشی نبودم شش طائفه زبان و یک طائفه روانه بود محبوب شاهسینی را کسل طبیعت رخصت نداد
همین طایفهای بی رنگ و بدکلو بود مذاالجادی که خواندنش سحر حلال است دمی چند مجلس را کرم کردند لیکن انهما در حساب
فرحت الله خانه خراب آتشی بار دیدند که بهزار آب قسم فرو نمیتواند نشست جایی شما خالی بجد خوبی چند ساعت گذشته است
لیکن من و مرزا حاجی در مکان جدا گانه از مجلس نشسته مزۀ خود را حاصل کردیم تمام شد این حکایت امروز نسخه
مذکوره بتمامی رسید فردا اجزو آخرین بخدمت شریف خواهد رسید معلوم نیست که بفردا امروز تمام کردید یا قدری
باقی است و نمیدانم خوجی فریه که شاکرد صاحب است مسوده خود را امروز پیش شما برای اصلاح آورده بود یا خیر
این بچاره اعتقاد راسخی در پیشرفت صاحب دارد زیاده خیریت رقعه ۲۴ منشی صاحب والا قدر سلمکم الله تعالی عجب سودی
نوشته اید که علاظهوری باید که در کس آن از خدمت صاحب استفاده نماید بشرط فرصت در یک روز تمامش را

می تواند دید و اصلاح کرد لیکن درین روزها که ضیق وقت است دو سه روز خواهد شد مختصر آنکه غزل عمومی شما پیش
باید رسانید دو غزل تو که دیروز چاودیده هم بخدمت فرستاده شد نقل آن بر دارید و این کاغذ را نگاه دارید و بر کاغذ جدا گانه
این دو غزل و سه غزل تازه که بیشتر بخدمت رسیده است نوشته بگذارید من از دست میرزا حاجی نجات یافته نزد شما
تمام و این کاغذ و آن کاغذ پرور را خواهم گرفت و جناب آقا صاحب برای شما وقت شام شیر فالوده درست کرده اند شاید
دو گهری پیش از شام برسد و احیانا اگر بعد چراغان نفرستند پس تعجیل در طعام بکار نخواهند بود و تقریب بخشن شیر فالوده این شد
که شب وقت تواضع شما گفتید که من چیز خورده ام و من در دست نشستن اصرار کردم باز شما گفتید که حاجت بدست نشستن نیست
قدری از شیر فالوده خواهم چشید همین صرف مت دریافت شدن فرط رغبت طبع شریف شیر فالوده کردید زیاده خجلت

رقعه ۲۵ یاسمین گلشن دولت و اقبال و شمع دودمان عز و جلال سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها واضح باد که خط
بخت نمط ملفوف عرضه ای جناب قبله و کعبه دراسعد احیان مرکز دائره وصول گردیده بجدی مسرور م ساخت که در
هزار سال بلکه زیاده هم سرخش نمیتوان داد آدم بر مطلب همت و فطانت شما که شک آرد کار است زیرا که با وجود صغر
و بدی زمانه در مردم اغیار فرسیده و همه را از خود ساخته و از بلیات سفر و تولد انواع اقاعی و عقارب بارش ضلع مین پوری
ترسیده و با وصف قلت منصب مرجع اهالی آنجا شده و تدین و صداقت خود را آنقدر در ذهن شین صاحب والاجاه ساخته
که او را بر سر عنایت آورده تا اینکه تحصیلداری برای شما مقرر شد لیکن خانه صاحبان بوڑدا باد که روپیه را قبول نکرده
نه تصوری در بخت شما نه فتوری در عنایت آفتاب ظهور پیوست از اینجا ثابت شد که هر چه هست اتفاق است دولت دنیا تعلق
باتفاق و بخت دارد همین قلاش بیت کز زمین را با آسمان دوری ✦ نه بهندت زیاده از روزی ✦ باید که شما عجب سلیقه و ظرف
حوصله دارید لیکن اگر چرخ بمراد شما نگردد مجبور و معذور بهر کار انعنی مثبوت پیوسته باشد که پیش از وقت و بیش از قسمت کاری برنمی آید
پس این بیابان گردی و صحرا نوردی چرا آنچه بوده است برای ترقی بوده نه برای سی روپیه که زیاده ازین در خانه شما
برای شما متصور است آنچه شد شد حالا اصلاح وقت فقیر و بزرگان شما همین است که بلا تامل نوکری را گذاشته اینجا بیائید
و تماشای قدرت الهی بکنید شاید درین انقلاب که دفعة اتفاق افتاده است چیزی معتوم شما هم باشد آدم غیر از باغبان
سفارش جد امجد شما ترقی نموده اند در دو سه کار صاحبزاده ارو رشان نور روز و شب شان لیلة القدر است شما چه تقصیر
کرده اید که برای شما این قدر هم نخواهد شد و الحال در لکهنو هم صورت اول باقی نمانده رفقای انگریز و نوکران جنابعالی ام اقبال
همه با هم شیر و شکر اند هر کس هر جا که خواهد برود و باهر که خواهد بنشیند مانعی نیست فرض کردم که اینجا هم برای شما همین سی روپیه
مقرر شد و ترقیاتی که مظنون ماست صورت نه بست بازی روپیه لکهنو بر پنجاه روپیه آنجا بر جمیع دارد از بزرگان دین اوا
و فرزندان جدا بودن کم مصیبتی برای آدم نیست بهر حال هر چه شد شد حالا صلاحی بازین نیست که برخیزید و بیائید جان
شما که وقت از دست میرود از گرو کنکاو ام جی بعد هزار اشتیاق تحفی نماند که حالا طاقت طاق شد دل مشتاق دیدار
شماست یا ما را آنجا طلبید یا خود بیائید یا مثل رعد جادو و باشهای سحر ما بدهید که هر گاه بخواهیم که اینجا بیائیم پر و بال
پیدا شود زیاده خیریت خرد و کلان در خانه قرین خیریت بوده شکر الهی بر زبان و انتظار قدوم شما دارند رقعه ۲۶

رقعه ۲۶ کوهر یکدانه درج معانی و یاقوت آبدار معدن نکته دانی سلمکم الله تعالی خط بهجت نمط متضمن صحت و عافیت بکمال اختصار رایحهٔ بهجت که مضمون تازه سوای کوچ صاحب لامناقب برای دیدبه بر رسیداران و گفتگوی حسابا دیوان ابوالحسن خان در مقدمهٔ خواجه صالح خان که در عرض خود برای جناب فیضمآب مکتوبه نوشته بودید نموده است رسیده مسرور ساخت ما امیدوار آن بودیم که از زمین هوسی سوای فرخ آباد رفتن صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات کوچ هم شد سواری شما از سرکار تجویز خواهد شد حالا دریافت گردید که کهاران چوپا باید که نوکر صاحب باشند و بار زیاده بران بهر صورت سپردنی کره همراه باید رفت و بر انصاف صاحب درین امر تقصیری ندارند من خود بایشان نوشته بودم که اگر خواجه امامی صاحب بفرخ آباد برود نسبت شکوه آباد بنام خواجه صالح خان نامی که مرد فهمیده و کارآزموده و از روی قرابت عموی خواجه موصوف می شوند قرار باید داد بدیگری تفویض نشود و اگر خواجه موصوف خود ایجا نماند نذیر برای خواجه صالح امر دیگر تجویز باید نمود که آدم کارآمدنی است اگر مرضی شریف باشد بخدمت برسند تا برآمد کار متصدی بگردیده نخواهند شد اگرچه در انصاف بمن درین مقدمه هیچ نوشته اند لیکن بانچه بصاحب اظهار کرده اند راست است بیچاره این قدر پول از کجا بیارد اکثر صدمت مردم بکنند و این هم عادت اوئیست که کسی بامید واری پیش او برود و مصارف او از طرف او نباشد زیاده خیریت

رقعه ۲۷ بنظر رحیم بر براعت و قضای قامت بلاغت سلمکم الله تعالی مسوده دیروزه دیده شد همه خوب نوشته اید بارک الله تعالی زد و لا تنقص لیکن آن مادر قحبه که حامل این امانت بود سخت کاذب و حرامزاده بوده است پس پریروز روبروی شما دو روپیه ظاهر نمود و پیش من سه روپیه این هم تصدق سر طرفدانیکه مهدی کهات از انجا چهل کروه مسافت دارد و ما در بخطابر بروز رفت و دیروز وقت ظهر انجا رسید حیرانم که این مسافت را در دو روز چطور چالاک دونده و هیچ مادهٔ فیل سبکرو قطع نمی تواند کرد این قرساق چگونه طی نموده اینهمه بندبش بود برای فائض خود دروغی چند بر روی هم بافت و پول از انجا برد و دیگر وزور میان داده و قتیکه طرف ثانی یعنی مهاجنی که تقود بهر آورده بود رخصت نمود تواند که مکتوب بکنند دست و پا چه شده ایجا آمده و جواب طلب نمود و الا بعد چهار پنج روز بطمانینت خاطر کهیس از بقچه خود برآورده بما میرسانید لیکن تعجیل طرف ثانی او را زرد و ساخت مختصر این که دیروز جواب متضمن این احوال نوشته بدستش دادم از همه عجیب تر اینکه وقت رخصت می گفت که خدا سلامت دارد امیدوار انعام بودم نفهم حالا معاف باید داشت دوباره که می آید هر دو انعام بجا داده خواهد شد مرد که سکوت ورزیده در رفت آمدم بر مطلب دیگر این مسوده را شما بیش خود نگذارید بعد سه چهار روز یا زیاده من و شما هر دو خط برای میر موصوف که می نویسیم این مسوده را هم بخط ماهر سنگه نویسانیده داخل آن لفافه می کنم یا اینکه صاحب نقل این را برداشته باز نزد من بفرستید هرکارا ماهر سنگه ایجا می آید صاف کرده من میدهم من پیش صاحب میفرستم و در لف خط خود روانه می کنم و احوال تشریف آوری میرزا محمد صاحب دریافت شد و در ضمن احوال ایشان لفظ برادر میر یقی فراموش کرده بودید تا دیر حیران بودم و می خندیدم آخر معلوم شد که لفظ برادر از قلم صاحب رفته بود بعد ذکر مدائح مشار الیه نوشته بودید که برادر زن میر محمد تقی خود ما هستند و می بالید که چنین نویسید که برادر زن برادر میر تقی خود ما هستند الحاصل این بزرگزاده از مدت مدیدی بحال من مهربان است من خود هنوز فارغ نمیشم که بیایم و سوای این از فرد اشتهٔ معلومه را استعمال هم

رقعه ۲۸

پس بهتر این است که ایشان قدم رنجه نمایند لیکن رقعه دیگر سوای این رقعه اسمی آنصاحب ننوشته ام آنرا بشما لازم نیست رقعه ۲۸

مقدمه اینکه چنین بیقرار روزگار سلمکم الله تعالی الغفار بیک قبیل خود در سرکار جنرل صاحب مقرر شده قبیل دوم کی از خانه

نواب حسین علیخان بهادر خواهد آمد معلوم نیست که برای آن دی روز حکم بدستگاهی خان رسیده یا اکثر بهانه نقد پیام رفت

که بالای بنگله حوالهٔ مرزا تقی نامی از نوکران صاحبزاده مرحوم شده بود خدا داند آن مرد عزیز اوای پیام کرده باشد

یا بفراموشی بسیار بهمرسانده امر در شیخ الاسلام اگر برود خوب است بهرکیف قبیلی که از ما دشماست در انجا سوای عموصاحب شما دیگری

نمی تواند نست آدم برقبیل دیگر اگر یک قبیل با برخواجه حاجی و خواجه عبد الله و میر عبد الله را باید نشانید و اگر دو باید در قبیل

دیگر خواجه صالح و خواجه رحمت الله خان و میر تقی را سوار باید کرد اگر آمدن دو قبیل یقینی باشد میر تقی را امید وار نکنم والا

برای او کجا ان کار ملت بایم چو بالا اینجا موجود است و این تحقیق برای این است که مبادا از انجا یک قبیل باید دکجا ان

بروقت میسر نشود و اگر کجا را نرا امروز طلبیده مقرر نکنم قبیل باید آنوقت جواب دادن از مروت بعید است این رقعه را

لاحظ جناب قبله و کعبه در آورده انچه مفصل باشد محققانه بر نگارید که برطبق تحریر صاحب چیزی بعمل آید رقعه ۲۹ لودهی

زمان سلمکم الله تعالی مسوده خواجه حاجی خان و اجزای مرزا اشرف علی ایشک آقاسی بدست رستم خان مرسل است

باید گرفت مسوده بصاحبش باید سپرد و اجزای مذکوره را بحفاظت تمام باید داشت تا وقتیکه آدم او بیاید اجزای مذکوره

دو جزو و شش ورق است که هر جزو دو ورق باشد این از برای انست که اوراق مذکوره بسته نیست مبادا اوراق

از آدم در راه بیفتد پس شمرده باید گرفت بخدمت امیر صاحب بعد سلام واضح باد که شخصی دوای خارش درست نمود

بچند کس داده بود هر کس که مالید او را فائده کرد شخصی تمام بدنش آبله و زخم داشت در دو روز باین صورت بهشد که اثر

از زخم و آبله نماند حضور پر نور و آغا صاحب مشفق سعی کردند که داعی این دوا را بنام مخلص تبلیغهای خود را رقعه ۳۰ عطار

در هوای سرو ظاهر کردم هیچ پیش نرفت آغا صاحب مخلص دوم چوبه در میدان نصب کرده از چار طرف بستند و هیچ

بسیاری افزوده داعی را آنچنان رستاوند چهار آدم برای خدمت هم بودند باری بعنایت الهی دوا هم مالیده شد

و غسل هم حسب دلخواه اتفاق افتاد لیکن حال من اینست که خارش ده چند و جا بجا زخم و سوزش پیدا شد ابو العباس

تماشا و رحم کرده است امروز از ترس آنچنان دوا بمالیدم و فردا هرگز این دوا را نمی مالم دیروز و امروز مالیدم بهرچه بدرش خارش

اگر رفتنی است خود بخود می رود والا بقسمت رقعه ۳۱ شمع دودمان ایالت سرو بوستان جلالت سلمکم الله تعالی

بعد شتابها واضح باد که بریروز که بست و سوم شهر حال بود خط مسرت نمط در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه نقاب پردار

چهرهٔ عذرای وصول گشته مطالب مرقومه را خاطرنشان ساخت از احوال تازه این که در بنولا از وجه آقا صاحب خود ما

که باجتماع چند مرض بانفاس مستعار عارضی سر و کار داشت بتاریخ نوزدهم صفر قضا کرده اطلاعاً بتحریر در آمد

و میان نثار علی نامی که چند روز در حویلی خانصاحب کرمفرما بطریق جهانان فروکش داشتند و نقل دریای لطافت صاحب

هم کرفته بود مذکور انده و انکی کاتب سفینه بتمامی نرسید خطی اسمی صاحب انی بریلی فرستاده اند معرفت مولوی حسین علیخان

بریروز بمن رسیده بود ملفوف است غزلهای مشاعره گذشته امروز در خط والد شیدا چیده خواهد شد و انچه در مشاعره حال

حال که در ربیع الاول این شش می آید دست بسته بعد از این خواهد رسید غزلها را یکجا بحافظ مرد هشت وقت پسند
دیوان بدست خود در حاشیه خواهد نوشت در نظر ستادن صاحب عالیشان شمار الشکوه آباد وضع دستر
تامل دارند بعضی چنین می فهمند که وقت رفتن همراه خواهد برد لیکن رای آنها بر صواب نیست زیرا که اگر این مظهر
سنه عزان بیکار اول وضع شاه در دیوان بوزد بصر ستادن هرگاه فرستادن شد در بورد ما نیست همراه بدان جا
زیرا که کار و انبان نیست از نقطه جمع در دامن مراد نقیر صاحبان عالیشان انگیزد که یک کس در میان این قرعه
بدرش باشد و نزد بعضی فرستادن بشکوه آباد مسلم لیکن تا وقت بودن خود صلاح شما از فرط شفقت و محبت نمی بیند
این رای به از رای اول است لیکن همین قدر مقام اعتراض است که صاحبان انگیزد را با فرزند خود هم این محبت
که کار سرکار را برای خوشی خاطر خود معطل کذاشته او را بجائیکه باید رفت نفرستند مگر وقتیکه در بودن او شیر مرد
حکمتی باشد شفقتش بحال شما همین درجه است لیکن اگر حکمتی نمی بود هرگز نگاه نمی داشت ظن غالب این که شمار انقوبض صاحب
خواهد نمود تا او تمیز همین عنایت بحال شما داشته باشد اگرچه بدمزاجی صاحب نواز هر کش شنیده می شود لیکن هر بد مزاج
با یکدوست خود درست می باشد شاید میانه صاحب و الامناقب عالیشان و صاحب تو که می آید دوستی زیاده ازان
باشد که هر دو را باد یکران الحاصل آدم از طرف خود مصدر چرکتی نشود که دانایان او را بنادانی رسوا کنند گو نادانی چند
خرده بر دگیرند سوای این هر چه می شود بمحبت و اتفاق تصور باید نمود شجاعت همین است که از شما بعمل می آید فرمان
پس از حضور اقدس دعا بر سد رقعه ۳۱ بلاغت آئین من صاحب کلان بروز جمعه یا دوشنبه بحضور خواهد آمد آنروز
بهم است تا دو بهر معلوم خواهد شد اگر بروز دوشنبه قرار می گیرد محمد جمال باورچی را نزد شمار وانه میکنم که امروز اسباب
ضروری حسب دلخواه خریده بیارد و فردا انشام مشغول طبخ شود پرفردا صبح حاضر شود مواد طبخ را سر انجام و بروشام بیرد
واگر روز جمعه همین شد اینجا هم ضرورت طبخ داعی خواهد شد در بصورت تخصیص نیز بای او یا پسرش که در طبخ
مثل نامبرده باشد خواهد رسید اطلاعا بقلم آمد رقعه ۳۲ خواجه عالی جناب من جزو دیگر بخدمت نیر سد باید گرفت
دیگر اول بحکم کالای بر بیش مالک بقیر شود باید کرد چهار روپیه زر سنم گرفته دو روپیه بابن کمو بایدر سانید و دو روپیه شاه علیخان از ما تخلص
باید داد از خان مزبور باید پرسید که خط دیروزه که در امام باژه مرزا جی صاحب برده بود می نگه داد می زیاده
خیریت دوای مذکور گرمی بسیار کرد دو روز خوردم امروز ترک کردم آغاز جب این وقت نشسته اند باید بهل
باتفاق دو کس بردارده روپیه تا اکبر آباد انفصال یافته بایشان درین فکر است که شخص چارمین هم بهمرسانند
اگر امروز فردا بهر سید خوب ورنه والا همین سه کس اکتفا ورزیده براه می افتند چون این کتاب هنوز ناسفته اند اندازه
لهذا ابواب و فصول آن را لازم نمی مقید تحریر نکرده ام و قتیکه خطبه و هر چه بتبع آن نوشته می شود آنوقت سرچها
چندان دشوار نیست رقعه ۳۳ میرزا می میرزایان خواجه صاحب عالی شان خط برای والد ماجد شما می رسد
این را در عالم تنهائی خوانده بمطالعه عموصاحب خود در آورده صیغ بزنید و در خطوط خانگی همین در ذکر باشد
زنهار نظر دیگری بران نیفتد اطلاعا نوشته شد زیاده خیریت رقعه ۳۴ بهر سپهر عالی خاندانی سلمه الله تعالی

در نیولا شنیده شد که خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسین خان می خواهند که از نوکری دست بردارشوند اگر این حرف
مقرون بصدق باشد و بشنوید که ایشان همین بهل آورده اند و استعفای شان پذیرا شده شما نیز نوکری را بگذارید
اینه معلوم شماست بشما خواهد رسید ضد اگر هم است نیکنامی از دست نباید داد اینجا رسیده باهم مشوره خواهیم کرد و اگر
خانصاحب باشند شما هم باشید یقین که شما پیش از آنکه من چنین خواهید کرد من هم از طرف خود چنین نوشتم زیاده خیریت

رقعه ۳۵ خواجه خواجگان و میرزای اصفهان سلمکم الله تعالی خط شما همی خواجه قطب الدین صاحب سربازمیرسد بتصدیع
کرفته ملفوف خط خود روانه فرمایند چون خط مولوی میر علی همان جواب خط من بود و فرصت هم دست نداد لهذا خط را
ایشان بعد ازین فرستاده خواهد شد امروز بهمین اکتفا ورزیدیم و امروز خانه میر انشاء الله خان صاحب میروم فردا پس فردا
آنجا خواهم بود این بار توقع سفر نیست آمدن یا نه ست

رقعه ۳۶ خواجه صاحب والاقدر منبع الکمالات من این وقت
آقا صاحبان مکرم مطف نشان را میان صاحب یاد فرموده اند چون در عالم رفاقت هرکس مجبور است چار و ناچار
باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز من هم شام نزد شما بلکه ازین زودتر میرسم و شب همانجا می خوابم فردا و شما
و امیر صاحب و مرزا محمد صاحب بخدمت آقا صاحبان می آیم و جلسه معقولی می شود بنابر اطلاع تکارش یافت
نقطه پرستان با های فارسی مفتوح و رای بی نقطه مکسور و سین بی نقطه ساکن و تای قرشت و الف و نون که یعنی جای
بودن پریها در اشعار پخته و افسانها می آید در برهان قاطع باید دید معلوم نیست که در فارسی هم صحت ادا دارد یا نه
اهل هند است و از دور و زفیل کوچک از راه رفتن معذور و فیل کلان را فیلبان بی اطلاع به آوردن نیکند
یا چیز دیگر از قسم چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسپ برای سواری مرزا محمد صاحب میرسد و آدم بجانه میر محمد تقی خان رفته
ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن شما آدم بجاس رفته باشند بخدمت خواجه وزیر خانصاحب از طرف من اتمام

رقعه ۳۷ که اسپ خود را عنایت فرمایند میر موصوف را اینجا رسانیده برخواهد گشت زیاده خیریت
بوجاق هدیه العربانچه گون ایچون یاپنگیم فضیلت کوکی فی قوماش مرزا جعفر صاحب انی کورماقی فی مشتاق
بارلار ماهل سهرلو کیشنی فی تابشوریکیز بجناب قبله و کعبه عند الفرصة عرض باید کرد که تدبیر دو سه فیل برای سواری بعضی اشخاص

رقعه ۳۸ باراده شنیدن غنای میر معلوم ضرور است زیاده خیریت خواجه ابوالحسن دریافت نمایند که باری کرامت
ما را دیده میدانند که همین عموزاده من اسحق ولی الله است دیگران هم هستند **بیت** هر پسته کمان ابروی ماهی است
شاید که پلنگ خفته باشد این همه از آثار تحریر فقیر است حالا باید که اندوخته خود را باظاهر کنند که درین شادی صرف
کرده اید اگر خواسته باشید که بکلمات چرب و شیرین روغن قاز مالیده هیچ ندهید دست بردار نخواهیم شد

رقعه ۳۹ و ما چه میدانم که شما دارید یا ندارید از هر جا و بهر طور که بدست آید پول پیدا کنید که ما را کار با قرض و سود دست بلا و شمار الشیا
بخشیدیم زیاده خیریت خواجه اما می صاحب سلمکم الله تعالی فردا صبحی بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود
عرض باید کرد که پیش از سه پهر یک فیل آمده زیر بنکله استاده شود تا بروقت محنت انتظار بلای جان نکرود من امشب
نمی توانم آمد فردا وقت سه پهر شتعلیق این اراده می آیم سوده از میان حاشیه گرفته باید فرستاد و چند دانه سپیاری هم

ہم بدست رستم نظر سنید زیادہ خیریت رقعہ ۴۰ خواجہ امامی صاحب دریافت نمایند کہ این وقت از حضور رخصت کرد طلبیدم فرمودند کہ پس فردا نوابصاحب دل صبح ایجا می آیند و فردا ضرورت تحریر و انتخاب طلاع داعی خواہد شد ازینجہت ہرگز رفتن صاحب آنجا مناسب نیست این مہم بروز دیگر بسپارید ہرچند رنکہار نخیم قبول نکردند مجبور دست برداشتم لیکن فردا وقت سہ پہر آمدن صاحب برای دیدن من تردد ایجانب ضرور است پس فردا وقت نماز کہ آفتاب

رقعہ ۴۱ برینامہ خواہد بود بدولتخانہ تشریف خواہید برد خواجہ امامی صاحب سلمکم اللہ تعالی معلوم نیست کہ آن شاہ مسکین مسافر دیروز ہم آمن بود اگر بنامہ باشد خیر امروز ہر وقت بیاید گفتگو باید کرد و اگر دیروز نامہ آمدہ باشد جواب و سوالی کہ طی شدہ باشد باید نوشت و اگر این وقت ہم رسیدہ باشد ہمراہ رستم تردد فقیر باید فرستاد زیادہ

رقعہ ۴۲ ذلیل خواجہ امامی صاحب سلمکم اللہ تعالی سہ جزو از رقعات ترکی لالہ امرت لال فرستادہ اند اگر نقل آنہا کرفتہ خواہد شد اجزای دیگر ہم خواہد رسید و اگر در ہمین اجزا در سین سکیر یوقتیکہ اینہا را تمام می کنید باقی اجزا ہم طلبیدہ خواہد و اگر ہمہ را دفعہ واحدہ می خواہید این را باید گرفت برای باقی قدغن خواہم کرد و خطیکہ اسمی قاضی نجم الدین خان نقل

رقعہ ۴۳ شما نمودہ بودم بیان ریاض الحسن طالب علم ہرگاہ طلب نماید بلا تکرار باید داد لفظ را یکان در برہان دیدہ معنی آن باید یو و نسخہ نقل شدہ از خط مولوی منیر علی دلشیب نصیب باد شد لیکن مضمونش بخاطر دارم ہمین قدر است کہ قصب الزیرہ مانیلیا راشب در آب خیسانیدہ صبح باید جوشانید چون نصف آید الیدہ و صاف نمودہ باید نوشید و از دال مونگ و مرچ سرخ سیاہ

رقعہ ۴۴ پرہیز ضرور است و غذا ہر قدر کہ پرروغن باشد باید خورد و شما ہمین عبارت را با خط مولوی صاحب مقابلہ بکنید اگر برابر آید بمیر یوسف علیخان بگویید کہ نسخہ ہمین است والا در ہمین کاغذ بنویسید این قدر جا برای تحریر یک نسخہ کافیست

رقعہ ۴۵ برخواجہ امامی صاحب مخفی نماند کہ دیروز رقعہ آقا صاحبان در جواب مقدمہ مرزا بندو صاحب آمدہ بود بخدمت میرسد ملاحظہ باید نمود صاحب من این احوال را ذہن نشین خواجہ کریم اللہ خانصاحب باید نمود اگر مرزای مزبور انیقدر مسلم بعد تحقیق احوال از صاحبخانہ بآقا صاحبان برسانند و آقا صاحبان ہم راضی شوند چہ مضایقہ والا من و شما ہر دو را نقصان شان منظور نیست دیگر خیریت پوشیدہ نماند کہ فا و عین و لام میزانی ہمیشہ ثابت است جمیع صیغہای آن میزان ہمین حال وارد پس آدم باشعور را باید کہ جمیع مصدرہای صحیح را کہ معتل و مہموز و مضاعف نباشند بہمین وزن حساب نماید و صیغہا مقابل صیغہا بسازد و خواہ از باب ثلاثی مجرد خواہ مزید فیہ مثالش اینکہ ہرگاہ کسی ہرسد کہ ضرب بر چہ وزن است

تامل کند کہ درین صیغہ بر اصل مصدر کہ ضرب است تای فرشت مضموم و نون شد زیادہ است ہرگاہ ہمین تا و نون را برفعل کہ میزان است بیفزایند صیغہ ماضی جمع مونث حاضر می شود ہمچنین در استکمال فا و عین و لام را ملاحظہ نماید کہ بگوید کہ استکمال بروزن استفعال است زیرا کہ ہرچہ در استفعال بر فا و عین و لام زیادہ است در استکمال ہر کاف و میم و لام خواہد بود ہمچنین انتظار و انتشار بروزن افتعال است و انجماد و انقباض بروزن انفعال است و اگر در میان افتعال و انفعال التباس افتد مثلا لفظ انتہاض را نمی دانیم و شخصی ہرسد کہ انتہاض بر چہ وزن است باید کہ بگوییم کہ اگر اصلش نہضت است انتہاض بروزن افتعال است و اگر اصلش نہضت است انتہاض بروزن انفعال است و واقع شدہ و در بابِ افتعال بجای تای فرشت طای حطی دال نیز می آید

همچنین اِفْعَل رسید صیغهٔ اِفْعَلی باشد که امر حاضر مونث است از باب اِفْعَل و مُفَاعَلی بروزن مُفَاعَلی که مجموع مُفَاعَلی
مُفَاعَلی و یای متکلم است مُفَاعَل صیغهٔ مفعول است از باب اِفْعَل در بحث تلاقی مزیدفیه در قانون مجدد باید دید

رقعه ۴۴ پریروز خطی نوشته نزد قاضی صاحب فرستاده شد اگر دیروز روانه نشده باشد خیر والا هر دو خط امروز
یا فردا باید که روانه شود الخلص دیروز خط دیگر از شما نزد فقیر رسید عرضی که برای جد امجد نوشته بودید نیز مطالعه در آمد
امروز که نوزدهم ربیع الثانی ۱۱۲۳ هجری و روز شنبه در حضور نزد دولتخانه ضیافت طعام است زیرا که فردا مرزا سلیمان شکوه بهادر
عیال و اطفال خود را که قریب اینجا خواهند آمد و یک شبانه روز مع زن و بچه بسر خواهند برد اندرون و بیرون هر دو جا
صحبت رقص و سرود منعقد خواهد شد لیکن امروز بعد چاردهه روز پنجشنبس میروم سبب رفتن این که چون این صحبت
روبروی طرف ثانی مفرر است دل گوارائی کند که تنهائی دوست همزبان خود مثل ماهر سنگه آنجا رفته مودت و خاموشی
نشیم اگرچه آنجا سوای من احدی نخواهد نشست لیکن من یک کس بی قیاسان و آب و یار موافق چه می کنم بعد سه چار روز
که جناب عالی و ام اقبالهٔ و صاحب کلان بر سبیل بدلیت با بالاتفاق خواهند آمد البته در ان جلسه شریک خواهم شد
زیرا که این هر دو والاجناب زیاده از چار کثری نهایت یکباس نخواهند نشست بعد ازین مائیم و این صحبت و این همه
آساسن چنینها ازین سبب است که مرزا جهانگیر شاهزاده را اخری بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد
زنی از راه رشک در همین نشین شاهزاده موصوف کرد که این بچه که در شکم وارد از شما نیست چون اغنیا را
خصوصاً اطفال را همین کوش است و دگر هیچ و مقدمه زن نزد صاحب عزت بسیار نازک است مرزا ای همه
تفحص این امر کرده ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد او را پنهان کرده من بعد با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه
والدهٔ حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را روانه لکهنؤ نزد صاحب عالم خود ماکرد که ازان آفت مصون بماند مضمون
خط ممتاز محل اسمی صاحب عالم بهادر این بود که بسر که از بطن این زن متولد خواهد شد آنرا بفرزندی خود گیرد
و نامش مرزا هر مزکذارید چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد لیکن بجای مرزا هرمز جهان افروز
پیدا شد چون این دختر اولین فرزندان شاهزاده موصوف است و سوای این زرکاری کند چنین بنا کذشته شد
که هزار روپیه در هم شادی دختره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر را با اهل و عیال و جناب عالی و ام اقباله
و صاحب کلان بهادر را جداجدا عوض باید ساخت این هزار روپیه را مادر شاهزاده مقدم الذکر فرستاده بود باین
گمان قوی که پسر متولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید تمام شد
این مطلب دیگر اینکه مزاج من بفضل الهی فرین صحت است خاطر شریف جمع باید داشت آین بار هم در عرضه که آمی
جد بزرگوار نوشته ایدد و جا غلطی یافته شد یکی از باعث تعجیل است چرا که همان لفظ را دو سطر پیش ازین در همین خط
صحیح نوشته اید پس گمان غلطی سوای این نمیرود که در جلدی خیال نماند و آن اینست که شما در ذکر منشی محمد علیصاحب
یکجا باین صورت نوشتید که با منشی محمد علیصاحب که دوست خانصاحب هستند ملاقات شد این خود مغلوب است
بلکه سراپا صحیح و جای دیگر نوشتید که بازار منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون

چون شما این مدارج را خوب طی کرده اید این خطا از راه بیدلی نیست اتفاقی است و جای دیگر که غلطی دوم واقع شده
سبب آن عدم معرفت بحال لفظ است و آن لفظ ساقا که شما آنرا اسقه نوشته اید مخفی نماند که ساقی بسکون قاف بمعنی آب دادن
آمده و ساقی اسم فاعل آن و سقا صیغهٔ مبالغه بروزن فعال چون لفظ ساقی حالا بمعنی معشوق شراب دهنده
باشخاص شراب خوار است و بمعنی آب دهنده کم استعمال می یابد لهذا صیغهٔ مبالغه یعنی سقا باین معنی مستعمل گشته
و اینهم مصطلح شما است شخص مسلمان که مشک بدوش کبر و والا کهار خانه هندو دیگر برهمنان که بر سر چاه در راه
آب بمسافران می خوراند باید که سقا گفته شوند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از قبیل منقول عرفی تصور باید نمود
که از معنی اصلی خود برآمده زیرا که از ردی لغت کهار و برهمن هم سقا میتوانند شد بالجمله سقا از راه شهرت کردن لفظ
بمعنی شخص مسلمان مشک بدوش دارد بر دیگری اطلاق نمی باید نمود باده خمریت دیوان ابوالحسن خانصاحب را از راه تنبیه دوم
بخاطر نمانده است که حساب صد نهان ماه در هفت طاق بستن از من می پرسند من در لکهنو روبروی مزار مخدوم برای
تفریح طبع از شخصی پرسیده بودیم بجواب چهار روز تامل کرد و سر بسنگ زد و برآورد پرسید این حساب از روی قاعده غلط است
زیرا که موافق قانون حسابی در عدد دیگه هفت است هفت مجموع طاقهای گنجد نه طاق مجموع طاقها چون صد هفت است
و هفت طاق هفت هفت دران گنجایش دارد هفت طاق و نه طاق و پنج طاق دران نمی گنجد
خط ناهرسنگه که درین روزها مخدوم مکرم آقا محمد صادق خانصاحب نام ایشان کنکارام گذاشته از ملفوظ این
مکتوب مطالعه باید نمود رقعه ۲۵ مخفی نماند که دیروز که ششم شهر حال در روز پنجشنبه بود آخر روز قریب بعصر خواجه عبدالله
که از سبب قرب جیل چهاولی بدولتخانهٔ صاحبعالم بهادر اکثر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده اند
آمده عرضهٔ شما که بخط خود نوشته بودید بمن دادند بعد مطالعه دریافت شد که شما نیز فتح را راضی نمی شوید هرچند
من در خط خود این ابا نکرده بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از جواب این گفتگو بزبان نمی آرید و نیز درین گفتگو
از من شرم خواهید کرد مجبور بخانصاحب قبله و والد ماجد شما اشاره نموده بودم که درین خصوص ایمای بخواجه نمایند
باید نمود اگر دل بخواهد به ازین دو دختر همسری هم نمی تواند رسید حالا که مرضی صاحب دریافت شد سعی درین امر
بیجاست اگرچه بحسب ظاهر خانه داری چیز خوبیست لیکن در اصل خود را دانسته در بلا انداختن است هرگاه که طبع
شما نمی خواهد مرا درین معامله اصرار چه ضرور مثل مشهور است انچه بخود نه پسندی بر دیگری مپسند فی الواقع
سهره بسر بستن و دوباره خود را سوا کردن هیچ لطف ندارد گو هنوز عمر شریف بآن حد نرسیده لیکن مدة العمر
باین صورت بسر بردن هم خوب نیست چیزی ضرور خواهد شد یا کدام دختر شاه پیرایا شاه پیر و یا بچا پیر بری
و سبز پری فریفته شما می شود هزار آفرین بر فهم شما خوب فهمیده اید و طرفه مآل اندیشی بکار برده اید آمدم برقصه دیگر
این مردم عجب مردم بی غیرتی هستند که بر شما فرمایش چیزها کردند و الحال بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما
بظهور آید ادای رزقیت آن در ضمیر ندارند درین صورت هرچه بآنها رسیده است مال بابای شان شد
زیرا که تقاضای شدید چه که ایمای مطلب قیمت هم ازین طرف محال می نماید دیگر احوال این است که خانصاحب

والا مناقب الله حسین خانصاحب صد روپیه در ربیع الاول منجمله سیصد روپیه دانیده ولایت علی خان
بابت دیوانجنده داده بودند کی مبلغ معلوم نثار علی نامی در قرض خواجه امیر خانصاحب برد و صد روپیه گیرکه در ربیع الثانی
طلب دارم هنوز صورت وصول ندارد ازین جهت که جناب ممدوح لبست و یکم ربیع الاول روانه کانپور شدند و از انجا مع الخیر
اراده فرخ آباد دارند دو سه روز است که خطی بخدمت شان روانه نموده شد هنوز جوابش نرسیده سبحان علی خانصاحب
جواب آن هرگاه خواهد آمد نزد من خواهند فرستاد من امروز رقعه بخدمت ایشان فرستاده بودم دران رقعه مضمون
بوده است که دیروز خط خواجه امامی آمده بود بندگی بخدمت ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام و اشتیاق
بشما نوشته بودند و پانزده روپیه هم رسید بعد وصول شدن نزد خواجه قاضی صاحب خواهم رسانید جناب ممدوح
کتب مذکوره را خریده و صحیح نموده نزد شما خواهند فرستاد که آن مرد که بدهید شما می دانید که من از شما هم نازک مزاج ترم
هرگاه شما خانه داری را که لذت زندگی موقوف بر انست گوارا نکرده اید نشسته که مادام الحیوة در رنج و بلا گرفتار خواهم ماند
از من کی می شود که یک ورق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن در جستجوی نسخ و پسند و ناپسند رفاقت خواهم کرد و می دانم
که مادر دم زن شاه پیرا مادر قحبه را نمی گائیم مارا کجا سرود باغ تصحیح کتابهاست ده بار شجرة الامانی که تصنیف خود من
دیده ام و باز غلط و صحیح آن اطلاعی ندارم و دیوان قتیل و دوربای لطافت و هفت تماشا هنوز پیش خانصاحب است
این بار که تشریف می آرند می گیرم روزی خود میفرستند که هر سه نسخه امانت خواجه صاحب حاضر است بگیرید لیکن دریای لطافت
یکی از دوستان من برده است بعد چند روز که می آیند هم خواهد رسید الحاصل نسخهای مذکوره را نزد خود تصور نمایید

رقعه ۴۶ خط بهجت نمط دیروز که شانزدهم ربیع الثانی ۱۲۲۶ هجری روز چارشنبه بود و وقتیکه دریاغ بندا
که از حضور بیان آفرین مرخص شده و آقا صاحبان در ایام ورود خود باراده بیتوتت برای چند شبی گاه گاهی
وقت عصر آنجا آمده من و ناهر سنگه نامی طلبیده بهشت مجموعی نشسته بودیم میر حسین نامی که از چندی شهر الفصاحت
بخدمت قاضی صاحب می خوانند مع عرضی که اسمی جد امجد خود نوشته بود پیدا آورده به بهجو داد و بهجو از امین رشید
انچه حواله قلم نموده بود دیدند من نشین شد آقا صاحبان نیز مام خود را و ناهر سنگه هم ملاحظه نمودند الحمد لله که طرف ثانی
خود بخود حکم تنخواه کردن آنکه شما لب را جنبش دهید وجه قدر خوب شد که هفت روپیه آنچنان گذاشتید و باقی انچنان فرستادید
کمی و بیشی وجه معاش وابسته بخت و اتفاق است آدم همان است که نان بقوت بازوی خود بهم رساند و الا میانه
حیوانی که او را انسان می پروراند و آدمی زاد هیچ تفاوت نیست نان پدر خوردن سوای ایام طفولیت بکار آدم
نمی آید و بر پدر چه موقوف است که نان آقای شبیه بهم برای بی غیرتان زن بهیرت است آقای شبیه بهم
که کسی را پرورش بکند مثل خواجه سرایان که متبنی را پسر خوانده پرورش می دهند و عمو و خالو و پدر زن هم از همین قبیل
بلکه نانی که بر بیرنج بدهند آن هم قابل رد است جان من یکان شما که این سی روپیه را من سی هزار روپیه می دانم بلکه بران
سی هزار روپیه که بذلت بدست آید صد درجه ترجیح دارد و تفصیل حال بعضی صاحبان دوشاله پوشش و بلاوخوردنها
مناسب نیست شما حال آنها بخوبی می دانید خدا آن دوشاله و بلاوه و کوتشی که آن بزرگوار آن داده بود نصیب

نصیب آن غلام شما کند هزار شکر که قدری اطمینان نصیب شما شد آنچه هر چه بحسب بخت و اتفاق روخواهد داد فهمیده خواهد شد
یک خط طویل مشتمل بر عبارت رنگین بسریع الفهم بخدمت آقا صاحبان نوشته و بلفافه سپرده باز نزد من آمد و وی احوال خیریت مآل خود
و شدت اشتیاق صحبت ایشان بعرض رسانید **رقعه ۴۷** خواجه بزرگوار مکرم الله تعالی در این نزدیکی لطف نامه خالصانه مرحوم مغفور تحریر نموده
طلب حقه بردار و خدمتکار سیمین بود لیکن چون در خط جناب ممدوح قید خدمتکار جوان بود بنابراین سبب نرسیدن آدم معقول آمد
اند کی شعذر شد و بعد الیوم خرج راه کسی را داده نمیشد خالصانه نوشته بودند که هر چه برای خرج در کار شود از میر رمضان علی باید گرفت
چون آدم نزد میر مزبور رفت گفت سبحان علی خان صاحب از کانپور حقه بردار و خدمتکار سیمین پوری فرستاده اند حالا
حاجت آدم دیگر نیست ازین سبب دم بتوماندم و با قربیک را که حامل این خط است یکروپیه از پیش خود داده روانه نمودم
شد چند تا پسیاری بجرب هم سیان حاجی حواله او کرده اند باید گرفت می خواستند که چند کلاه و چلوانی آن
هم حواله او سازند من منع کردم گفتم بعد ازین بدست کدام آدم خاکی خواهیم فرستاد چون در خط خالصانه مرقوم بود
که سیمین پوری میرود من هم آدم مزبور را بسیمین پوری فرستادم اگر خالصانه آنجا هستند آدم نامبرده بخدمت خالصانه
خواهد رفت این خط را خالصانه نزد صاحب خواهند فرستاد و اگر خالصانه صاحب بنابر ضروری بنوزدهم برکنه تشریف دارند
نزد صاحب حاضر خواهد شد شما او را بخدمت صاحب علاالدوله و دیمان برسانید و این قدر دیگر عرض کنید که اگر حقه بردار سوای
آدمی که از کانپور آمده است در کار باشد بحضور برسد والا خیر فلانی حقه بردار بهمرسانیده بود لیکن وقتیکه دریافت شد
که حقه بردار از کانپور بحضور رسیده در فرستادن او تامل نمود دیگر عرض باید کرد که فلانی جالاور جستجوی باورچی که طعام
انگریزی و هندوستانی خوب بپزد سرکرم است هرگاه بدست می آید روانه می کند و حال این خدمتکار که با قربیک نام دارد
این است که عمرش زیاده از سی نهایت سی و دو سال نیست و در پختن چند قسم نان و ساختن حلویات و مربیات هم مهارت
درست دارد لیکن نوکری در رکابداران گاهی نکرده است و نمی کند خدمتکار است و سوای آین زبانش هم درست نیست
و پدرش مغل بود از همه احوال بحضور التماس باید کرد و هفت غزل که درین روز ها تالیف شده در یک بند بخط والد ماجد شما
میرسد و هشت غزل دیگر در دیوان ثبت است و دیوان را میر نصیر الدین صاحب برده اند از بخت فرستادن آنها
در خط دیگر موقوف داشته شد و آنچه شما در حق خیرات علی عرض کرده بودید که بعد وفات نواب آصف الدوله
امیر الدوله مرحوم خواست که او را ملازم خود سازد قبول نکرد فحاصل آن بخیال نرسیده باشد ظاهر است که امیر الدوله
هشت سال پیش از آصف الدوله قضا کرده بود شاید عرض شما از امیر الدوله حسن رضا خان بوده باشد باید دانست که امیر الدوله
خطاب حیدر بیگ خان بود و حسن رضا خان را سر فراز الدوله می گفتند مخالفان برین اقوال اعتراض میکنند و گوینده
متهم بکذب می سازند اینده اند کی تحقیق نموده عرض باید زد مقدمات دربار بسیار نازک میباشد اگرچه شما هنوز طفل بید احوال امرای
لکهنؤ چه می دانید و چه ضرور که این چیزها را تحقیق بکنید لیکن در دربار آنچه معلوم باشد باید گفت **رقعه ۴۸** خط ابهجت نمط دیروز که بحساب
رویت چهاردهم ربیع الاول و بحساب تقویم پانزدهم و روز یکشنبه بود باین مشتاق رسیده خاطر نگران را بهمه شادی هزاران مسرت
و دلشادمانی گردانید بر رسیدن خط ازین طرف بسیطی داشت این است که والد ماجد شما میفرمودند که تا خط دیگر از اطراف نیاید ازینجا خبری نباید نوشت

چند روز دیگر انتظار باید کشید اگر درین عرصه خواجه امامی می آید خیر والا می نویسم و شاید که مظنون ایشان
بوده است که شما وقت روانگی نزدی از مهاجن قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا همراه برده اید حالا منتظر سرانجام
زر هستید هرگاه بدست می آید خط و هندوی هر دو را بگیرید خواهید فرستاد معلوم نیست که این حرف مقرون بصدق
بود یا نه یقین که دروغ نباشد چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را از من پوشیده نمی دارند الملخص معلوم نیست که همین
خط صرف فرستاده اید یا زر هم آمده است من هنوز عرضه شما که آمی جد امجد خود نوشته اید ندیده ام بعد ازین خواهم دید
نزدیک من دیدن و ندیدن آن هر دو برابر است کار بدریافت صحت و سلامت بوده است الحمد لله والمنه
که از آمدن این خط مراد آمی که بوده برآمد چون قاضی صاحب منوز در نخاس می باشند و خانصاحب و قبله در جهاوني
فرستادند از ین از دو حال بیرون نیست یا رستم وقتی نزد قاضی صاحب رسیده است که عرضه نزد خانصاحب و قبله
بجهاوني می فرستادند با بیش از رسیدن او خط آمی من نزد خود نگاهداشته عرضه را روانه کرده باشند و خانصاحب
از باعث غروب شمس آفتاب فرستادن نزد من موقوف بر امروز داشته اید یقین است که حالا باید چون شما هم
هیچ مطلبی در خط من باقی نمی گذارید خاطر من جمع است که در عرضه هم مطلبی سوای بندگی و سلام و دعا نبوده باشد
آمدم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خانصاحب و میر غلام علی خان هر دو ملازم حضور پر نور شدند مشاهره خانصاحب
سیصد روپیه و از غلام علیخان صاحب صد روپیه قرار یافته خانصاحب خود تکرار نکردند لیکن میر غلام علی خانصاحب گذارده خود
درین مشاهره عازم دکن بودند حکیم مهدی بمژده اضافه و الیغ خدمتی از خدمات مستعمل نموده نگاهداشته
باید دید لیکن هیچیک ازین صاحبان باریاب سلام حضور نیست الا سبحان علی خان که بلا فصل هر روز وقت دوپهر حاضر
میشوند این است احوال این صاحبان مقدمه دیهات ایشان هم بفضل الهی حسب دلخواه درست شده برای انتظام
بعض امور رخصت چند روزه بکانپور خواسته بودند حکم شد که برای نگاه برود و بنا بر ضرورت با صاحبان عالیشان
هم ملاقات بکند لیکن با صاحب کلان لکهنو یک قلم ملاقات موقوف است برای دیوان و دریای لطافت و
همشیره که نوشته اید از خانصاحب گرفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد لیکن دریای لطافت برای چند روز
از دوستان خانصاحب برده است آنهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی تفسیر ملا فتح الله و ابواب الجنان
و ترجمه شرائع و حق الیقین بتلاش هم خواهد رسید هرگاه جای سراغ بدست خواهد آمد تمیت مشخص کرده برای
دیگر خیریت رقعه ۴۹ از چهارپنج روز جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا داند از چه سبب روانه نشد
امروز که سه شنبه بسیم جمادی الآخره است وقت عصر خطوط بڈاک فرستاده خواهد شد دیروز وقت عصر آدم
آقا صاحبان مخدوم جواب خط شما را که آورد در جزو دوان نگاهداشتم در خیال من این بود که آن خط اول خود
روانه شده باشد حالا منتظر خط دیگر باید بود هرگاه بیاید این خطها را در لفاف جواب شما خواهد فرستاد این وقت زبانی
میر سید حسین نامی که از والد ماجد شما رقعه های دعائی استفاده می کنند دریافت شد که خطوط مین پوری امروز

امروز آخر روز روانه خواهند شد این را که شنیدم خط مُعَنّی الیها در ین رقعه چیدم حالا مناسب این است که شما
این بار در عرضه جدید بزرگوار خود سلامی برای من بنویسید باقی معاف کردم آنین خواهم فهمید عوض خط اهی من خط
طویل بخدمت آقا صاحبان مخدوم نوشته در لفافه چیده بغیر مصنع تُوُن بفرستید در ان خط بر دل القاب
مغزی الیها و شکر الطاف شان بحال خود و خلوص و بندگی خود را بخدمت شان بعبارت دلکش بنویسید
رقعه ۵۰ همان طبیعتا خط اهی امیر صاحب می رسد کریم خان خواهید داد فرداد و روپیه هم برای آن کو بفرستید
خواهد رسید حساب را درست نمی دانم سه روپیه است یا دو روپیه هر چه باشد مفصل بنویسید و یکبارگی در رقعه دیروزه
صاحب یک لفظ خلاف محاوره اهل علم بود شاید نزد عوام درست باشد رقعه بخنهای می رسد ملاحظه خواهند کرد
که اصلاح هم در همان است دیگر اینکه از نرفتن وزیر صاحب من بسیار خوش شدم فی الواقع مکان بی رونق می شد
من هم میخواستم که بجناب قبله و کعبه انمعنی عرض بکنم لیکن از بعضی موانع سکوت ورزیدم الحمد لله که خود بخود بخیال رسید رقعه ۵۱
بلبل شاخسار براعت و قمری سرو ستان بلاغت سلمکم الله تعالی مسوده اصلاح نموده فرستاده شد بسیار خوب نوشته اید
باین بنیه ضعیف و چک و حیا نه غیر معتدبه این قدر عنبت است لیکن مراعات سجع که آنرا قافیه نتر گویند در بعضی جا خوبی میکند
و در بعض مواقع از سبب عدم معرفت بفهم قافیه را صحت غلطی می شود چند ورق متضمن بیان قافیه در چار شربت است
دهین قدر در در پای الطافت اگر از والد ماجد خود استفاده نمایند مضایقه ندارد و اگر خوانین آن موقوف بر من باشد
این بار که می آیم جانکه از افسانه عربی شه سق بخوانید دو ورق بخوانید یکدو ورق تا کم از قافیه خواهد بود باشید رقعه ۵۲ مخفی نماند که خط
مرقومه چهارم ربیع الثانی ۱۲۳۰ هجری دیروز که بنهم شهر مذکور با سنین صدر بود رسید یکبس از شب نگذشته بود که آنرا
بمطالعه در آوردم سبب دیدن خطوط بعد مرور انقدر مدت شب انیست که بریروز که از شاعره فارغ شدم چیزی می نویسم
که فیل برای سواری بنابر ضرورتی از حضور رسیده است بلانکر ار سوار شده بهین جا آمدم و دیروز وقت عصر رستم را
بخاس فرستادم چون یکدو کار دیگر هم متعلق باو بود تا دو گهری شب نگذشته نیامده بود و من آنوقت چیزخورده هنوز در
قلیان نکشیده بودم که باز حضور پر نور یاد فرمودند و چار گهری دیگر آنجا در قال و مقال گذشت بعد از انکه بیرون آمدم رستم
لفافه خطوط امن سپرد سوای خط والده محمد سعید دیگر خطوط را بخوبی حواله نظر کردم چون صاحب پیش از مطلب در خط اهی قضیه
مستغرجالات راقم شده اند من هم ابتدا بهمین تحریری کنم این است که مزاج من همیشه ب گرمی نمی آرد و من پوسته
مراعات انمعنی بکار می برم علاج خود را بهمین تقلیل میکنم اگر از بعضی چیزها پرهیز و به بعضی اغذیه عادت بکنم می ترسم که مبادا بعده
ضعیف تر شود و از نعمای الهی بی نصیب بمانم لیکن این قدر هم نیست که اگر ترتیب بکنم فلفل سرخ بخورم یا دیگری اغذیه چار
مثل شنبلید و غیر آن حال پرهیز خود این است که بیچاره مولوی مصاحب علی بزعم خود خود را آتشی مزاج و نسته کاهی کرد
بادنجان و شنبلید و دیگر چیزهای حار و لطیف نمی گشت همیشه اسفاناخ و لال ساگ و خرفه و دیگر بقول همزه می خورد اخیر
بیچاره دفعه کلو به تبخ فالج سرد گویا در دنیا نیامده بود پس فنای هر چیز موقوف بر قوت و استعداد یکه در اصل دارد است
بهمین که مدت پیری شد تمام شد خواه جاندار باشد خواه نبات خواه حیوان باجمله من بیماری ندارم خاطر شریف

جمع باید داشت و عرض نکردن برای تنخواه بحضور علی صاحب الاجاه کمال دانائی و دوراندیشی است من این قدر
که اشاره در خط اول کرده بودم برای آن بود که اگر از کسی بالاتر یافت شود مضایقه ندارد و الا سوای این گفتگوی
تنخواه چه مصرف دارد بلکه باید دیگران هم گفتگو ازین قبیل مناسب نیست شاید رفته رفته بصاحب و الاشان برسد
و انکار نیابت شکوه آباد ازین اقرار کرد و حالا من در هیچ امری بصاحب نخواهم نوشت بخدا که آنچه در ضمیر من می گذرد شما
آنجا بعمل می آرید بلکه من اینجا چار گهری با دل خود مشوره کرده و گفتگوها بسنجیده بعد دور کردن قباحت امری قرار میدهم
و شما پیش از آنکه من بنویسم بهتر ازان کاری می کنید پس مقابله با شما خطاست که تائید روح القدس همراه شماست انشاء الله تعالی
درین سفر ملاقات خانصاحب نصیب صاحب خواهد شد تازه اینکه چون درین روزها شاهزاده مراد حضرت جهانگیر درین ملک
آمن است و از صاحب عالم بهادر دو من شیرینی دکان کولی و چیزهای دیگر برای او بکابنور فرستاده اند میر یوسف علی خان
وکیل حضور و نایر سنکه آتالیق شان شش رفته اند سواری هر دو اسپ است دیگر توزک همگی بست آدم همراه دارند دل
بهادر سنکه گفته بود م که بهمین هیئت گداتی تنها برود پهلوتهی کرد سببش همین است که مردکه از مدتی گردن طمع بتیغ غیرت
و استغنا بریده شبی بروز می آرد چار میر یوسف علیخان را تجویز کردم لیکن حضور والا نظر بصغر سن میر موصوف نایر سنکه را
هم همراه کردند تا یکدو روز که اتفاق ملکث افتد وقت سوال و جواب پیش طرف ثانی تعلیم کرایشان باشند دیگر اینکه
عمارت نوکه متصل کوشی ساخته می شود هنوز مدتی باید که بتمامی رسد اگرچه ترک شهر موجب رنج روحانی است لیکن خلاف رای
سلاطین و حکام هم خوب نیست تا آنکه سابق شخصی بسن بست و دو سال روبروی شما پیش من برای اصلاح مسودها و وقت
نسخهای تالیف نموده من آمن بود و من سوال او را زد کرده بودم درین نزدیکها شخصی او را بخدمت قاضی صاحب
آورده چارشربت را تمام کرده نهر الفصاحت شروع نموده است و مسودها را هم قاضی صاحب دیده و میگویند که مردک
عجیب بدزبان ناتراشیده ایست و اصلا مناسبت با تحریر ندارد الفاظ سهل فارسی را نمی داند تا بالفاظ عربی چه رسد
نثار علی پسر شریف بصیغه خدمتگاری ملازم او بود بیچاره دست بسته استاده می شد و مثل الفاظ بکار می کرد و ایخال
که معاینه نمودم خون از چشم من بارید گفتم این نوکری را بگذار او بیجرد گفتن هرچه گفتم بعمل آورد و حالا چهار روپیه از حضور
پرنور برای او مقرر شده یک تنخواه هم یافته یکبار روز برآمده پیش آغا صاحب آمده می نشیند و وقت عصر میرود و بعد
داخل خواصان حضور که این منصب میرزا داماد خواهد شد شما میدانید که بر خواصان حضور محفتی نیست و عزت هم در همچشمان
کم نمی شود در قعده ۱۲۵۳ هجری نماند که امروز که بفدهم ربیع الآخره سنه ۱۲۵۳ هجری روز دوشنبه است عرضه شما محرره دوازدهم شهر مذکور مع خطاهای
ایجاز مطالبه در آمده مسرور ساخت ایجاز الوصال آن تبلغ نوشتید همه بجا بود بقول شما همه چیز عزیز و پسر تعلیق منجب و اتفاق دارد نه دوستی دوستان بکار
می آید نه دشمنی دشمنان الحاصل تاج الدین حسین خان عجب مردی با فتوت و مروت است و الله که اگر این ملک ضیاء
خان موصوف می بود و انچه برای برادر حقیقی خود تجویز می کرد برای شما هم میکرد اگر برای صاحب حیزی صورت
نمی بست برای برادر خود هم نمی کرد و سوای این اعتبار هم شرط است شخص منوی از مدتی در آن ضلع تحصیلدار بود
و اینجا هم در وقت حکمت رای از باعث قرابت دهنت رای نامی عزت و ثروت ظاهری داشت و شما و ان ضلع را بو

نوواردو باکسی سابقه ندارید بلکه صدآفرین که درهمین مدت قلیل با مردم این قدر خوش پیدا کردید که وضع وشریف
شمارا دوست میدارند وآرزومند ملاقات می شوند انشاءالله العزیز بعد چندی شماهم بمطلب خواهید رسید وکارعمده برای
شما صورت خواهد پذیرفت خاطرجمع دارید دوماه می شود که من ازروشنائی چپ واویلا دارم حالا مجبور بعد سه
چهار روز بضرورت مسهل مغز قلوس خواهم گرفت لیکن الحمدلله که مادهٔ فالج نیست مواد یحی وغیره است والا هلاک
می شدم لهذا همین قدر پارچه مختصر اکتفا نموده شد والدوعموی شما در ماه آبین همستند امروز دو کهتری رود فرده
باتفاق مرزا بزرگ پسر مختارالدوله که در تپه مدبضا دارد من ومرزا حاجی برای شنیدن خبر علی صاحب خواهیم رفت اطلاعاً
نوشته شد زیاده خیریت رقعه ۵۴ مخفی نماند که مکتوب دلنواز شما رسید مرقومات اطلاع داد وعرضه کرد برای
جداً مجده خود نوشته بودید نیز بمطالعه درآوردم چه بگویم که بردل چه گذشت لیکن چه باید کرد چاره مجبوریست خط دیگر
اهمی منشی صاحب بوجب ایمای شریف سرمازد رهمین خط ملفوف است بعد مطالعه سرچپ نموده بمکتوب الیه برسانید
تمام شد این قصه حالا بشنوید که دنیا مقام رنج وراحت است آدم اگر دو روز بطرب می گذراند دو ماه عوض آن
بتعب بسر می برد دل حرمتی برای آدم دانا وصاحب عزت هرگز متصور نیست ومعنی بحرمتی همین است که آدم کاری بکند
که باعث برای حرمتی او بشود واگر چنین نکند هرگز حرمت او نمیرود مثلاً اگر شما بکسی راد شنام خواهید داد او هم جواب
خواهد داد یا دست وگریبان خواهد شد همین بی حرمتی است واگر شما بکسی محبت ندهید ودیوانه وار بازار بی سبب
شما بگیرد وخون آب کشیده بدهد حرمت شما هرگز نمیرود مثال دیگر اینکه زید از خانه خود بیرون برای کاری میرود وپیاده چون
کوتوالی درصورت او بدزدی اشتباه کرده او را بگیرد ازین چه می شود گرفته باشد این رادارات اتفاقی وبدی طالع
می گویند زید نزد کاملان وهم پیش نفس خود شرمنده نیست زیرا که مصدر فعلی نگردیده که ندامت داشته باشد
درین روزها ولد الزنای افترای برمن کرده بود که کشته شوم یا بقید ابدی گرفتار شده باشم وقتی که بعضی
دوستان این احوال را بمن رسانیدند ورای شان قرار برین گرفت که ازین شهر بدر رایم بآنها گفتم که
درپنهان شدن وگریختن قول مفتری را قوت دادن است چون من حرکتی نکرده ام که دیگران آن
آن مرا بکشند یا بزندان برند پس ترسیدن چه ضرور واگر این بلای ناگهانی باعث بر قتل من
می شود مجبورم این را هم از قبیل بیماری می دانم در مدقوق ومسلول یا مجذوم شدن آدم کسی
ثابت نمی شود زیرا که اکثر حرامزاده ها صحیح البدن بسر میبرند ونیکوکاران مجذوم یا مدقوق یا مسلول شده
می میرند چون افترای محض بود واصلی نداشت ازان بلیه نجات یافتم بشرط شما که ازین خبر اصلا تغیری
برچهره من وتردودی درخاطر خود بعضی دوستان گفتند که بغلان وبهمان رقعه باید نوشت گفتم دل نمی دهد
که برجوع بهرکس وناکس بکنم صاحب عالم بهادر آدم فرستاده که شما نزد من بیائید در شهر بودن شما مناسب نیست
عرض کردم که فدوی را بطور خود باید گذاشت تا هرچه بشود ازین تحریر غرض این است که رنج وراحت دغم
وشادی برای ما وشماست تا در قید حیات که قایم گاهی خوش وگاهی ملول از طرف خود مصدر فعل بی جا نشده باشیم

کرتحواه بکس نرسد چون دنیا بامید است ازین مژده که صاحب والاجناب بحال شما مهربان است بسیار خوش شدیم
آفرین بر محنت وجفاکشی وعلو همت شما روزیکه فضل الهی شامل حال خواهد شد ما هم از جناب شما امیدوار فیض خواهیم بود از
اخلاق حمیده لازمان شریف توقع قوی داریم که بسلوک نمایان پیش خواهید آمد من هم بعد شانزده روز پریروز از حضور
آمده ام در روزیکه آمدم راست بخط مستقیم در آوتاق آقا صاحبان رسیدم شب همین جا بسر بردم صبح در شاهره رفتم و
هم که از شاهره برخاستم از باعث گل ولالای که باران شدید باریدن بود باز همین جا آمدم چون آخر شب هم باران بود از صبح
تا این وقت هم گاهی ترشح باریک وگاهی باران پرزور وشور می بارد وحالا اندکی استاده است هنوز همین جا هستم شام ما
فردا بتجاس می آیم غزلهای مشاعره حال منظمه که امروز برای شما نوشته شود وفاهر سنگه که حالا بگره وکنکارام شهرت دارد
درین روزها از باعث پس کف دستش خود بخود از دو سه جا چاک شده است وورم هم کرده یک شب پیش ما بود دیروز باز بجای
نزد آقا صاحب مختار حضور پرنور رفته خلاصه بحدی ازار کشیده است که چیکویم قلم بر نمیتواند داشت که یک سطر هم بنویسد
من باجازت او بندگی از طرف او می نویسم حالا لازم این است که شما رقعه متضمن استفسار کیفیت حال وتالم خود
از دریافت این خبر برای او بنویسید که خیلی محبت باشما دارد وزیاده خیریت ایام دولت بکام باد رقعه ۵۷
مخفی نماند که خط بهجت نمط رقمزده بست وچهارم شوال ۱۲۱۱ هجری بتاریخ بست وهشتم شهر صدر رسید سرور ما
بگمان ما شما در شکوه آباد بود ید از خط حال دریافت شد که بعض عوارض جسمانی قطع الله اصلها مانع حرکت
گردید الحمد لله که آن بلا از سر باز گشت وبمنزل مقصود روانگی اتفاق افتاد حالا بر سر نامه خط انچه شما نوشته اید
نوشته خواهد شد پیشتر ما را در رسیدن خطوط نزد شما تردد بود وخیال می کردیم که حالا باین زودی رسیدن خطوط
صورت نخواهد بست لیکن از عبارت شما که برای عنوان جواب مکتوب خود قرار داده بمارقم نموده اید اطمینان کلی حاصل
یعنی زود زود خطوط از طرفین خواهد رسید دیروز الحمد لله خط مشفق مکرم مخدومی تاج الدین حسین خانصاحب بصحابت
آدمی که بنابر دریافت چکونکی آقا صاحب مخدوم مخلصان آقا محمد صادق خانصاحب آمده بود بفقیر رسید در خط
پاره از احوال صاحب هم بزبان قلم سپرده بودند از تحریر خانصاحب مرقوم داشته بودند که صاحب والاجاه از شما راضی است
اگر دستش میرسید سلوک نمایان می کرد وجای شما در دل او است بشرط دستگاه یقین که بارهم باد فرماید هر چند الحق
مقسوم شما زیاده ازان بشمانه بدعای کسی خواهد رسید ونه سعی شما وسفارش دیگری لیکن راضی بودن
آقا از نوکر باعث مزید عزت او ست ردگردن صد روپیه هرگز مناسب نبود این ادنا در عالم همچشمی با آقا نوکر را این رفتار نمی باید عنایت اطلس برای قبا هم دریافت شد خدا مبارک کند شاید در خط
مشفق مکرم سهو القلم اتفاق شده باشد که بجای صد دو صد نوشته بودند واطلس هم بعد ازین مرحمت شد از
بعد درین پوری دیکهنو خرصحیح بایشان رسیده باشد یا همه مطلب را باجمال یکجا حواله قلم کردند بهر حال هر چه شد
خوب شد آنچه خدا فضل خواهد کرد حالا شما یک تنک تحصیل ارشد اید بعد ازین بشرط شمول عنایت ایزدی تحصیلدار
خواهید شد خدا هر چه بدهد بعزت بدهد زیاده خیریت خرد وکلان این حویلی وآن حویلی چابک وتندرست اند دیگر

انگه در عرضی شما این بار مرقوم بود که آخور و اغالت قصد رفتن شکوه آباد فسق نمودم والد ماجده شما بعد مطالعه این عرضی سکوت
کردند و قتیکه رقعه شما نوشته فارغ شدم گفتند که برای خواجه آمادین خط تهنیتی ضرور است که فسق را بجای فتح نوشته است
باید دانست که فسق بمعنی بدکاریست و فاعل از فاسق می ماسند و مراد آن فجور است چنانچه فسق و فجور شهرت دارد و فاعل آن
فاسق و فاجر گفته می شود و لیکن را که باین صفت متصف باشد فاسقه و فاجره می گویند و بجای اراده و عزیمت لفظ فسخ استعمال
می پذیرد یعنی برهم خوردن اراده و عزیمت جناب امیر المومنین صلوات الله علیه میفرماید عرفت ربی بفسخ العزائم یعنی
شناختم خدای خود را ببرهم خوردن ارادهای خود رقعه ۵۸ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی دیروز رقعه شما
و کارچه فیروزه دریافت گردید الستة رقعهای ترک خال از مزه نیست برای اینکه خواننده را از ان لذتی دست دهد باید
نوشته شده و بیشتر این حرکت بایمای عمومی شماست آدم بردگر دیگر بتاریخ هفدهم سنه گذشته نکاح میرقی
خوانده خواهد شد بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود عرض باید کرد که بروز یکشنبه رسم را برای مسند خواهم فرستاد پوشیده نماند که
در نکاح زیاده از سه آدم که یکی ازان حاجی کربلائی صاحب هستند نخواهند بود خلاصه اینکه فردای نکاح میر موصوف
وزوجه اش زعفرانی پوش خواهند شد و بتاریخ بست و دوم رسم ساچق بعمل خواهد آمد و فردای آن جناب مندی و اهیان
یعنی شب بست و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد رقعه ۵۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی امروز که
چهاردهم شهر حال روز پنجشنبه است پیش خیمه بطرف بهدرسه روانه شد و دیگر چیزها هم مثل کبوتر خانه و باد پیچان
و اسباب هیچ رفت فردا انشاء الله گوچ است لیکن رخ خیمه بطرف لکهنو نیست رخ الهآباد است مشهور این است
که برای انتظام پرگنه سلطان پور و تهدید عمال میروند شاید یکدو مقام در انجا اتفاق افتد بعد ازان بلکهنو برونده ان شاء الله
صحت دارد و نهایت سفر تاب گذه باشد که بست کروه از سلطان پور آنطرف است در هر دو صورت توقف هیچ جا
نخواهد شد چرا که این طرفها شکار نیست و هر دو مسودهٔ عربیه را فردا دیده ترجمه خواهم کرد بعد ازین میرسانم انشاء الله
نقل طرفه این است که شخصی از بیع عمامه فیض آباد وارد خانه میان آفرین شده بود از من می پرسید که سوای تو در شهر حالا
نام برآورده کیست گفتم از من همه صاحبان بهتر اند گفت شخصی تعریف خواجه امامی بیکرد جناب هم نثر ایشان ملاحظه
فرموده اند گفتم من هم آوازهٔ کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را دیده ام نه تحریر را گفت من دو سه رقعه
پیش خود دارم طور ولایت به از ایشان کسی نمی نویسد لیکن آن قبله در طرز قدیم کتابی استاذ اند و نام شد نقل خدا
بیارک کند رقعه ۶۰ خواجه خواجگان سلمه الله تعالی خط مسرت نمط مرقوم دوازدهم در لف عرضه بزرگوار شما بنفقیر
اشتیاق رسید از مطالعه آن دل بسیار خوش شد رفتن صاحب خالی از فائده نیست ان شاء الله العزیز بهر کاه کلکتر نومی آید باز همچنین رقعه
ما جبان تر خواهد رفت و منظور خواهد شد خاطر جمع باید داشت این پرگنه از ازل بنام شما مقرر است انجا هم کیدوس از دوستان فقیر
راسخند بود از انجمله دو کس مختار مهمات آن کلکتر اند که با کنور جی پسر رای بالکرام خیلی رابطهٔ محبت دارند و حال کنور جی قسمی که
لنت است شما خوب می دانید اگرچه کم گو است لیکن زبان را خوش می تواند داد چرا که حال اخلاص من و شما بر و ظاهر است
بر خیریت خط آمدن اقا صاحبان این وقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد رسید خط گرو گذار ما ملفوف است مرد که نسخه هم نوشته است

ملاحظه باید کرد و بدینست آقا صاحب کلان را قدری صلابت از باعث استعمال میرزات در بعده معلوم می شود از این

لیاقت مقدمه استقامت است لهذا طبیب انا عذار اموقوف داشته آب کوثر تابیشان می دهد رقعه ۶۱ خواجه امامی صاحب

سلمه الله تعالی دو قطعه رقیمه یکی اسمی والد ماجد شما و دومین در خصوص احوال خواجه قطب الدین صاحب موافق وعده در رقعه

امروزه صبحی اگر میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند میرسد هر دو سه روز باز است ملازمان شریف خط اسمی والد خود را

بعد مطالعه بصنع در گرفته در لف خط خانگی روانه نمایند و بخواجه قطب الدین صاحب بگویند که بعد مطالعه این خطها را نیز حواله بصنع

نمایند و دیگر انکه شما خوب میدانید که من خود حساب را از دادن کتاب بمردم منع می کنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب از

دوستی من از پیر علی اخلاوار دشتن اند و ترکی چار شرت را از من بصحبت رسانیده می خواهند که کم کم مهارت در بین پیدا کنند

برای صاف نمودن ذهن و دریافتن عبارتش نسخه قصه تصنیف شما که تحریر نموده اید میخواهند جایی اندیشه نیست

ملاحظه باید کرد لیکن چون آدم ایشانرا نمی شناسید آدم خود همراه آدم میر صاحب مجروح کرده باید فرستاد اگرچه بی فوت

آدم هم بخدمت خواهد رسید و رقعه مرا شما خوبتر می شناسید در خصوص احتیاج آدم هم بابت تصنیف هم برای

که کسی منصف بردارد الحمد لله که مردم را احتیاج بتصنیف آن صاحب مانند من کتاب را از کسی دریغ نمیکنم لیکن در دادن کتاب

غیر هر کس از زین راه تامل میرود که بعضی اشخاص پایه احتیاط را ملاحظه نمی کنند برای این میترسم بالجمله بمیر نصیر الدین صاحب

ترکی که تصنیف صاحب است ابی تامل باید داد خواه بخواند خواه نقل بردارد در دیر و زود آداب کورنش از طرف شما بحضور عرض

و آغا صاحب را نیز از حضور دعا ارشاد است و آغا صاحب سلام میرسانند و میر اکبر علی هم و مزاج حضور بفضل الهی

بصحت کامل دارد رقعه ۶۲ دو روپیه برای آن زن کور سپرده رسید حواله آدم امیر صاحب باید کرد که بدهد رقعه

آخر جمادی الآخره دو روپیه دیگر نزد صاحب خواهد رسید و برای هدیه العزاد و بار آدم در رقعه رفته بود مرزا محمد صاحب

یکبار بدیدن بابر بود و یکبار در جواب رقعه بآدم مرزا ممدوح سپرده شد وقت بیداری خواهد داد بحمل که نامنام کتاب

اگر می آید صبحی میرسانم البته کریم خان هم دو سه گهڑی روز برآمده خواهد رفت انتظار کتاب خواهید کشید و اگر نمی آید

خواهد رسید باز فرستاده می شود لیکن شما در خط هیچ نویسید اگر خواهد آمد بر سر نامه این قدر خواهید نوشت که هم

هم فرستاده شد یا پارچه علیحده داخل لفافه خواهید کرد بعد تحریر رقعه کتاب هم آمد باید گرفت رقعه ۶۳ خواجه امامی

پیاله شربت انار نزد صاحب فرستاده شد اگر شربت بآدم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بخدمت

وزیر صاحب برسانید که داخل شیشه سازند و اگر نداده باشید بر جیم بیک یا حسین بیک بگویید که بخانه مولوی حسین علی

رسانیده باید فردا وقت سه پهر بالای بنگله خواهید نشست اگر اتفاق شد من می آیم و شما را سوار کرده برای سیر

خواهم برد و در مکان آقا صاحبان نیز خواهیم نشست مکان مولوی حسین علی صاحب همان خانه مولوی صاحب

است حوالی دیگر که بگرایه بود ازان دست بردار شدند رقعه ۶۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی در عبارت

که ترکی بود یک لفظ از سبب تعجیل غلط نوشته شده بود و عبارت مذکور این است که شیدی خواجه قطب الدین

کتعانی فقط درین مقام صحت دارد یا کتکای با کاف فارسی کتعانیکا برای چه دیگر انکه فردا اول روز

تاج الدین حسین خان و آخر روز بخانه میر سید علیخان خواهم رفت پس فردا نهایت بسیار فردا نهایت عمر زیاده عمر و دولت

نصیب باد رقعه ۶۵ خواجه امامی صاحب بمجرد دیدن این رقعه نزد فقیر بیائید و یک رقعه هم همراه میاورید که از دیروز در پس رقعه ۶۵

موقوف است این وقت کهاران میر صاحبان برای خود می برند الاسواری میرسید چون راه خشک است پیاده باید آمد

از بجاس و میر صاحب و شما با تفاق بدولتخانه شمار روانه خواهم شد امروز وقت شام وقت آمد موافق طلب میر صاحب و خواجه رقعه ۶۶

آقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد رقعه ۶۶ سوده اصلاح شد می رسد باید گرفت من هم سه پهر می آیم انجا خواند

و فهمیده خواهد شد تحقیق خواهید کرد رحمت خدا که خیلی خوب نوشته اید دیگر این کدمرتبه شفیع امروز میرود و هر دو نسخه کتاب افسانه را رقعه ۶۷

از و بگیرید نشود که در پریشانی حواس رسانیدن آن فراموش کند و بمرزا غانی باید گفت که در خط امی طالب حسین خان خطی نوشته

سر بسته بمن آنرا برسانید و باقی را پاره بکنید رقعه ۶۷ خط نفیر و خط آقا صاحبان امی قاضی صاحب رسید روانه باید نمود رقعه ۶۸

و یک خط دیگر است که لفافه آن معرای محض کنده شده شد این گرفته بنوکیکه بمن سر بسته نزد خود نگاهدارد هر وقت که میخوام

بگیرم و من دو سه کهری دیگر اینجا هستم بعد ازین می آیم خارش بی پرسخت تر آورده است افسانه زعفران پری تصنیف طلازبان

میرسد باید گرفت رقعه ۶۸ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی عرضی بسید امان علی صاحب میرسید بنجاب نسبت و کعبه عرض

باید کرد و کیسا نزد مرشد زاده نصیر الدوله بهادر باید برد و اگر بگویند که عرضی شخصی که نوکر حضور باشد بفرستادن خلاف ادب است جناب

قبله و کعبه آن وقت بمرشد زاده بگویند که این شخص خانزاد قدیم و از سه پشت نمکخوار او و چاکر دولت است اگر بعد ازین مکرر

کردند فهو المطلوب والا مجبوریست عرضی را بطرف ثانی رد خواهم کرد و من از دیروز شاخ سبزی میخورم و طعام من پرهیز است

رقعه ۶۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سواری بخدمت میرسید بلا تامل سوار شده باید آمد و هرگز عذر مرزا خانجی رقعه ۶۹

پسر مرزا جعفر صاحب حواله میان حاجی کرده باید گفت که این کاغذ از قبلیت هرکس که رقعه فلانی بیارد باو باید داد

رقعه ۷۰ خواجه امامی صاحب بدانید که در جزو دان من جزو نوراکه تا دیروز دو نیم ورق ازان نوشته شده است رقعه ۷۰

درمیان اجزای نسخه تصنیف دیده و برآورده حواله رستم بکنید که همین جا خواهم نوشت باجرا این است که امروز نزد جعفر

خلاف عادت بنابر ضرورتی بیلی صاحب طلبیده اند و الا روز جمعه بدربار میرفتند و قبل من رسیدم ایشان عازم دربار

بودند بیاس خاطر من چار گهری نشستند آخر من خود ازیشان مرخص شده بخدمت آقا صاحبان آمدم مرضی صاحب خانها

این است که تا شام اینجا باشم و بنصورت بیکار نشستن فایده ندارد چیزی باید نوشت رقعه ۷۱ تازه این که شخصی لغزی رقعه ۷۱

یعنی پهیلی بزبان هندی در حضور پر نور جنابعالی دام اقباله عرض کرده بود آن لغز بر غنوال بوده است که ان کدام

چیز است که مرکب از چار حرف است هرگاه یکحرف ازان دور نمایند همان چار بماند و اگر دو حرف محذوف شود همان چار

بماند و همچنین اگر سه حرف دور نمایند باز همان چار بماند و اگر چار دور نمایند باز چار بماند میرنثار الله خانصاحب رقعه مبین میشنند

که هرچند تو متوجه این چیزها نمی شوی لیکن بپاس خاطر من ملتفت شده این لغز را دریافت کرده بنویس چون خاطر

خان موصوف عزیز است تامل نرسید همین که اندکی فکر کردم مطلوب بدست آمد معلوم شد که پهیلی مذکور عبارت

از چادر است زیرا که هرگاه یک حرف ازان دور کرده شود چار باقی می ماند یعنی دال هرگاه دال از چادر محذوف

چار باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چار می ماند یعنی دال و رای مهمله ظاهر است که بعد دور کردن دال و رای نقطه
ابجد چار باقی می ماند که بحساب ابجد چار می شود همچنین از دور کردن سه حرف که چار باشد دال می ماند که بحساب ابجد چار
همین صورت از دور کردن چهار یعنی دال که بحساب ابجد چار است نقطه چار باقی میماند این نثر را مفصل در خط خانه
هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد رقعه ۲ امروز که نهم صفر است
عرضی شما که سمی قبله و کعبه بست و دیروز آمده بود بمطالعه در آوردم و آن رقعه مختصر که برای خودم بود نیز دیده شد از
استعفای خانصاحب بدمزاجی کلکتر نوعت تردد دارم باید دید که محنت شما چه ثمری آرد چون مقدمات دنیا متعلق ارادهٔ
بشری نیست اتفاقی است خداداند چه شود از اول خود را حواله بفکر کردن چه ضرور دانا باید که از خود کاری نکند که مطعون
وملوم شود و هر چه خود بخود صورت ظهور دهد این کس در آن معذور است دیگر اینکه در عرضی شما این بار دو لفظ غلط دیده شد
شاید از بیاعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی این که از دو آشنائی دارم بجای اینکه باو آشنائی دارم دو آشنائی دارم و دیگر همیشه ران بجای
همیشه کان یا همیشه یا دیروز خطی اسمی صاحب نوشته شده بود در همین خط ملفوف است چیزی از حساب هم دران مذکور است
رقعه ۳ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی از مزاج جناب قبله و کعبه هیچ اطلاع ندارم مفصل باید نوشت که در روز
چگونه بود و امروز بر چه نمط است و فقیر پس فردا که روز جمعه است اراده کانپور دارم باین صورت که اول بخانصاحب می روم
و از انجا سوار شده براه خواجه امامی خواهم رفت که دیروز بیایم و شب آنجا بسر نموده صبحی روانه شوم لیکن میر مدد علی نمیگذارد
چرا که شب عروسی مشار الیه فردا شب است دیگر آنکه کهڑ کهرپه مولوی مصاحب علی صاحب بسیار سنگین و گرانست و
بغیر از ده دوازده کهار برداشته نمیشود اگر کدام چوپاله در سرکار باشد بخدمت جناب قبله و کعبه از طرف من عرض باید کرد
که برای هشت یا ده روز عنایت شود زیاده خیریت رقعه ۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی والا شما عجب کاری
کرده اند این است که وقتی که بهیل برای سوار ایشان آمد آغا صاحب گفت مقرر ماسه روپیه سکه بحساب هشت آنه یومیه خرچ
دانه و کاه گاوان و خوراک خودش به بهلبان دادند و هر دو سپاهی خود نوکر سرکار بودند ایشان یعنی قاضی صاحب
همین که بمنزل رسیدند بهلبان را طلبیده گفتند که گاوان تو هر روز چه قدر دانه می یابند و برای گاه چه می گیری و برای
خوراک تو چه درکار است بهلبان جواب داد که صاحب تدبیر آدمهای خود بکنید آغا صاحب خرچ راه بما داده اند اگر
نمی دادند از صاحب می گرفتم حالا که زر پیش ما موجود است از صاحب چه طور بگیریم هر گز بما هضم نخواهد شد گفتند این
هر گز نمی شود که شما از پیش خود بخورید و این دروغ می گوئی که آغا صاحب خرچ داده اند بهلبان سه روپیه از کمر خود
کشیده بایشان نشان داد باز هم قبول نکردند آخر طرف ثانی مجبور شد عرض کرد که خرچ خوراک هر دو سپاهی
و بهلبان و گاوان بذمهٔ ایشان بود و وقت رخصت هم یک روپیه انعام دادند بهلبان آن سه روپیه را
با آغا صاحب رسانیده این حکایت را نقل کرد آغا صاحب گفتند که اگر طبیعت ایشان این قدر در خرچ کردن
بی اندیشه بود چرا اهل بکرایه طلب نکرد و خوراک سپاهیان و بهلبان هم مضایقه نداشت خرچ گاوان و انعام
چه ضرور بود بهیل مال ایشان بود الحاصل اینجا تجویز شده بود که آنچه از ایشان خرچ شده است بخدمت شما

رقعه ۵۵

شما که قائم مقام پدر بزرگوار خود هستید رسانیده شود لیکن من منع کردم گفتم در عالم اتحاد انعام مضایقه ندارد در پوشیده نماند که خط شما امروز که غره صفر است بمن رسید لیکن چون من از دیروز باز بحضور آمده ام و منوچهر و کهتری بر یکپاس نزدیک بودند که بهیچوار نخاس این خط و عرضه که برای جد امجد خود نوشته بودید پیش من آورد نمیدانم که هرکاره خط را امروز رسانید یا دیروز ظن غالب اینکه دیروز آورده باشد خلاصه این عرضی جواب همان خطوط است که بست و چهارم محرم ازین طرف رفته بود زیرا که بست و هفتم شما این خطوط را نوشتید الحاصل مضامین مرقومه ذهن نشین شدن الوقوع فرستادن خط متضمن وفات مرحومه مغفوره اسمی مرزا ابو الحسن جان دیوان وقت تحریر خط تعزیت از خاطر من رفته بود حق این است که اگر من نمی نوشتم سوای بزرگان شما که از طرف من ممنوع بودند و خود هم مناسب ندانستند دیگری چگونه نوشت الخ از نور الطاف اقای قدردان تنگ خصال در حق خود نوشته آید یک سر موکذب و سخن آرائی دران نخواهد یافت اگر صفات حمیده صاحب و الامناقب ظله العالی کوش سامعان را نمی نواخت رفتن شما که زوامی و داشت الحمد لله که رفتن شکوه آباد اصلی نداشت و این شهرت بنا بر مصلحت بود شیر و شکر در دهن عمه که خاطر ما را خوش کردند با قربیگ خود یقین است که مورد عنایت باشد و با وچی باین صفت که طعام انگریزی و هندوستانی هر دو خوب بپزد بغیر ازین که بست روپیه مشاهره برای او قرار گیرد و راضی بر فتن این پوری نمی شود و حق بجانب اوست چرا که اگر بجای او دو باوچی نوکر کرده شود هر یک کم از ده روپیه نمیگیرد پس این بیچاره که یک آدم پیش خدمت هم خواهد گذاشت در سفر چگونه کم از بست روپیه خواهد گرفت خلاصه آن باوچی که اول مقرر کرده بودم بمظیم آباد رفت و خوب شد که رفت برای این که بسیار بد رو بود لائق امرا نبوده است و حقه بردار معقولی بدست آمن بود و هنوز هم هست لیکن پنجاه ساله بلکه از پنجاه هم متجاوز است تعالی صاحب پسند کردند بهر کیف شما خود بجناب صاحب والا مناقب عرض بکنید که اگر مشاهره باوچی مع پیش خدمتش بست روپیه مرقوم خاطر والا باشد من باین صفت شخصی که هر دو طعام خوب بپزد بدست آورده روانه خدمت عالی سازم یا دو آدم جدا جدا باهر هر صناعت بده روپیه راضی کرده بفرستم آنچه نوشته ام بحضور عرض کرده هر چه بفرمایند باید نوشت زیاده خیریت رقعه ۵۶ ستاره اوج معانی و مهر برج نکته دانی سلمکم الله تعالی خط دیگر اسمی عمو صاحب شما در جواب خط ایشان که امروز معرفت سبحان علیخانصاحب رسیده است میرسد این راهم مکرم خان باید داد بهتر این است که هر دو خط اسمی ایشان در خط خود پیچیده بآدم مذکور بدهید و دیروز دستار و دوشیشه و شیشه و پشتوال رستم را در مکان میرانشا الله خانصاحب باقلیان بدرد و سوزنی صاحبخانه و دو دستار و یک پایوش از دیگر آدمان وزد میرد و بخواجه حاجی خان باید گفت که مسوده خود را جواله حامل رقعه نمایند بار دیگر بشاه ملل محمل نباید داد مرد که سخت خراست و در باغ مرزا حاجی پسر مرزا جعفر روبروی بنگاه کنیس من میداد گفتم پیش خود بکند امر دیگر که جلنبر موقع را درست نمی فهمد من برای آمدن بمی سکیم لیکن هنوز در حضور کار است معلوم نیست که سفرداد را تا کجا خط کردید و در مصادر چند ورق باقی است خط حضرت قاضی صاحب نیز فرستاده شد باید گرفت آن خط اول خود نزد قاضی صاحب روانه کرده باشید یا در همین خط که حالا جواب این عرضی خواهد بود روانه خواهید کرد خلاصه خط آغا صاحبان هم در خط خود خواهند نوشت زیاده خیریت رقعه ۵۷ خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که در خط متضمن سفارش امیر علی پسر مشار الیه را

هر دو خط را باید نمود و باید گفت که هر دو خط را بمطالعه در آورده همین وقت در خانهٔ خودش سر شان بصیغ بکیر و سر بازار
نگاه ندارد و در میان خط اسمی مرزا ما قر صاحب کاغذ کوچکی دیگر است که تتمهٔ آن خط است آنرا نیز باحتیاط تمام در خط خود نگاه
بدارد شود که کاغذ مذکور بیفتد و خرابیها رود و هذا حالا صاحب شنوند که این مرد عزیز روز اول من گفته بود که صاحب خط نوشته
بدهند من سوای نوکری بکسی متصدی اخراجات نخواهم شد این قدر خرچ من خود دارم پیر و زر زبانی صاحب و بانیت شد
که اگر بکدائی بسته اند باید که من از فرستادن چنین آدم سخت خجالت می کشم و کار این گونه مردم کاهی درست نمی شود و نکنند
میشود و کسی بپاس خاطر کسی یکبار بطریق خیرات چیزی میدهد رحمت خدا بر خواجه قطب الدین که عوت خود و آبروی مرا نگاه داشت
خلاصهٔ این است که در خط اسمی مرزا با قر صاحب مجبوری چیزی نوشته ام از اول خبر ندارم شما که بکدائی میروند والا جواب صاف
داده می شد حالا که وعده کرده بودم ایفای آن ضرور افتاد من هم بعد دو روز می آیم غزل امروز نم گفته ام فردا با غزل دیگر
بخدمت خواهد رسید **رقعهٔ ۸** مخفی نماند که خط مسرت نمط مرقوم بست و ششم جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۶۳ هجری امروز که پنجم جمادی الثانی
موافق سنین مرقومه دوروز دو شنبه مشهور بروز نحس ایمه و رشیعیان است رسیده مطالب مندرجه را حرف بحرف
ذهن آشنا ساخت عرضه که بجناب قبله و کعبه نوشته اید نیز بنظر در آمد لیکن خط اسمی خانصاحب تلطف نشان برادر
زیرا که جناب ممدوح پریروز وقت عصر مع الخیر روانهٔ منزل مقصود شدند خط مذکور مفوف همین رقعه است بعد مطالعه یاد
باید کرد مخلص و ناهر سنگه از پریروز بخدمت آقا صاحبان مخدوم بوده اهم ملازمان ناهر سنگه صاحب که حالا بکنکار ام موسوم اند
صبحی بآستان دولت صاحب عالم بهادر خود میرفتند بخدمت ایشان احتیاج عذر عدم تحریر نیست لیکن چون شما
نوشته اید البته چیزی میکویم یا می نویسم رای صاحب والا قدر ممدوح عجب مجنبی باشما دارند بعد صد خط هم اگر یک جواب سر
خط صد و یکم از طرف ایشان خواهد رسید و کلمه هم نخواهند کرد آنچه در مقدمه قبول نکردن کهر کهره و تامل من در جواب صاحب
تفویض قلم نموده بودید باعث سرد خاطرم شد رحمت خدا نهر ار آفرین همین مناسب بود بکفایت ده رویه خود را
و زبان زد مردم ساختن چه ضرور اگر کهاران جناب ممدوح یا تامل آنجا می بود باز هم ممکن نبود که شما پول صرف نکنید و در این قلت
مدت هر چه در تنخواه کهاران سید بهمین قدر آنجا صرف می شد اگر چه جدا مجد شما میفرمایند که خواجه امامی آنجا از
خود رابطمانیت بسر برد ما بر تنخواهش کار ندار یم لیکن آنچه شما قرار داده اید همان نیکو تر است یعنی هر چه بعد مصارف ضروری
بماند آنجا باید فرستاد احوال آنجا بهر قدر که بود باطهار خانصاحب والا مناقب مقدم الذکر دریافت شد و قت وداعی
جناب قبله و کعبه را هم دیده رفته اند لیکن مطالب مذکوره مفصل از زبان خانصاحب بعد ساطت من دریافت فرموده اند
هنور مشاهره مولوی حسین علی خانصاحب مزین بدستخط خاص نکردید و امر امانت هم مفوض نگشته مکرر در تمام شهر
همین خبر است که یکصد و پنجاه روپیه مشاهره قرار یافت و عهدهٔ امانت عدالت یافتند باید دید آیا چه بظهور آید میر اکبر علی خان
پریروز تبی کرده بودند خون بسیاری برآمد و تب شدید داشتند امروز از دیروز و دیروز از پریروز بهتر بودند از طرف
صاحب سلامی و بندگی بقدر مرتبه بهر یک از این جماعت رسانیده خواهد شد این مرتبه خطی بجناب آقا صاحبان مخدوم
باید نوشت بر طویل و مختصر موقوف نیست هر قدر که امکان داشته نغزلهای مشاعرهٔ حال در شقهٔ جدا مجد شما ملفوف

مذکوف خواهند شد پیش خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد و دیوانها برای صاحب و بای دیوان صاحب
ذلی و الایحی هر دو روانه شد خانصاحب مخدوم عنایت خواهند کرد و ده روپیه از دیوان صاحب گرفته همراه خرج خود نزد ایشان باید
که بدستور حق بیچاره برسانیده شود زیاده خبریت رقعه ۹ مخفی نماند که در روز که روز جمعه و هجدهم شعبان بود خط مرسلت مطاع
دستور و رلف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه متضمن صحت و سلامت و آمدن خانصاحب مشفق از پرگنه و مهان شما بودن نامدت
یک شب در انجا و عنایت صاحب والاجاه و طلبیدن پوله ها برای چهیر و نویدتازه که خداوند کارساز زود دستش بنصه ظهور جلوه
رسیده مسرور ساخت دعوت خانصاحب مع خدمه و رفقا از اجابت بود انچه بعمل می آرید بجا و پسند طبع هست و بوی
که از کل صد برگ بدماغ شما رسیده است مشام کوش ما مردم مشتاق است بنیم کی و ماغ آزرده ها را معطر می کند و عذر یکه
در خصوص عدم ارسال مبلغ تنخواه در عرضی نوشته بودید بجا بنود خوشا زیرکی در ضیافت دوستان شفیق بصرف ایام
رفتن شکوه آباد خانه خراب هم خاری در دل می شکست الحمد لله که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه این که روز غره شعبان
غلام حسن خانصاحب جد تاج الدین حسین خان صاحب برحمت الهی پیوستند اگرچه از مدتی آفتاب لب بام بوده الحین جون
همه صاحبان ماتمی بعمل آورده اند شما نیز خطی متضمن این تعزیت بجدت خانصاحب نوشته ارسال دارید که رسم دنیا همین است
و عذر بیخبری خود نیز ازین واقعه بنویسید تمام شد این مطلب بیشتر نوشته بودم که مادر حسن با بای قبله و کعبه مع فرزندان احمال و
انتقال خانگی در حویلی نو تعمیر اقامت کرفته و خبر است که زوجه میر عبد الله نیز بما نجا برود و خواجه عبد الله هم شاید بما نجا رفته بود
حالا حقیقت حال برین منوال است که هفته اینها با شتیاق عمارت نو و طمع هوای خوش در انجا مانده بعد پنج شش روز که برای
دو روز برای فرستادن کشتی نیاز خضر بکنار دریا خرد و کلان انجا آمدند بعد حصول فراغت ازین مهم والده میان کمو
با اولاد امجاد خود بجای خود مراجعت نمود و دیگران خود را از رفاقت شان دزدیدند گفتند که ما مجوریم آن مکان مثل ما
نمی چسپید تا وقتیکه آنجا خانها جدا جدا طیار نشود ما حویلی را نمیکذاریم قبله و کعبه ازین حرف تر آمده گفتند که خوشت همین جا باشید
بعد ایام بارش عمارت مختصری برای خود میسازم این قدر مبلغ از کجا بیارم که برای هر یکی جداگانه عمارتی تعمیر کنیم احمال
بعد برشکال باید دید بالفعل خود تنها والده میان کمو مع فرزندان آنجاست و دیگر وضع و شریف از اثاث و غیره احمال
کوچک و بزرگ همین جا می باشند مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر یافتن جمیع امکنه کرایه برشکال متصور است آنجا
بروند روزی نواب شمس الدوله بهادر در خلوت گفتند که برای خدا زود تر بما نجا بروید زیرا که طبیعت همدو در حیا نوهم
مبادا بخاطر بکذرد که ایشان خود در شهری باشند انجا هم سیر کاهی ساخته اند که کاه کاهی مع رفقا و عیال انجا آمده
یکدو روز بسر می برند و از شخصی نقل کردند که بیچاره حویلی ساخته بود لیکن هنوز از باعث خوست ساعت که نجومی برای
منع کرده بود در شهر متوقف شده اند قسمتی او روزی سواری از انطرف گذشت آن مکان را خالی از آدمی دیده پرسیدند
که این خانه را که ساخته است مردم عرض کردند فلانی بما نوقت مسکین را برطرف کردند قبله و کعبه بمجرد استماع
این حکایت فردای آن روز رونق افزای باغ شدند و شب و روز بما نجا بسر میشود دیگر آنکه آقا صاحبان شفقت فرمان
از سه چهار روز جواب خط سابق شما نوشته نزد من فرستاده بودند و رلف همین کاغذ میرسد این بار رسید آن

باید نوشت لیکن کاغذ قدری طویل و عریض باشد برقعه وا کتفا نباید ورزید برای من پارچه کوچکی کافی است وگرنه کنکاشی
بخیر و عافیت اند لیکن از بیکاری فرزند دلبند خود خیلی مشوش می باشند باید دید چه می شود در سرنامهٔ عرضی لفظ غلام خواجه امام الدین
بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق ازین برای یاران لفظها بود حالا گفتن چه فائده زیاده خیریت رقعه ۸۰
منشی حریری مرتب و لودعی سحبان منزلت سلمکم الله تعالی بعد آرزوی ملاقات مخفی نماند که امروز پنجم شهر حال است صحیفه محبت طراز
رسیده جهان جهان نشاط باین مشتاق ارزانی داشت بر عنوان مکتوب شما مرقوم بود که شاید خطبه دیوان نرسیده
والا باترجمه میرسید انچه گمان برده اید مقرون بصحت است اگر بداعی منتظر میرسید ترجمه ان نوشته می فرستادم معلوم شد
که خط مشتمل بر خطبه در ڈاک فرستاده بودید باید دست آدمی که باین طرف می آمد سپرده اید اگر در ڈاک داده اید نرسیدنش دلیل قطعی
بر تلف شدن است یا غالب شدن سهو بر متصدیان ڈاک در هر دو صورت ازان مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آمد
کبها رسیده بود و جوابش نوشته شده بود و اگر تفویض شخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد ازین خواهد رسید متحمل که آن مرد
بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف ورزیده یا در راه کدام مانعی پیش آمده المختصر هر گاه خطبه بفقیر میرسید ترجمه اش بخدمت خواهد
تمام شد این مطلب آدم بر گفتگوی دیگر خطی که ملفوف خط خانگی خانصاحب و قبله میر انشاء الله خانصاحب فرستاده ام و بصاحب
نرسیده نرسیدنش از مجبوریهاست سرنوشت این است که خانصاحب روزیکه من این خط بخدمت شان رسانیده ام دو خط
نوشته بودند یکی متضمن احوال خود که هر روز می نویسند و آنرا در ڈاک سپرده بودند و دومین مشتمل بر هنڈوی پنجاه روپیه بدکان
مهاجن فرستاده از اتفاقات عباد الله خانسامان خانصاحب خط فقیر را در خط هنڈوی ملفوف کرده که باحتیاط تمام برسد
یا سهو واقع شد چون قاعدهٔ فرقهٔ مهاجن است که خط هنڈوی بهار اکبدجمع شدن روانه می نمایند یک هنڈوی را زود تر روانه
نمی سازند ازینجهت سه چهار روز بدکان مهاجن ماند در چهار روز هرکارهٔ مهاجن بلکهنو رسید و آنجا رسیده خدا داند که مهاجن
چه وقت باکرم علی خانصاحب بدرزن خانصاحب خبر کرد بالجمله اکرم علی خانصاحب خط مذکور به برخوردار کامگار میر محمد تقی خان سپرده ام
اگر فرستاده باشند فبها المطلوب والا عذر بخش را در حویلی اسمعیل گنج فرستاده باید طلبید و دیروز هم خطی در لفف خط خانصاحب
فرستاده ام آنرا هم برخوردار خواهند رسانید یا صاحب خود بطلبند رقعه ۸۱ منشی بلاغت نشان نخلبند بوستان عبارات
براعت توامان سلمکم الله تعالی بعد آرزوی ملاقات شریف و تصور خوابهای خوش در شب مهتاب بالای بام و حظ بردن
از قلیان آلوش خواجه وزیر خانصاحب و ام المطهم واضح باد که دیروز هر دو رقعه طبع زاد صاحب ملاحظه نموده با ترجمه بازدید
دو نشین در رقعه خودم پیچین در لفف خط خانگی خانصاحب و قبله میر انشاء الله خانصاحب روانه نمودم اغلب که یکروز پیش ازین
این خط بخدمت برسد یا اینکه از سبب بعد مسافت مکان خانصاحب از نخاس در رسیدن آن دیر بکشد پیر و زینیاز نامه بخدمت
والد ماجد صاحب نوشته فرستاده شد باین صورت که خط در ڈاک انگریزی روانه شده نزد دیوانصاحب خواهد رسید
ایشان بقاضی صاحب خواهند رسانید اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفهٔ شما دمبدم یاد می کنم و می خندم بقاضی صاحب
هم آن لطیفه را اگر اجازت بدهید بنویسم احوال لشکر این است که هنوز جائیکه هست هست کوچ نشنیده نمی شود شاید
تا آخر ماه ربیع الثانی بلکهنو متوجه شوند این قدر هست که ازین زمین بفاصله یک کروه پیشتر رفته خیمه می زنند زیرا که

رقعه ۸۰

رقعه ۸۱

زیرا که در انجا از باعث مقامات قدری عفونت در هوا هم رسیده است لوایان این ضلع هم در لشکر آمده اند عجب صورتی و طرفه خواندنی دارند لیکن این قدر هست که طرز خواندن و پوشاک لکهنو و کرپیت صورت باختیار خدا است برشهر موقوف نیست همه زنها در خواندن بلا بر سر غزلهای فقیر می آرند زیاده خیریت رقعه ۸۲ افصح الفصحا و اغرب الغربا سلمکم الله تعالی بعد دعای طول عمر مخفی نماند که در یغه النشاط یعنی مکتوب دلنواز شما در سلطان که بفاصله پنجاه کروه از لکهنو کنار رهر کومتی واقع است رسیده فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رقعه که در لف آن بوده است با ترجمه در همین کاغذ ملفوف است ملاحظه باید کرد لیکن این بار اندکی غور و دران ضرور است چرا که من از سبب تنگی جا ترجمهٔ الفاظ زیر آن نکرده ام شما خود نام خدا صاحب فهم رسا هستید در اصل رقعه نظر نموده لفظی را که از آن مسموع صاحب بنا شده و معنی آن نفهمید در همین کاغذ الفاظ ترجمه را دیده حالی خود بکنید و آن عبارت را با انتظام درست نمایید و نیز بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب می دانند و در رقعهای دیگر هم ترجمهٔ آن نگارش پذیرفته از قلم تحریر حالا بعنایت ایزدی شما آن حال نداریدکه لفظ لفظ را بشما بفهانم الاقل مکلفیه الاشارة صاحب بجای خود وقت فرصت ترجمه رقعها را مطالعه نمایید بیشتر خود بخود دریافت خواهد شد و هر چه از باعث سهو من در تحریر یا عمدا شدن خطا بسبب دیگر نخواهید فهمید من نشان خواهم داد مسوده که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام زود نوشته باید فرستاد و مضمون خط قاضی صاحب دریافت شد بر یک فقره که در خط صاحب بود بسیار خندیدم این را نیز بطیبت می گویند و همین جان تحریر است صد آفرین احوال لشکر این است که پریروز بستم شهر جمال از کومتی عبور واقع شد و انطرف جمعهاز دهنه خبر با موافق زبانهای متعدد مختلف است بعضی بر انند که پنجم ربیع الثانی داخل لکهنو می شوند و بندی برین که ابر طرف امامباغ کلان روبالهٔ آباد برای شکار کوچ خواهد شد و پاره چنین می گویند که بدلمو و بریلی که از لکهنو بفاصله سه منزل دارد میروند و نیز خبر است مخفی که یکم فیض آبادی که چاق شده بود باز بیمار شد و اهل عیادت هما نجا میروند و الله اعلم بالغیب هر چه از قلم قدرت ترشح شده جلوه ظهور خواهد داد و تازه این است که پیش پریروز جناب عالی بیشت سرنهیه حضور پر نور در سلطان پور از کومتی عبور نموده اشرف علی خان داروغه راقم تصویه را برای وانمودن این پیغام بحضور معلی فرستادند که حضور درین سفر با وجود کثرت مقامات در فیض آباد بنده را باد نفرموده و میر اکبر علی را هم نفرستادند حالا هر روز که مرضی مبارک باشد شرف اندوز شوم ملازمان والا فرمودند که مالک خانه را برای آمدن باد در خانه حاجت باجازت کسی نیست هر گاه طبیعت رخصت دهد خانه خانهٔ صاحب است بعد ازان میر اکبر علی بوقت معین پیش جناب عالی رفت اول تبسم شوم فرمودند که من کاهی تسلط هم در اوتاق حضور نخواهم رفت زیرا که درین مدت سفر کاهی ما را یاد نکردند و در فیض آباد شما را هم نفرستادند خلاصه بعد قال و مقال چنین قرار یافت که فردا اسعاف پس فردا از انجا که سوار می شوم راست بخط مستقیم در خیمه حضور می آیم چنانچه دیروز موافق وعده تشریف آوردند و تماشای کبوتر جلد معقول و اختلاط دلخواه بود چون این بار بطائفها همراه لشکر نیامده اند چهاچوکی [illegible] ازان بکار آمده بود رقعه ۸۳ خواجهٔ امامی صاحب سلمکم الله تعالی از یک سال دایر کوچک میرا[illegible] رقعه ۸۲

که برای خدا یکبار مرا هم همراه خود در میله سورج کند باید ببرد و من هم وعده کرده بودم که انشاء الله العزیز این بار شما را می برم
برای همین بشما گفته بودم که بجناب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل دیگر بطلبید والا برای ما مردم یک فیل و یک میانه کافی بود
بالجمله و برین ایام که میله نزدیک شده بود آدم او می آمد و دو سه روز پیش ازین که برای عیادت میر خان مزبور رفته بودم
باز همین قصه بود و از سر نو وعده شد پریروز تا شام هیچ خللی در رفتن واقع نبود دفعتاً واحدةً این سانحه در پیش شد من تا نوش
بصاحب نگفتم که اصلا حرف میله بهوا هم بزبان نباید آورد شما هم گفتید که هرگز غلط هم از زبان بر نمی آید صورت این است که گفتن
از روز یکه وارد لکهنؤ بودم کاهی بسر شما و امیر المومنین علیه السلام که صورت میلهای لکهنؤ ندیده بودم از روی که مولوی
عبد القادر خان و رفقای ایشان وارد این شهر شدند و من چسپان شدند یکبار برای دو گهری وقت عصر در میله
آنهون و یکروز بر تالاب میان فتح علی رفته بودم و این همه گردشها یعنی بمیله هنومان و سورج کند و کنار گومتی
که اتفاق رفتن شد از دولت عمو صاحب شما خواجه امیر خان سلمه الله تعالی و والد ماجد شماست که همیشه مرا ترغیب میله و طعن
کاهل و جود بها داده بر سر آن آوردند که من هم در هر میله شهر یک این صاحبان می شدم و ایشان هر دو صاحب تابع
رای مرزا متمثل بودند شادران روزها صغیر بودید و در صحبت مادر دم کم می نشستید الحاصل آن بسره که مشتاق میله است از درد
خود را پیش من رسانیده شب هم همین جا بود مجبوراً بنجهت که تنها همراه این طفل رفته چه خواهم کرد آغا صاحبان را که فیل
بحر ارفته است راضی بسواری جوپالا ساخته ام هر دو بزرگ بایس خاطر من زر خرچ کرده جوپالا را از خانه یک سوداگر شهر
طلبیده اجوره کهاران را پیش خود داده اند و تاج الدین حسین خان عذر در پیش کردند و این بهانه نیست راست است
و این را هم خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل بتقدیر الهی هستند در بندین چیزها نیستند می دانند که کسی که رفت بازنمی آید بس این
حرکات برای چه لیکن از زبان مردم رهائی نمی شود و زبان مطعون می سازند و شما بفضل الهی میلها دیده اید و غاشیا
کرده اید و سوای این بیشتر هم تجربه پر رو عمو میر فقید مثل دیگر بچها کاهی بی اختیار نبوده اید روح شما روح آدم نبود سالها
بلکه از دو هم چند قدم بیشتر باشد که من بایس خاطر این طفل که از دیر روز بگردن من چسپیده است میروم و آقا صاحبان بایس خاطر
من تمام شد این مطلب انشاء الله العزیز وقت عصر من هم می آیم رقعه ۸۴ خواجه خانقاه فهم رسا و سجاده نشین ارباب
عقل و ذکا سلمه الله تعالی بعد تمنای ملاقات شریف مخفی نماند که بتاریخ یازدهم شهر حال روز دوشنبه نوشته الفقیر
دو مسودهٔ مرقوم هشتم شهر مذکور و دیروز که دوازدهم و روز سه شنبه بود صحیفهٔ دیگر مرقوم ششم باد و مسودهٔ دیگر هر دو بزبان
رسیده مسرور ساخت خواسته بودم که هر چهار مسوده را ترجمه نموده بفرستم لیکن دیروز صاحب عالم بهادر بسیر فیض آباد
تشریف بردند فقیر هم در رکاب بودم ازین جهت فرصت آن نشد که دست بقلم زنم امروز دو مسودهٔ فارسی ترجمه
نموده درین لفافه بجنابم مرقوم داشتم دیگر که مانی نماند فردا یا پس فردا خواهم دید نوشته بودید که فریب پانزده خط فرستادم
ازینکه در راه ضائع شوند مجبورم چرا نم که چه خاک بر سر خود بریزم صورت این است که من این معامله را می فهمم صلا
در تحریر شمار القصور نسبت نمی توانم کرد همین است که هر کارهای ذاکی هر سانیده اند و این چه حرف است خاک بر فرق
دشمنان خود بریزید سر شمار امن قابل تاج جواهر نگار میدانم دیگر اینکه من از یخا خطی بخواجه امیر خان صاحب نوشته در ذاکی

در ڈاک انگریزی فرستاده بودم و بروز جواب هم آمد از خط مذکور دریافت شد که شاه علی در کالپی است امیر صاحب
بر حال او رحم آورده شاه بر چند کس را با خود متفق ساخته بطور خنده چهار روپیه ماهانه مقرر کرده اند و اراده دارند که بصیر الدوله
هم سفارش کنند و احوال لشکر برین نهاست که زبانی چوبدار صاحب کلان دریافت شد که در روز سه روز کوچ بلکهنو
میشود و رقعه آغا صادق صاحب متضمون بود که پس فردا کوچ بلکهنو است و الله اعلم بالصواب لیکن امیدم نمی
حالا سوای لکهنو بهیچ طرف کوچ نخواهد شد اگرچه یاران تعریف زمین فیض آباد بسیاری کنند لیکن بیت الغزلی
لکهنو را به از عمارت زرنگار فیض آباد میدانم و در وقتی که این اباد بود و لکهنو ویرانه بازهم لکهنو را پسندیده ام کیا کی

رقعه ۵ این شهر را می ستایند شنوندار ندزیاده چه رقعه ۵ سراپا خواجگان عالی شان خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی
بعد اشتیاق نهاد واضح باد که امروز که بستم شهر حال است بعنایت الهی بداؤد پور کوچ شش کروهی بطرف لکهنو اتفاق
افتاد و چنین قرار یافته که از بخارا در شش روز بلکهنو برسیم امروز جمعه است از فردا که شنبه است شش روز حساب بکرد
اگر خدا راست آرد در پنجشنبه آنجا خواهیم بود مرضی جناب عالی بود که کوچ نکنند صاحب کلان بباس خاطر کوچ خود شش

رقعه ۶ تعجیل کرد و ضد اجزای خیرش داد رقعه ۶ نهال بوستان شرف و جلالت نضر کم الله تعالی امروز بخدمت آغا صاحبان
آغا صاحبان احوال شادی همشیره خواجه قمرالدین نوشته شد چون مجمع بسیار کم است ایشان بطیب خاطر تشریف خواهند برد
لیکن بروز پنجشنبه رفتن صاحب بخدمت ایشان ضرور است خلاصه من هم تا فردا می ایم بطوریکه مناسب میدانم عمل می آرم

رقعه ۷ وشاه گردی نو مسلم بیچکاردری سند که تانک شاهی سه جزو اخیر چار شربت نزدمن رسانیده بود فردا ازرسیدم باید گرفت
رقعه ۷ زنده کن نام سند و نظامی خواجه امامی سلمه الله تعالی دو روپیه و دو لفافه نزد آن معدن فضل و کمال بیاید
گرفته یک روپیه در عوض خود که برای آن هر دو مثل تازه وارد مسافر راه مکه آورده بود دیگر بدو یک دیگر بمرزا محمد سمیع
برسانید و امروز بعد عصر وقتیکه دو گهری روز باقی نماند هزار کار را گذاشته در دالان بامین یا نزد یک بدرخت انجیر بنشیند
بنشیند هرگاه خیرات علی نامی خدمتگار صفدر الدوله بهادر که صاحب هم او را بخوبی می شناسند بیاید یک لفافه از این دو لفافه
که عبارتش عربی است بنامبرده بدهید و بگویید که در کهنر کی اشرف آباد داخل شده خانه حکیم میر صادق برسید
در خانه حکیم مزبور خانه مولوی غلام ضامن صاحب را دریافت نموده این لفافه را بدست مولوی صاحب مدوح
بدهد هرچه در جواب بگویند آمده بخدمت ما گزارش دهد صاحب لازم است که از دو گهری روز باقی مانده تا وقتیکه
تاریکی زمین و آسمان را نگیرد و خوب احتیاج توشه بصر هر دو جانب باغات چراغ مشتعل نسازند هرگز

در این عرصه یقین است که نامبرده موافق قرارداد خود کوشش و شدت اضطرابی که دارد خواهد آمد و لفافه فارسی را
پیش خود بگذارید هرگاه آمد که بدصدای هیچدان بجز از مقامات که بزعم خود خوش آواز دعازم فرخ آباد توقع خواهش خود
برای تحصیل زر است باید تفویض او باید نمود و هم بگوش عموصاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی بخانه صاحب عالم
بیش از وقوع این امر پیش کسی بزبان نباید آورد زیرا که این مردم قاعده دارند که خبرها را شنیده جا بجا بمجالس انتشار
میدهند مبادا اقال قال جاسوسی بگوش رئیس برساند و موجب تکدر خاطر نارکش شود و اگر بخدمت قبله و کعبه هم

این خبر عرض کرده باشند امروز این قدر باز عرض بکنید که برزبان نیاید هر چند میدانم که بر منع کردن ما موقوف نیست
خود بخود کسی نخواهید گفت لیکن چون از قبیل اسرار نیست شاید بمقتضای بشریت در عالم اختلاط بزبان آید پس اگر کاری
از خیری بهتر است رقعه ۸۸ نیز اوج اقبال مندی خواجه امام الدین خان سمرقندی دریافت نماید که دیروز رقعه ۸۸
وقت شام بهچو یک رقعه و یک کاغذ زین بهر چند کس در مقدمه رمز که امانت نزد لطفی بکم بود آورده چون شما را
آنجا نیافت نزد عمو صاحب شما گذاشته رفت یقین که شب بلاحظ شما در آمده باشد معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید ضرورتی
داعی شان باشد والا عادت شما نیست که جایی بروید و من امروز دو امای دیگر شروع کرده ام چهار روز این را هم می تالم
بعد ازین آنجا آمده بنای آمدن خانصاحب شفق می گزارم و فردا و حضور پر نور مجلس تعزیت امام علیه السلام است مطبخی
ارشاد شده بود که بخواجه امامی بنویسید که فردا باهر دو برادر خود چار کهڑی روز برآمده اینجا برسند عرض کردم که خواجه امامی
درین مجلسها کم میروند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تعزیت سید الشهدا حاضر نشود و دو خانه ما قاعده نیست که
کسی بست اصحاب بکند فهم خواجه امامی این همه تعصب نه ارد و اگر کسی بدبگوید بدبهم نمیرند چرا که ایشان کار باجناب امام علیه السلام
دارند اگر کسی بد خواهد گفت بنرای خود را خواهد یافت یقین که مرد با لیاقت این حرکت نخواهد کرد که علی رؤس الاشهاد
تبرا کنند و از آدم رذیل مقام شکوه هم نیست بهر صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسلهٔ قال و مقال با حضور
حالا بشنوید که فردا بهر دو فیل و دیگر سواریها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان وغیره خواهد رفت درین صورت
هیچ سواری خالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما و خواجه عبد الصمد بحکمه در میانه باشنید و خواجه اسمعیل خان را
بالای اسپ عمو صاحب سوار کرده چار کهڑی روز برآمده اینجا برسید آخر روز از اینجا هر سه برادر بالای فیل خواهید رفت
فردا بهر صورت آمدن ضرور است زیرا که حضرت خود فرموده اند در نیامدن گمان تعصب خواهند برد و سوای این مکروه
که در مجلس رقص باید آمد در تعزیت کناره باید کرد رقعه ۸۹ رقعه دیروزه شما خواب بود لیکن بخت سعید و طالع رقعه ۸۹
حمید می غلط بوده است ازین جهت که بخت موصوف است و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف است و حمید
صفت آن و ضابطه نیست که صفت و موصوف را یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که آنجا بخت سعید من صحت دارد
و طالع حمید من نیز و در عربی قاعده این است که هر گاه صفت و موصوف را می خواهند که مضاف بچیزی نمایند موصوف
را مضاف ساخته صفت را بعد ازان ذکری کنند و الف لام تعریف بر صفت می افزایند مانند بخت السعید و طالع الحمید
و الف و لام بر صفت برای انست که در صفت و موصوف مطابقت ضرور است چنانچه در بخت صفت و موصوف
شما هم خواهید یافت درین مقام هر گاه بخت مضاف شد بضمیر متکلم ظاهر است که از قید نکره برآمده معرفه شد پس صفت را
بمتابعت موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تعریف بران زیاده کردند این مقدمه را بخوبی ذهن نشین ساخته
آینده در تحریر رعایت آن می کرده باشید و کاری که شروع کرده اید آنرا بخوبی باتمام رسانید دیگر انکه فردا شما هر سه برادر
از دو کهڑی شب بیدار شوع و زحمت پوشیده نماز گزارده بنشینید من دم صبح آنجا خواهم رسید و شما را سوار کرده منتظار رقعه ۹۰
سواری حضور که بعد یک لمحه خواهد آمد خواهم بود رقعه ۹۰ آنروز که گوشت گوسفند برای وزیر فرستاده بودم

بودم غرض من نبوده است که این چیز کمیاب و نعمت عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک نیم آسار گوشت یکی دو تولچه روغن بود و با وجود قلت روغن این قدر چرب بود که باقی آسار از نیم سیر روغن هم زیاده دارد و همین گزارش باید کرد و دیروز نثار علی آمن بود گفت خواجه حسین سه پاو آرد و یک فلوس نقد هر روز میدهند دیگر و پیسه کی هر دو حبشی غلام پدرم ماه بماه میرسانیدند از باعث وصول نشدن تنخواه شان ان هم نمیرسد و سوای این یک کس که به از جای نمی آید بر احوال بیچاره دلم کباب شد آخر رقعه بعیان اکرام احمد خانصاحب نوشته دادم پنجروپیه دادند خدا جزای خیر دهد مقدر را چه باید کرد مادرش خود بخود تیشه بپای خود زد والا قبله و کعبه چقدر پرورش او مرکوز خاطر داشتند بالجمله دیروز غزل دیگر گفته شده است **غزل** دو نسخ نوشته زوال پیر شیرازیست

بچانه به ازین اگر این خانه خداست — پیدا نشان ناقه نه واز هزار سال — ربطی میان کوس من و نقاره در است
قربان عدل ایزد پاکم که جا بجا — خلق از غمت هلاک شد و تهم قضاست — سوزن بروں میار مسیحا که تا ابد
دست غم کسی بگریبانم آشناست — ای تیغ آبدار کسی زود هستی — کز قحط آب کوچه او رشک کربلاست
شاید ز کوچه خم زلفت گذار کرد — بوی هزار نافه ختن همره صباست — گر خون دیده ریزی و گر لخت دل **قتیل**
تنگ آمدم ز دست تو آه این چه جراحت — **رقعه ۹۱** معلوم نیست که مسوده کوشت آهو که نوشته بود دیدید و یا بردید یا همین جا فراموش کردید و جناب قبله و کعبه امروز بخانه نصیر الدوله بهادر رفته بود مذیانه هر کار تشریف آنجا میبرند عرضی میر منو صاحب باید داد تکفل این مهم تفویض همت صاحب است و در مقدمه دعوت خانصاحب کردیم و گفتگو طی نشده باشد امر وز طی باید کرد و هر چه جواب حاصل شود باید نوشت که بعد ازان روزی قرار داده آید و من با زنیه چار روزه وای بست که از شخصی من نشان داده پرل رنج است بعد مالیدن و بریدن گزنده نیست استعمال خواهم نمود و مقدمات شجره الامانی هر قدر که خوانده اید از اول تا آخر بطور خود و بیکاری ملاحظه باید کرد دیروز آخر شب که چشم واشد این غزل بخاطر رسید **غزل** منم که ناله برغان کاشمر آموزم + بروی خاک بسمل طپیدن آموزم + نخست بسکه دشمن جان دل خودم هردم + جفای تازه بآن چشم پرفن آموزم + عجب مدار زبیتابی من شیدا + که طرز خفتن خود را بدامن آموزم + بخشت تکیه ملک حجاز را بخرد + بشیخ کعبه چو دین برهمن آموزم + چنان بلا طلب افتاده ام بعادی عشق + که سوی برق دویدن بخرمن آموزم + ابل بگرد مریضی دگر مگرد اکرد + بابل تعزیه اندازشیون آموزم + **قتیل**
ارقم آن نشتر نگاه مرام + کشودن رگ جانرا برگ زن آموزم + **رقعه ۹۲** نوشته اید که این شعر بوستان سعدی لفظ چه دارد شعر کرچه شاطر بود و خوش بجنگ + چه زند پیش باز روئین چنگ + صورت این است که این شعر شعر سعدیست لیکن در بوستان نیست بلکه در کلستان زیرا که هرگز بوستان وزین وزن نیست بلکه وزنش این است فعولن فعولن فعولن فعول بیت اولش همین است شعر نامه جهاندار جان آفرین + یکی سخن بزبان آفرین + معلوم می شود که اتفاق خواندن بوستان در طفولیت نیفتاده اگر یک بیت هم ازان بگوش شما میرسید فوراً میشناسید که نظم است نثر نیست هر کس این قدر مغالطه رو نمیدهد زیرا که کتابهای نظم سوای دیوان شاعر که قصیده و رباعی و مخمس و مسدس و مسمط دارد دنبال است مثنوی می شود یا مثنوی از ابتدا تا انتها در یک بحر واقع می شود و در شعرهای مختلف الوزن می آید بهیر صورت این شعر که در گلستان است

اول صرع ثانی آن هم فارسی مکسور واقع شده و که بمعنی استفهام می آید نه چه بروزن مه و قیاسش این است که هر جنس خرما در شبک جالاک است لیکن پیش بازیه طاقت دارد و کجا رود تواند زد و جناب قبله و کعبه یکدیگر دیدن نیز هم معنی این شعر نبوده بود مدلکن نه در مقام خوبی این معنی بلکه از روی تسخر ملاهای مکتبی میگفتند که بعضی ملاها این شعر را این طور می خواندند من و پدر بیان را فراموش کرده بودم بخیال رسید که شاید کدام شعر بوستان تشمیر بن لفظا باشند که من نخوانده ام ازین شعر دریافت شد که لفظ یه یعنی دیگر صحیح و آنچه منظور صاحب است ازین لفظ برنمی آید بالجمله چون شما به تفصیل دارید فقره دیگر تحریر نموده بفرستید و برای تقدمه معلوم هر گاه من می آیم تجویز نمی کنم دیگر آنکه عرضی میر منشی صاحب را بفرستید و کعبه باید که زود تر نصیر الدوله بهادر برسانند و جواب عرضی من اگر زود جواب نصیر الدوله بهادر رفته باشند که خبر انتظار جواب کشم و اگر هنوز نه رسیده باشد چندی در وستادن آن توقف باید کرد که من فردا بکانپور میروم هر گاه از انجا برمی گردم مصدع خواهم شد بنابر اطلاع همین وقت نوشته شد ازین اندیشه که مبادا فردا احباب قبله و کعبه سوار شوند و عرضی بصاحبزاده برسانند و طرف ثانی از تعلقات بحضور بفرستند و از انجا دستخط شریف بیاید و صاحب عرضی مطلب کرده دو واسطه از نبودن او خجالتها بکشند و بردن عرضی موجب چیک زنی مردم شود

رقعه ۹۳ احوال مشاعره بمنوال است که چون روزهای موسم زمستان کم عمر است و تا فارغ شدن مردم از طعام و طی کردن مسافت تا انجا و انتقاد دیوان صحبت سیه بهری نزند ازین جهت صحبت دیروزه نصف شب کشید جا بجا دروازها بسته شده بود حجره را باوصف خوشگوئی بدستور نبوده است تمام جسم بیمار کی ایشان رخنه داشت و آواز را هم کسی نمی شنید لیکن من و خدا گواه خوب گفته بودند و احوال آن کس و ما معلوم شد شما را باین هر زه جانبازیها کار است آینده که بیاید حرف نباید زد اینها عادت حرف زدن با اهل بازار دارند این مادر قحبه را اول عمومی شما بعد ازان پدر شما باین پایه رسانیدند که حالا گریه می فشیند دیگر اینکه بندگی صاحب بخدمت آقا صاحبان رسانیده شد نصیحت می شود اگر شب هم ایشان همین جا بیایند کفتم باید دید خلاصه وعده درمیان نیست آمدن و نیامدن موقوف بر طبیعت صاحب است دیگر آنکه آقا صاحبان را فرمان برای کرفتن تصنیف شما در فارسی است علیحده داده اند بدست بچه بفرستید

رقعه ۹۴ دیروز طرف عصر رستم رفعه ای آورده بود چون آنوقت صاحب در تشریف بودند و یکدو کار دیگر متعلق او بوده است حواله کدام زن خدمتکاری کرده فت زن مذکوره آنرا برینک صاحب گذاشت معلوم شد که از انجا کدام پچه برداشته برده و بمطالعه نرسیده خلاصه تحریر این بود که پریروز رقعه که صاف صاف نوشته بودید عبارتش خیلی چست و درست و لایق بود و اصلاح صاحب مسوده معاوده نیز دیده شد هزار آفرین بر دین و قاد و سلامت طبع و استقامت سلیقه شما کل نهای صاحب همه است بود سوای یک گمان که غلط محض بود و مبنی نسبت آن بسید علی زیرا که میر مزبور باین منصب نمی تواند رسید و اگر برسد هم از قدرت الهی چه بعید لیکن بالفعل خود آرزوی او باین مقام نمی تواند رسید حالا مفصل شنوید که این مسوده را لاله امرت لال درست کرده اصلاح از من کرفته بودند من بعد فتوه برای ملاحظه فرستادند من بایشان نوشتم که این مسوده صاف شده را پیش خود نگاه داشته ام صاحب چون منقول عنه پیش خود دارند بر کاغذ دیگر نقل آن بردارند من بعد بخاطر رسید که امتحان قوت

BRITISH LIBRARY

قوت قلم شما باید کرد پس بی تامل نزد شما میفرستادم لیک سطری اگر بانته که دخیل صاحب میبجا بود و خصوص این فقره که از ملک محمد نگار
نمار بخصوصه قدر خوب آمد است هر لی سروپای تمهید است لامحالی گویان بر خود میدید و این فقره هم لائق مرصاحت و سرخه
نظام اعجاز و بخش خنجر لی نور سلطنت را منور ساخته و بجای نقطه صنعا نقطه سیاه قدر خوب نوشته اید این یک نقطه برابر هزار
نقطه بلکه هزار فقره است شما می دانید که من با کسی خاطر کسی محو ظ ندارم میبت آدم را ما ندانم در روی او سیکذارم و دین مقام صبر
و تحمل ندارم من خود این مسوده را دو بار بعد از آن شکر ایزدی بجا آوردم شما هم شکر بسیاری ادا کنید لیکن این قدر نه فرد شما شد
بلکه خود را نادان محض و طفل مکتب دانسته عرق ریز بها باید کرد تا بمقامی برسد امروز خاطر ما از طرف شما مطمئن شد و نقطه
درست نیامده بود آن نقطه نقطه صباحت مسوده نزد شما می رسد ملاحظه باید نمود و دیگر فقرا هم که نوشته اید پاکیزه بود مرقوم
صرف می کنند بسا مفت مفت این دو لیتهارا می برید این شیوه شیوه قطاع الطریق است **رقعه ۹۵** خواجه امامی صاحب سلمکم الله
شخص اصلاح شما بر مسوده معلوم شد خیلی مستعد شما شش است شما نیز او را بخوبی میشناسید از مخالفان نیست از زمره خیر خواهان
ما و شماست مرد لیست بسیار قابل و صاحب فهم درست سوای آن محض اول که مسوده اش را اصلاح کرده اید خلاصه جدیدی
تحریر نموده من داده فرستاده است که نزد خواجه صاحب بفرستید که این را هم اصلاح بکنند حالا من شما میگویم که این مسوده را
خوانده بی تامل مقابل روان بکنید اندیشه نباید کرد این مرد را استحان شما منظور است باجازت من هر چه
من بگویم بکنید و همین مخلص امروزی می خواست که مسوده اصلاح شده را برای نقل بگیرد من برای این که
سیاه اطراف نانی نشنود و تالی در دلش راه یابد نداد م لیکن این عزیز خود خواهش کرده است مضایقه ندارد و صاحب مسوده
اول هم از دوستان صاحب است اگر می بینید خوش میشود لیکن باین صورت چه ضرور که از نه کار بگیرد باشد و مسوده اصلاح
شده بنام مصلح دفعه با و برسد تمام شد الیوم لفظ نگو نگو فی خلقی و از سکت الی امرت لال فقره اخیر مسئله الی الیوم بی صاحب
و ایضا ارسلت نظرا صغرا من الطین لا بل عکم الخواجه و زبر خاصاحب فاسئلن بحوذ هب و بطرف معلوم عند کم و شما و
الیه فان الماء یرد فی الطرف الطینی و یکون منتظرا جون این مسوده را نوشته است شما در بین طرف مدینه
که بجوار خانه امرت لال بر گردد اصلاح بکنید و حوالی بجوز نمایند مفت بسته ایم لم تصل مسود تلم الی قد تواصد با من حیث تعلمون و
بتلم رسمی آدابا بجنابکم **رقعه ۹۶** این مسوده را عزیزی پیش من آورده گفت که این را اصلاح کرده بمن بدهید گفتم
من فرصت کجا دارم الحاح بسیاری نموده گفت که یکی اندشا کردان خود بگوئید که درست کرده بدهد لهذا نزد شما فرستاده
باید که از البطور خود هر جا هر چه در خاطر بگذرد نوشته درست بکنید من از املاحظه خواهم کرد هر جا که تحریر صاحب مرا خوش آید
آنرا نگاه خواهم داشت و هر جا که حق بدست طرف ثانی خواهد بود جانب او را خواهم شد و شما را اطلاع خواهم کرد
رقعه ۹۷ در بای لطائف بیرسد بنویسید که دیروز نوشته ام میر رضا علی باید داد و آن کاغذ دیروزه را اگر اصلاح
کرده باشید بفرستید که مالک تقاضا خواهد کرد الیوم جارا لیمهد علی و قال ارسلت الصفحة الیوم سهو التصاحبه بصاحبه جاوی
الی الخواجه امامی و تو طلبنی عنده لا مرقلت لای امر قال لا اعلم لم طلبنی کان ارسل الیهم و اوامر الیهم
عندکم الی الیوم و قلت الغرب عندا و ایضا جاء الیوم مکتوب المولوی میر علی بسیار خوب نوشته

که در اول تحریر این رقعه میر محمد علی ارادهٔ تحاشی نکرده بود مذاین وقت عازم شدند و رقعه را تلویحی ایشان فهمیدم

رقعهٔ ۹۸ کتاب را تمام من خواهد آورد رقعهٔ ۹۸ کاغذ غزلهای من که دیروز بدست خواجه رحمت الله خان فرستاده بودم اگر نوشته باشید حوالهٔ ادام من بکنید والا همین وقت نوشته بفرستید و این جزو اشعار میان هر انجلا و یک تحفه کاغذ سادهٔ

رقعهٔ ۹۹ پیشدستی هم گرفته پیش خود نگاهدارید که بوقت ضرورت خواهم گرفت و خط والد خود نیز که اسمی من بود گرفته بعد مطالعه بشوئید یا بدهید یا هر چه خاطر رسد و عموماً صاحب خود را بگوئید که سه غزل از غزلهای قدیم خواجه رحمت الله خان بدهند

رقعهٔ ۹۹ که در شاهره بخواندند لیکن کمبارخود هم از زبان خواجه صاحب موصوف بشنوند رقعهٔ ۹۹ ازین غزل شما معلوم شد که طبیعت شما سوزون و مناسب فن شعر است لیکن بسیار متوجه این نباید بود چرا که لذت این بی پیر آدمی را از تحصیل علوم شریفه باز میدارد و کم کم گفته باشید مضایقه ندارد و قتیکه فرصتی عربیت بهم خواهد رسید و در صحیح و غلط قوت تمیز پیدا خواهد شد آن وقت تعلیم اسرار این فن هم بعمل خواهد آمد این هر دو خط را حوالهٔ میان امیر محمد کرده آن شب از

رقعهٔ ۱۰۰ مانده آمده بود دندر هر گاه بیاید باید نمود یقین است که برای گرفتن فرمایش مرزا مشل خواهند آمد رقعهٔ ۱۰۰ دو غزل تازه که دیشب اتفاق افتاده و دین کاغذ نوشته شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک مصرعه اش این است مصرعه شکوه بهر چه ازان شوخ پریزاد کنم + در حاشیهٔ دیوان در ردیف میم دیده نوشته باید و ستاد

غزل اول

سر مزار پی سیر لاله زار آمد — طپیدن دل بی خون بکار آمد
نشد چو چشم فراهم کفیل کو بر کفنم — دل ستم زده نالان کوی یار آمد
زاوسر دچو گل شد شگفته جلد گران — مرا گمان که نسیمی ازان دیار آمد
صدای نمی آمد بگوش از بحری — دویده باتر کوی عمو دان نگار آمد
دمی که رفتی و جانم بسر بدان نهالت — چگویم این که چها بر تن نزار آمد
بود بگردن این طفل خون من کمتین — زبکر کریه کنان بسر مزار آمد
قیامت لرزه بر اندام صیان در حشر — بجستجوی قتیل سیاه کار آمد

غزل دوم

بگرد کاچو حبشش از نهفته میدانها — همچو نقش بیکجا ماده آمیدانها
نیست صید بسمل را خصیت طپیدانها — بهر کشتنم باشد این سان چندانها
ازنم کل اندامی پر بین در دیدانها — مرغ روح تا باشش نخواهد پریدانها
در عزای من دارد شق لب گزیدانها

رقعهٔ ۱۰۱ فرد اخطی بعبارت صاف صاف اسمی مولوی میر علی صاحب یکپاس روز برآمده بلکه ازین هم کمتر تردد من افتاد باین مضمون که هر چند آن تحریر که در عرصهٔ سابق بعمل آمد منافی طبع ادب پسند بود لیکن تا وقتی که ناقصان متاع خود را بکاملان نفروشند چگونه از حسن و قبح آن آگاه شوند ازین جهت از جادهٔ ادب انحراف کرده بود امید وار عفو است و فقره چند که در حق این بیچاره چکیده قلم اعجاز رقم بوده است ذخیرهٔ مباهات در مجالس و محافل شد کو بنای آن

رقعهٔ ۱۰۲ بر تفریح اطفال باشد این قدر بعبارت دیگر نوشته اشتیاق خود را باید نوشت رقعهٔ ۱۰۲ شما از پیش خود

رقعهٔ ۱۰۳ رفتن آن طالب العلم همراه والد خود و برگشتن از منزل اول همراه پدر دیگر و مطلب دیگر تراشیده بزبان عربی بنویسید یا از جناب قبله و کعبه بپرسید این برای آن است که تا سیدان من فصل در تحریر واقع نشود رقعهٔ ۱۰۳ امروز

امروز میر محمد علی مسودهٔ خرم بیک آورده بود مذهبا اصلاح غریب کرده اید دل بسیار خوش شد میر مرزبهم خیلی مذهب السیان صاحب بستند و خط اسمی قاضی صاحب میر سید عبدالطالب ممنع نرده مفوف خط خاکی روانه نمایند لیکن دیگری آنرا نه بیند و در میان قلم نقطه خشود که یعنی رضامندیست ملاحظه نمایند غرض من این است که درین لفظ بعد طای نقطه دار واو هم می نویسند یعنی نویسند پس اول در خاو و او به بینند اگر برامد خیر والا در خا و شین نقطه دار باید دید بخاطر عاطر فضل الهی آنست که خدای یکه زنده سخت شد و برای حرب تماخ و کلاب مالیدن امروز شروع کرده ام باید دید خدا این حربه را از استانه شما دور دارد که بد چیزیست

رقعه ۱۰۴ فردا اکپچری باجرا که از اغذیه فصلی هندوستان است برای صاحب خواهد رسید قدری انتظار باید کشید البته یکپاس روز برآمده فرستاده خواهد شد و برانچه کیم باقی قدر شکر فی ضمیر و سودهٔ عربیه اگر نوشته باشید بفرستید

رقعه ۱۰۵ سه خط سربسته و یک خط بی لفافه نزد صاحب میر سید خط بی لفافه ملفوف میر نصیر الدین صاحب اسمی ملازمان شریف و خط فقیر بوده باید خواند و سه خط دیگر را نزد خود گذاشته دو خط که یکی اسمی سوی صاحب علی صاحب است و دوی اسمی میان علی حسین است به بیچو باید داد که بدروازهٔ مولویصاحب ممدوح رسانیده بلای که سر دروازهٔ اطفال را درس میدهد بگوید که یکی برای مولویصاحب است و یک دیگر برای میان علی حسین جناب میرزا صاحب فرستاده اند و اگر بلا بدروازه نباشد بخانهٔ حسین یا بفضل حسین بگوید و اگر انها نباشند بمحلهٔ اصیل الطلبیده بگوید که مرزا قتیل این دو خط داده اند یکی برای میان علی حسین است و یکی برای مولویصاحب لیکن حسین بیک یا حسین بیک نیز تا انجا همراه بیچو باید کرد و قدغن باید کرد که این هر دو خط آنجا رسانیده باز نزد آنصاحب باید دوید و هرگاه دیدند خط میر نصیر الدین صاحب که بنام آقا صاحبان است باو باید داد که رسانیده خود بخانه خود خوش رفته رخت نو برای پوشیدن من بیارد و دو روز دیگر فقیر را معاف باید داشت بعد ازین می آیم و تدبیر آوردن خانصاحبی نیم

رقعه ۱۰۶ محمد جمال با و رچی بحضور عرض کرده بود که در ایام که ملازم نواب ضابطه خان بودم سوای مرغ پلاؤ هیچ نمی یختم همین قسم چند تا با و رچی دیگر که بودند یک یک پلاؤ هر یک می پخت و مقدار هر طعام زیاده از یک نیم آسار بین نبود حکم شد که فردا همین پلاؤ بیزند بجناب قبله و کعبه عرض باید کرد که ازین طعام قسط خود را صبح برای آن قبله خواهم فرستاد و از فضل الهی امیدوارم که چهار گهڑی روز برنیاید که طعام آنجا برسد لیکن باز هم انتظار ضرور است

رقعه ۱۰۷ بیان آقا صاحب که غزلهای تازه دران نوشته شده بخانهٔ آشنای مستعار رفته است لیکن بالای بیاض این همین دو غزل نوشته شده حالا صاحب را می باید که درین هر دو بند نظر کنند بر هر غزلی که من صاد کرده ام آنرا در دیوان نباید نوشت و هر چه خالی از علامت مذکوره باشد بی تامل در هر ردیف بنویسید

رقعه ۱۰۸ این وقت رقعه بخدمت آقا صاحبان که بفرمانوشته تقوی الدین آدم خود نموده ام نامبرده بخدمت شریف می آرد صاحب خود ترنقل این غزلهای تازه بردارید و کاغذ مذکور باز بدهم من بر میگردد آقا صاحبان مکرر سیارند تا وقت نقل کردن غزلها آدم را نباید گذشت که جای بردد دیگر از سوی اینجا این که شب پیر لالا امرت لال بیچاره مرد و امروز موافق عقیدهٔ خود حواله باش کردند بیچاره خیلی در غم پدر خاک غربا بسر می کند من این عزیز را هم بسیار دوست می دارم که از اخلاص کیشان صادق الوداد است فردا من و آقا صاحب ارادهٔ تعزیت داریم اگر اتفاق افتاد از همان راه آمده صاحب را همراه می گیریم اطلاعا نگاشته آمد

رقعه ۱۰۹ خواجه الهی صاحب سلمکم الله تعالی من این وقت از سبب قال و مقالی که آسمان دار دنیی دارد آمد وقت نماز ظهر یا عصر می آیم و اگر همین معامله است مجبورم و از ژالی دیروزه که پیش بیچو است بفت کیله و چهار نارنگی بصحابت رستم اینجا باید فرستاد

وباقی اطفال باید داد کیلد را شما هم بخشید میگویند که کیلد کوچک بکال الاصل خیلی لذیذ میشود و آمده هر چه از این قبیل
باید دمن در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن هستید حاجت باجازت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر چه مطبخ
عوش طعمی خواهد بود حصه من خواهید گذاشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد از دهم برای من خواهید فرستاد یا نگاه خواهید داشت
زیرا که انچه می دانید که مرغوب طبع فقیر است از هر جا که بدست می آید برای من میفرستید و نوید دیگر برای صاحب این است
که مدتی پیش از این چهار دیوان نقیر بخانه میرزا صفر صاحب نقل شده بود از انجمله دو دیوان برای دوستی فرستاده بود و مدتی
دیگر نزد ایشان بود از این دو تا می باقی مانده یک دیوان کم شد و یک دیگر صندوق بوده است که بدست مدتش از بعضی موانع
پر مشکل بر پرورد آن دیوان کم شده انجا می بدست آمد در میان این دیوان بعضی غزلها هست که شما ندارید انشاء الله العزیز فرستاده خواهد شد
علی طلسم در دو سه روز نقل آن باید برداشت زیاده خیریت رقعه ۱۱۰ خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی این وقت آقا صاحب
تکیه میسندر کار است بحضور قبله و کعبه عرض کرده همین وقت تکیه میسند حواله آدم آقا صاحب باید نمود که امشب برات خواهد
اگر چه بکروز اول می بایست که آدم بیاید لیکن بهر طور که باشد همین وقت باید داد رقعه ۱۱۱ امروز از هوای سرد تر سیده دا
در بدن نمالیدم برهنه نشستن خوب دشوار بود لیکن غسل بعد از ین بلای عظیم است دیگر اینکه مثل زنی چهار کلاه بحضور آورده بود
بندگان الله چون میدانند که من این چیزها را دوست نمیدارم از راه لطافت طبع یک کلاه بمن هم مرحمت فرمودند من فراموش
حضور بعد از ادب دانسته کرفتم چون خودم نمی پوشم برای شما نفرستاده هم اگر چه در حق شما هم روا نمیدارم لیکن بهر صورت
نزد شما می رسد خواه بکار خود آرید خواه بکسی بدهید بهتر این است که بکسی بدهید رقعه ۱۱۲ از رقعه دیروزه احوال پرسش شما
دریافت شد همه کم قدران در وقت بهر سیدن نکته نمائی کو بدیروزه باشد با اولاد خود همین حال دارند اگر چه دولت علی
بخت و اتفاق دارد لیکن بظاهر باعث افلاس همین حرکتهای شود و دولتمند زاده با یکه با اولاد خود این شیوه پیش میکیرد
آنها نیز داخل همین جماعه هرزه چانه بی تنک و عار اند بلکه با نیز همین حال دارند که اقربای خود و جمعی کس و چند درخت را کذاشته
جای دیگر نمیروند و بزعم باطل خود خود را به از شهریان میدانند دیگر آنکه دو روپیه سیم بخدمت می آورد یکی بشاه علی ارمان بدهد و یک دیگر
بآن هر دو زن کو باید رسانیدن بهر الفصاحة از شاکردی طلیده بودم گفت در مزه الغرض بهر الفصاحة نشنیده ام و خواجه علی را هم نمیشناسم
هزار بهتان عظیم گفتم در نخاس می شنید گفت خدا داند و جز آن نمیدانم صاحب ابرکاه بهیچ بخدمت بر بسته باید داد تم کار دیگر پیش دارد رقعه ۱۱۳
امروز خط برای میر نصیر الدین محمد صاحب نوشته وقت ظهر یا عصر بدست ادم خود ضرور باید فرستاد که فردا روانه کرده آید مسوده
عربیه هنوز باصلاح نرسیده بعد مطالعه درست نموده فرستاده خواهد شد معلوم نیست که سید حسین خان دیوان را رسانیده
یا نه امروز دو غزل دیگر بخیال رسیده است دیگر آنکه میر محمد علی صاحب احوال مرزا اغرم بیک و سیف الله خدمتکار را نوشته
آورده از ما خود بخدمت شما برای اصلاح حاضر می شوند یا مصحوب خدمتکار خود خواهند فرستاد باید دید برای اطلاع رقعه ۱۱۴
نوشته شد لی تامل اصلاح باید کرد اندیشه بخاطر راه دارن خوب نیست رقعه ۱۱۴ خواجه خواجکان سلمکم الله تعالی
این وقت لفظ کوز را که باکاف تازی و واو معروف و رای لقطه دارست و بر بان قاطع ملاحظه نموده احوال آن
که بجیم معنی می آید کوز بفتح اول بمعنی خمیده پشت مشهور است و در عوام کوزه پشت می کویند در صورت یک پای هوز را

زیاده میشود معلوم نیست که این های هوز در اصل هم صحت دارد یا در حوالی همین شهرت یافته شما نخواهی دریافت کرده باشید
و در برای لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور همین صحت و غلطی های هوز است که معنی صحیح دارد یا نه های هوز بی
یا غیر های هوز را دیگر معنی سر و کار ندارم رقعه ۱۱۵ خواجه صاحب علیه مکان سلم اصد تعالی کاغذ دیروزه صد نقل غزل تازه
یقین که نزد آقا صاحبان مخدوم فرستاده باشید دو نسب بن دسپاری و کشنیز حصه شما هر دو برادر وقت تقسیم حصص اشخاص منحصر
سوای مجلس کرم سازان مرحمت شده بود گرفته هر دو حصه یکجا کرده شد شما با هم بفهمید هر دو حصه علی السویه از بن مجموع نصف شما کشنیز
و نصف بخواجه اسمعیل خان رسید از بنشا و دلی سپاری چهل حصه شماست معلوم نیست که خط الله آباد امروز روانه شد یا فردا رقعه ۱۱۶
که عید است یعنی است برای یکدو ساعت نزد آقا صاحبان باید رفت لیکن اول خبر باید طلبید رقعه ۱۱۶ مانی نگارستان صاحب
دار رنگ ایوان بلاغت سلکم الله تعالی خط دیروزه که اسمی میر نصیر الدین صاحب بود بمطالعه فقیر در آمد آوخ من هر دو را در شما
که بسیار خوب نوشته بود دیدم در دو مقام اول شک واقع شده بود آخر معلوم شد که من در خواندن غلط کرده بودم عبارت
نهاصحت کلی داشت و این غلطی که از من اتفاق افتاد از برکات خط رشت آنصاحب است حق این است که حق مسجانه و تعالی
بیشتر خط خوب بخشال و بی بصیرتان عطا می فرماید بسیار کم دیده می شود که منشی بلیغ یا دیگر صاحب کمالی خط هم درست داشته باشد
لیکن چون شمار صناعت کمالی مرکوز خاطر نیست پس اگر بطور خود خط متوسط شکسته هم بهم رسانید مضایقه ندارد و دیگر آنکه صاحب
خود بعد سلام نیاز از طرف من بگوئید که نزدیک یعنی شبیه دریا زار بسیار است جناب سامی را اگر مرتبی شاختن مرکوز است بسیار خوب معلوم
نیست که ماهر سنگه دیروز نموده آورده بود یا غیر رقعه ۱۱۷ دیروز دلیها از دیگر چیزها جدا کرده فرستاده شد و سوای رقعه ۱۱۷
این هر چه بود از خاطر رفت حالا رستم قهوه و کشنیز می آرد تمام شد این مدعا بخانه تاج الدین حسین خان صاحب رفتن مضایقه
ندارد ولیکن وقت دوپهر باید رفت زیرا که امروز از سبب عید احتمال نبودن ایشان هم بخانه قوی است بهر صورت وقت
دوپهر از وقتهای دیگر بهتر است موافق قاعده هر بندی خدا در چین روز اول بر اسے دید و دادید میرود یا حاضر
روز و انچه در میان است راحت خود را دران مجبور بذکر مختصر اینکه در بن رفتن و نرفتن شما مختار اید لیکن رفتن بر نرفتن می چربد
اگر ملاقات شد خوب است والا سیری هست و بهتر این است که یک رقعه کوچکی بدین مضمون برای خانصاحب نوشته و بلغو فرستاده
وقت سوار شدن همراه ببرد مضمونش اینکه داعی نیاز کیش برای تهنیت عید حاضر شده بود اگرچه دولت ملازمت نصیب نشد
لیکن حاضر شدن بدر دولت هم باعث هزار سرور است حق تعالی این عید و هزار عید دیگر مبارک گناد اگر صاحب خانه را انجا
یافتید رقعه را بخانه رسیده مرخص و پاره خواهید کرد و اگر نیافتید حواله میر صاحب یا میان نجیب الیسے نامی یا آدم دیگر کرده
برگردید و آقا صاحبان هر گاه بخانه باشند خبر داده باید رفت دیگر خیریت بجناب قبله و کعبه عمو صاحب خود از طرف من مبلغ گیاه
عید عرض باید نمود رقعه ۱۱۸ ازین بند غزلها که برای شخصی نوشته ام یک غزل نوکر قافیه آن خود شان و فرد شان
در دیوان بنویسید بعد ازان غزلهای این بنده را ملاحظه کنید بعضی غزلها تمام نوشته شده است و بعضی از سبب رقعه ۱۱۸
ناتمام مانده چنانچه برای همین جا خالی گذاشته ام پس شما را می باید که همین غزلهای ناتمام در دیوان برآورده شما
غزلهای بنده را با آن مقابله بکنند هر چه باقی مانده باشد از روی دیوان بر کاغذ دیگر نقل کرده مصحوب حامل رقعه هم بنده فرستید

این قدر محبت بست دو شعر از غزل زمین نمی دانست چنین نمی دانست و یک مصرع از زمین دل خود را شناخت بسمل خود را
شناخت باید نوشت و در غزل زمین نمید انست مصرع اول یک شعر را تغیر داده ام شما هم همین صورت بنویسید حاجت باظهار
نیست عند المقابله معلوم خواهد شد رقعه ۱۱۹ خواجه صاحب من ظاهر الحال بیک را شما طرف کرده اید من از حالات
نامبرده خبر ندارم چرا که احوال آدم عند المعامله معلوم میشود یا در سفر شما بهتر می دانید که مردی در سفر و حضر پیش شما بوده است
البته تقصیری کرده باشد که نوبت بانجا رسیده قصیده من احمق و تکراری بوده باشد لیکن خانن و دزد نیست مردی است
متدین و بدخواه آقا هم نیست اگر بدانید که همین قدر گناه که بحث و تکرار می کند جواب داده اید و اگر این عادت را بگذارد
مورد تقصیری نیست اورا بهمانم تا بعد ازین هر چه کهی نخورد و اگر سوای این مقصر شده است که از دل دور است بهر چه
بدرستش آدمها بسیار اند تنخواهش داده روشش سیاه باید کرد و دیگری بجای او باید گذاشت و اگر چنین نیست تقصیرش
معاف باید نمود که آدم قدیم است و راز دار و خیر خواه می گوید که مرا بی قصور جواب داده اند فهم تو غلط می کوئی من هر کز نادانم
که فلانی بی سبب کسی را تقصیر وار قرار داده جواب بدهند مفصل این احوال را بر نگارید که چگونه است رقعه ۱۲۰ خواجه اما علی سلمکم الله تعالی
چون بحر و زمتصل برای دفع ضرب عرق نمود و بدن جذب شد دیشب آثار بخار برای عیادت حاضر بود لیکن فضل الهی
شامل حال شد امروز در غذا پرهیز خواهم کرد و دیروز شخصی چند بادلی سیاری بطریق هدیه پیش من آورده بود و قدری
برای صاحب هم فرستاده شد چرا که مال متنوع تنها نباید خورد رقعه ۱۲۱ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی بلا ذی بر شاد
رفیق و کماشته میآیند که عرضی شان بخط قاضی صاحب برای حضور پر نور و قلمدان شما مست نزد شما می آیند و اراده دارند که
جناب قبله و کعبه دارند لازم که باین شایسته تقریب نموده جناب والا ایران آماده سازند که نذر لاله نامبرده قبول فرمایند
و این قدر هم ارشاد شود که مادر مقدمه بابو میا چند بدل سعی خواهیم کرد و دیگر این که مشار الیه می گوید که در مذهب همنوا دین ما
میمنت ندارد و ده روز دیگر در رسانیدن عرضی نزد مرشد زاده توقف مناسب است دیبی پرشاد هر روز بخدمت حاضر
خواهد شد هر گاه که نحوست ایام زوال خواهد پذیرفت خود برای بردن عرضی عرض خواهد کرد رقعه ۱۲۲ پیر و دیروز
بخانه انشاء الله خانصاحب بسر بردم امروز باز بحضور آمده ام دو روز دیگر انجا توقف است باز مائیم و لکهنو جواهر لال دیروز
پیر روز دو روپیه خرج راه داده بباندا رخصت نموده شد و خط هم برای دوکس نوشته است لیکن هیچ نخواهد شد
باید دید چه می شود و چهار روز جستجوش مالیس بودم امروز دوای دیگر شروع شد این را هم دو روز دیگر سوای امروز
می دانم اگر فائده کرد بهتر والا بهر چه تدبیر جرب عمل شما خواهم کرد رقعه ۱۲۳ از جزو دان من مسودات فقیر که صاحب
بخط خود نوشته اند برآورده نزد خود نگذارید باقی را حواله بهیچ بکنید و بمیر امجد علی از خانه شان طلبیده باید گفت که فردا
روز جمعه است بخدمت آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطانی باید فرستاد تا دیگر خوب خواهد گذشت
رقعه ۱۲۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی فیل برای سواری میر سد شما و خواجه جاجی و خواجه عبد الله سوار شوید
همین وقت بیائید لیکن دستار بای سفید همراه باید آورد اگر چه انجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم رحیم بیک را چلو باید کرد
شب همین جا بسر باید برد و فردا صبحی هم همراه شما بخاس سوار خواهم شد رقعه ۱۲۵ و یروز که دوازدهم شهر حال و روز چنبه

روز پنجشنبه بود رحیم بیک لفافه شکوه آباد را آورد بعد مطالعه عریضه راست و کردم و خط آنی خودم را نگاشتم قرار پیش کتابهای
امامیه مثل حق الیقین و ترجمه شرائع سر انجام پذیرفتن اندکی دشوار است زیرا که این کتب بهیچ وجه در این زمانه خریدار ندارد بیشتر
کسی نمی پرسید و حالانکه هر کس خریدار این چیز است اول یکیاب دوم اینکه گران تر بدست می آید مثل مثنوی که آوردم کردیا دارایان
عصر دولت صفویه بی جدول طلا بر کاغذ ساده بخط نستعلیق شکست و بهفتاد و هشتاد و بود در وقت شاه سلطان حسین تهیه کرده اند اسلام
صفویه بهشت آنهم کسی نمی خرید و بیک روپیه کران می دانستند قدر هر چیز موقوف بر رواج است شنیده باشید که همایون
پادشاه چون بعد هزیمت خوردن از شیر شاه افغان دوباره در اکبرآباد جلوس بر تخت سلطنت کرد موافق وعده نظام سقا
که وقتی پادشاه را از تلاطم دریا نجات داده بود نصف روز پادشاهی داد و جمیع امرا و اهلکاران را تابع فرمانش کرد نظام
برای اینکه یادگاری در جهان بگذارد همین حکم کرد که روپیه و اشرفی از چرم ساخته بیاورند و چنانکه ساخته شد ضرب و شریف
آنرا در بازار برده بصرف درآورد و مدار اهل بازار بلا تکرار بقیمت اجناس گرفتند خلاصه اینکه این کتابها مثل کتب دیگر در بازار
بدست نمی آید مگر کسی بطور خود از ناداری یا از راه طمع بهتر طیکه دو نسخه پیش خود داشته باشد بفروشد و هر فروشنده نسخه ساده
بر کاغذ سمی که می آرد بست روپیه یا سی روپیه قیمت آن می کند و می گوید که این نسخه خیلی صحیح و محشی و از نظر مرزا ظاهر علی صاحب
شاکر و مولوی دلدار علی صاحب گذشته است حال قیمت این و طرف ثانی همکی پانزده روپیه فرستاده نسخهای مزوره را مثل کتب
و بوستان و سکندر نامه و یوسف زلیخا خیال کرده فرض کردم که پول دیگر هم خواهد فرستاد لیکن بالفعل ازین مقدار قلیل چه کار می آید
بهر کیف من از روزیکه شما نوشته اید بچند کس گفته ام که ازین نسخها هر نسخه که بهم رسد بیاورد شخصی از بزرگان دین اقرار نموده
که نسخه صحیح محشی از نظر خود من و دیگر بزرگان گذشته را می آرم این قدر گفته سکوت ورزیده است هر گاه مکرر گویم
و اشتیاق مشتری بر او ظاهر می شود صد روپیه یا چهل قیمت آن خواهد کرد چون دلال و بائع هر دو صادق و از بزرگان
دین اند دو تکرار قیمت تکذیب شان لازم می آید پس می باید که بلا حجت هر چه طلب نمایند بدهم نه از قیمت آن کم می توانم کرد
و نه پس می توانم داد زیرا که در هر دو صورت خودم ذلیل و بی اعتبار می شوم در نصورت چه باید کرد سخت مشکل است
قاضی صاحب هم مجبور اند پیش ایشان یکدو نفر که از شهر برای درس می آیند آنها باین کتب معرفتی ندارند لیکن بطرف
هیچ نباید گفت هر گاه نسخه بقیمت مناسب بدست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زر قلیل فرستادن خریدار دل می ترسد که مبادا
کتابی به پانزده روپیه بگیریم و در نظر ش مال چار روپیه باشد و صحیح دیوان انشاء الله خان بالفعل سر دست ممتنع ازین سبب که کاتب الفبه
نوشته است با اصل مقابل نیست و دیوانی که نزد مصنف است در غلطی پدر این دیوان است مگر تصحیح آن در حال صورت امکان دارد که شنوده
عرضها بسعی مرزا احمد از کاغذ اتیکه در میان صندوق است بیرون آید و مرزا مزبور بذل جهد دران نماید و این هم پر عسیر پیرا که خانه
مرزا احمد از خانه خان موصوف بعد الشرقین دارد کاهی می آید و زیاده از دو روز نمی ماند و سوای این از نیجهت که چند روز دیگر الم
که در سرفه خون بر می آید داشت پر تخفیف و نقیه شده است و از اباعث نزله شدید اطبا هم او را از تحریر و مطالعه شدید مانع می شوند و تصحیح
کتب بی تعمق نظر صورت نمی بندد پس مجبوری دیوان بعد درستی جدول بطوریکه هست بخدمت خواهد رسید و ازین حرکت
که شما بجای خود حمار شرست را می بینند دل بسیار خوش شد اگر امری از امور ضروری هر گاه باهمی مهمات دنیاداری در پیش باشد

تألف البشراح ابن علی می شوم و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه بهتر است چون مطالعه بعضی
بیشتر دارد و مقبول است و اگر بیکبار مصرع شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست ✽ حاجت باستاد نیست هر چه
هست خود بخود در شما منکشف خواهد شد و در عالم بی شوقی اگر صد بار پیش من میدید بدیدن باز هم فائده نمیداشت تا بحال ابطای
جلی هائست که سوای روی در ان تکرار حروف زائده باشد اگر بعد دور کردن آنحروف ردی مصرع باقی بجان باشد
که در مصرع اول است قافیه از این عیب پاک است مثل شفیقان و رفیقان والا ابطای جلی دارد چون عزیزان و رفیقان
چه بعد دور کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی میماند در روی موافقت ندارد و همچنین خندان و نالان از انجا سبب
که در اینجا الف و نون صفت فاعلیت است هرگاه دور کرده شد خند و نال باهم قافیه نمیشود و خندان و پنهان و رفیقان
و پنهان و خندان و رفیقان هیچیک از اینها ابطای جلی ندارد و زیرا که پنهان یک لفظ است الف و نون آن زائد نیست و در خندان
الف و نون برای فاعل و در رفیقان برای جمع است پس هر دو باهم متحد نیستند از هم متغایر اند لیکن ایجاد و عیب است
بعضی برآنند که خندان و رفیقان نیز ابطای جلی دارد و گویند که حروف زائد اگرچه در ردو مصرع جدا جدا است لیکن چون
زائد افتاده است بعد دور کردن حروف زائده از هر دو مصراع هر دو ردی از هم جدا می شود و بصورت اینهم اضطراب و راست
و پاره بران رفته اند که زوائد در هر دو مصراع جدا جدا در کار نیست اگر باهم متحد اند البته ابطای جلی نامیده می شود و اگر باهم
متغایر اند هرگز ابطا نیست و شارکان نام همین قافیه است که مشتمل بر ابطای جلی باشد تمام شد این حکایت هم اقا صاحبان
مکرم سلام و اشتیاق می فرمایند و تاج الدین حسین خان صاحب از چارده روز بلکه بیشتر تشریف آورده در بار حکم مهندس بیگ خان
می کنند مشاهره ایشان سه صد روپیه مقرر است یک قسط پیشتر داده بودند که در قرض هیر صاحب رفت و دو قسط دیگر که از اوائل
بودن شان در شهر تا حالا بدست نیامده بعد سه چهار روز هر دو یکجا گرفته می شود بعد ازان ما ایم و ولایت علیخان
و خان موصوف چون درین روزها هیچ ندارد و از قدیم باد دست و دلی است از شرم جواب خط شما نمی نویسد لیکن بدل
و تنگدل و ملال مردم خوریست خط اسی مرزا ابو الحسن خان و سناده جواب آن سلف خط خود باید فرستاد در
تحفی نماند که بروز یکشنبه سلخ رجب و روز یکشنبه بود خط شما که مرقوم بست و سوم شهر مذکور بود رسید و هنوز دهی ده روز
و روز که غره شعبان بود بمرض وصول در آمد در شب میر نیاز علی هم کد خدا شد هر دو فیل حضور و پنج اسپ و دیگر سپاهیان
و تنگها و ساز عربی و روشن چوکی از اینجا بخانه میر موصوف رفته بود تا او را از انجا بلباس کد خدایان آراسته از راه انجا
بجهاوتی آورد یم خواجه عبد الله از غایت بیمزگی مزاج سوار نشدند دای و میان جاجی دگر و تنگ ارام بر یک فیل و بنال اسپ آنجا
بودیم دیروز از حضور یم خلعت باد مرحمت شد تمام شد این احوال حالا حکایت دیگر این است که چون جد امجد شما را
با اطفال محبت بسیار است و تمامی بجها با خواجه وزیر صاحب انس کزین و ماندن ایشان از سبب تشریف داشتن
جناب والد ماجد شان بجهاوتی اتفاق افتاده آنجا همه اطفال بی آرام و دریاد ایشان بودند و اینجا این صاحبان از
مزید دنا آنها حالت مرغ بسمل داشتند ناچار بهاربن گذاشته شد که محسن و محتشم طال عمرها را همین جا بیارند چون ممکن نبود
که محسن بی مادر خود بهاند مادرش را نیز آورد و محتشم را نیز که مسکین بی مادر است و زنی که در پرورش او می باشد

رقعه ۱۲۶

میباشد همان بجای وایه وعاشق اوست باز آن مذکور همین جا آورده چون نظامی و بعضی هم در بعضی از آثار خود
آنها نیز مانند نهایکه در کنار شان بزرگ شده اند از شهر بچه ها وقتی نقل کرده اند حالا از اطفال سوای محمد سرکه سه پسر سات و دو دختر
مکانات او نیز همین جا خواهد آمد در حویلی نخاس کسی نیست زوجه پیر عبد الصمد یک پسر یکساله دارد که اینجا برای دیدن والدین خود آمده است
دلش نخواست نمیدهد که در شهر بیاید پسر و دختر عمویی او وسط شما نیز در شهر اند یکروز اینجا هم آمده بود ندانسته اند احوال محسن پرسیده
واختفای محبت خود باد کرده اید یعنی چه آیا در دنیا کسی هست که محبت با فرزندان خود نداشته باشد بلکه انسان چه موقوف است
که حیوان باوجود بی نصیب بودن از عقل و فریفته بچه خود می باشد بالجمله محسن و احسن هر دو برادر بغیرت هستند و دیگر اطفال
هم که شما نه نشسته رفته اید یکیک بفضل الهی در زیر سایه عاطفت جد امجد شما شب را بروز می آرند خاطر شریف ازین بابت
جمع باید داشت و پریشکوه آباد موقوف نیست اگر آقا بکابل بفرستند باید رفت رحمت خدا بر جوصله و همت شما کار مردم غیور
همین است این عادت عادت بغیر تانست که بی رنج و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان می گوزند باسد که از سوار
فیل از بغیرتی بدست آید صد بار پیاده راه رفتن به ازان است نقشه زمین و مکان نوبابن صورت است که دروازه اول
تا بدروازه دوم یک قطعه زمین است که وسعت آن یک و نیم بر ابر بلکه دو چند صحن بیرونی حویلی نخاس است یک جو بی معقول
دران طیار نموانده چون در خانه زنها از خواجه جان رو میگیرند شاید برای خواجه موصوف همانجا حویلی تعمیر کرده شود
واز دروازه دوم تا کنار چاه قطعه زمین صد ذراع در طول و هفتاد ذراع در عرض خواهد بود عمارتها جدا جدا ازین زمین
ساخته خواهد شد واز کنار چاه تا دیوار احاطه تمام زمین مذکور قطعه زمینی است مائل بنشیب بقدر پنج زینه طول آن از صد
ذراع بیشتر و عرض بجاه ذراع بوده باشد این قطعه تماش باغی است دو باغبان هم برای درستی آن نوکر شده اند
بالفعل پانصد درخت کلاب و شصت درخت بیله و مونیا دران موجود است وانگور هم از تخم هبشی و سفید وغیره قریب شصت
درخت همچنین درخت چنبه و مولسری و دیگر نهالهای میوه حالا حاضر اند سوای این برای بقول و ریاحین زمین
بسیار خالی است تمام شد طول و عرض زمین مذکور که پانصد روپیه بر دیوارهای احاطه آن صرف شده و هنوز سوای چند
وشتهای بوریا که برای پرده محل سرا ساخته اند مکانی ندارد بعد برسات البته مکانهای متعدد تعمیر خواهد یافت خدا کند که
روانگی شما بهیچوصورت نشود لیکن شما را سعی در رضامندی آقا مناسب تر است هرچه مرضی صاحب والا جاه باشد بعمل آورد
تا حال انچه شما با صاحب والا شان گفت و شنید کرده اید همه معقول و مربوط بوده است آینده هم خدا فضل خواهد کرد
برکم و بیش مشاهره هیچ موقوف نیست تا فوت در بدن است نوکری باید کرد که نان بزور بازو عجب لذتی دارد فی الحال
ابوالحسن خان مرد خوبی و آدم سیر چشم صاحب توفیقی است دوستی با وضایع نخواهد شد رقعه بنام مرزای موصوف درین
خط ملفوفست باید رسانید باید دید که خانصاحب کی بحضوری می آیند خدا کند که زود برسند تا مقدمه شما یکسو شود بخدا که من
از استقلال شما خیلی شکر گزارم زیاده خیریت رقعه ۱۲۷ بلگرامی قلمی و براعت و فهرمان ملک لغت سلکم الله تعالی
سلام شوق سوز آمیز مشتاق واضح باد که رقیمه الوداد محرره بهفدهم شهر حال در لف نمیقه انیقه مخدوم معظم خواجه محمد جان
احراری النسب سمرقندی الوطن که نشو و نمای ایشان از خاک صفاهان است متضمن صحت و عافیت جمیع صاحبان

در جواب سطور مرقومهٔ فقیر غالیه سای کاکل وصول گردیده پیشتر ازان رایه دار روشنی گردانیدند سبحان الله شاباش فارسی
بوشاح لآلی سلالی الفاظ ترکیه پیراستن طرفه کاریست اللهم زد دل ازجلالی طبیعت شما بسیار خوش شد در تمام خط هیچ جا
غلط نبوده است الا دو جا این غلط را غلط نمی گویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن این است که شما ارشمیدس
و ابلونیوس را که دو حکیم زبردست بوده اند مثل جالینوس و بقراط و ابوعلی دانسته معالجه را بآنها منسوب ساخته بودید هرچند این
هر دو کس در طب هم مهارت تمام داشته اند لیکن از کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور مهندس و هیأتی شده اند و اقلیدس
نیز همین حال دارد و آینده احتراز ضرور است این سقم عبارت نیست بلکه غلط در تحقیق احوال واقع شده بالجمله درین روزها
اکثر با ژنه و دراج و بلدرچی بحضور پرنور از طرف جناب عالی می آید و کباب و قورمه و آبگوشت که خورده می شود یاد می آید
و جای شما سبز و سیر و تماشا هم لطف دیگر دارد و مرگ خودم که این کونه کیفیت کاه کاهی بعد سالها در شهر نصیب مردم می شود بعد
مسافت روز کوچ زیاده ازین نیست که از حویلی شما تا بسوریج گذ رفتن و آمدن و اگر زیاده ازین اتفاق افتد از خانه خود همینطور
رفتن و آمدن تصور نمایند و دیگر اطیس علیه السلام آدمی است افیونی بیشتر مثل شیخ محی الدین عربی علیه الرحمه با عالم قرناس
سروکار دارد و بخ سفر را طبع راحت طلبش برنمی تابد بجای خود نشسته ارسطوی زمانه است هر روز نجم پیری می باشد لیکن اهل
نوبت پیر و نیر سعد خلاصهٔ آدم بیچاره ایست اختلاط خوبی دارد و دیگر اینکه پیر و روز یک خط دیگر اسمی عمومی شما نوشته دراک
رسانیده ام یقین که رسیده باشد یا برسد در همان خط سطری چند برای شما هم هست ملاحظه خواهید کرد حالا از طرف عبارت
شما خاطر فقیر جمع است لیکن اندک خط پیدا باید کرد و برای تحصیل همین عمر است و قتیکه خط پیدا شد خط کجا و بدانید که بهترین
علوم علم تحصیل معاش و بهم رسانیدن ترفع در امثال و اقران است خوشا بخت فرزندی که بزور بازو حق والدین ادا
نماید از اطوار شما می بارد که چیزی خواهید شد بهرحال از فارسی حرف زدن دست برنخواهید داشت که این دولت
نصیب هر کس نمیشود دیگر چیزها از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمیدهد هرچند مشکل است برای شما
بر آسان است زیرا که شنیدات شما همه مطابق روزمره است انچه در خطوط می نویسید همین در حرف زدن بکار برید حالا
هم فارسی شما قابل مذمت نیست این قدر هست که کم حرف میزنید و در اثنای حرف زدن دم بموی شوید و این خوب نیست
روانی زبان همه چیز بهتر است امروز در انجا مقام بود فردا ما هم کوچ بیشتر زیاده خیریت رقعه ۱۲۸ سیجای مضامین مرده
دلشکفتگی آور طبایع افسرده حریر قدرت فرزدق بلاغت سلکم الله تعالی بعد سلام و اشتیاق فارغ از حمد و نیایت
واضح باد که رقیمهٔ محبت شیمهٔ مرقوم بستم شهر حال متضمن صحت و عافیت و بیان دیوانگی و هرزه چانگی شخص معلوم شمل از عبارت
ترکیه حلقه بطوق کمر وصول کرده خاطر مشتاق را نشاط کلی داد که طول ذکرش مبطل تمنای ابعاد و باشد از زبانی داشت
او تعالی باین یاد آوریها طیب اوقات نصیب کند امیر قیم اول کیشی بولکون لاردہ تلبه بولوب و زهره کیم قیلور اندیشه
سیز قیلور برکون بو ایشلر لاربو یالیق دین چقماقی بی سببی بولغامی لارنیکا کیم کته کیشی بولکیشی وین کوپ نفور ایردی
و عبارت شما بزبان اترا کی همه خوب بود صد آفرین و هزار مرحبا لیکن چون هنوز مشق آن چنانکه باید ندارید در بعضی
صیغها غلط واقع شده بود و این مضایقه ندارد می شود رفته رفته صاف تر خواهد شد حالا هم از سیز امثل بهتر بوده بنام

بنادم عرق ریزی عمومی شمارا که چه قدر زود تر شمارا باین زبان آشنائی داد بیانکه ریب اینها از تاثیر باطن اشراق مواطن
آن خواص دامای عرفان است والامردم استخوانها درین راه شکسته اند و سر منزل مقصود را ندیده اند الحمد امروز که بست و سوم
ماه است بلما پور رسیده ایم و فردا بر سر تر است میرسیم و خط شما در دیر بمرزا پور نام مکانی رسید بود حالا از دو منزل شهر بهم میرسد
و بعد ازین هم نخواهد بود و شیر اگر برابر نیست لیکن محروم خوردنی از قسم آبو و پاپه کجا شاید پیدا شد دیگر انکه مجد مکان والد
والد ماجد خود از طرف من بسیار سلام باید گفت که زود تر زود قانع نعمت خان عالی غوض انکار برده قطعه بجوانیرای که مصرع آوش این است
مصرعه ایوای چون کنم که انیرای شد سقط + و قافیه حساب و کتاب و دیف کرد و واقعه شان برآورده بر کاغذی بخط نستعلیق
قطع نظر از درستی و زیبائی آن بنویسند و آزاد در خط خود بهمین زود تر بدان کرسانند که در لشکر من برسد بیشتر هم خطی بخدمت ایشان
یعنی قاضی صاحب متضمن همین مطلب نوشته ام بخیل که رسیده باشد و ایشان هم جواب آن بقلم سپرده باشند تازه اینکه پیش پیرو
یک شیر دیگر در ۱۷ سیاره مرزا مهدعلیخان صاحبزاده و اصغرعلیخان نوه جناب عالی تنها بدست خود شکار کرده آورده بود
هیکل است و نر شد تمام راه که می آیم پهلوی شیر در پنجره ای چوبین می خرد شند یک بچه راجناب عالی بحضرت صاحب عالم
نیز وعده کرده اند بلکهنو که میرسند می دهند ایشان در موسم زمستان بخیل که نزد حضرت خدیو آفاق روانه فرمایند
چون خط تمامی رسید سواری جناب عالی از شکار مراجعت بخیمه کرد و یک شیر کلان بر فیل بار بود حالا سی شد و بروایت یعنی
سی و یک لیکن شیر امروزی کلان تر از همه شیرها و بخت ریشخندی بود یعنی هر کاه گله فیل خورده از پا در آمد رو بدیگر
فیل حمله نشست و بقهر تمام حمله ها می کرد لیکن طاقت حرکت نداشت آخر تکیه ها از چار طرف برد و باریدن گرفت و در دهن
گرفته آزار تو لیس می ساخت و می غلطید و می خرو شید خلاصه اگر جناب عالی را موتم الاشبال بگویند می زیبد و بجرات
رقعه ۱۲۹ مخفی نماند که خط بهجت نمط موافق معمول دیروز که بفدهم رمضان بود بگیاس شب در حویلی قدیم شما
بمطالعه فقیر در آمد انچه نوشته بودید که غلطی در دو لفظ از باعث تعجیل بعمل آمده نه از بیخبری یقین است که چنین اتفاق افتاد
من هم از اول همین نوشته بودم لیکن مرا باین چیزها سروکار نیست اگر شما تمام بران قانع و صراح در سینه داشته باشید کمال
برای صاحب حاصل خواهد شد البته چون میانه من و شما محبت روحانی است دلم خوش می شود لیکن اگر شما خط خام که نویسند او در بازار
می نویسند بنویسید باز هم تنگ نمی آیم انچه من بآن مسرور و مشوم است که زری و شوکتی و نامی در همچشمان پیدا نکنند و اقربای شما
چیزه خوار و محتاج شما باشند بساط طالب العلم و فاضل هستند که بکدائی نان می خورند و از عادات بد مطعون خلق خدا می شوند پس
لیاقت و رشادت و بزرگی انسان موقوف بر صفات حمیده است که آن رحم و کرم و خلق خوش و مروت و فتوت و جود و احسان
بر همچشمان کردن و خود ممنون بکی از اقربای خود نکردیدن و دیگر امور غیر تست شاه پیرای مادر قحبه که جهانی را سحر کرده همین صفات
پسندیده این چک و چانه داشت لیکن زن جلب کرد و فریب بسیار میفروخت روزنامی ماه مبارک تا امروز که بیست و شش بخیل گذشته باشد
انچه باقی است این هم آسانی خواهد گذشت بالجمله خدا کند که زود از صاحبان بوژد و نوشته برسد که شما مردم بجای خود روانه شوید و قت
حصول اطمینان هر کتابی که در کار خواهد شد از انجا خواهد رسید خاطر جمع باید داشت لیکن وقت و صحت از کار سرکار دیدن کتاب متوجه شدن
مان چیز ها صفا یعنی هزار بعد شریف بردن مانیر کنید یک دو تا بعمل آمدن هم از انجا خواهم فرستاد و چند کاغذ آمن از سرکار هم بشما خواهد رسید لیکن این همه اهتمام

۱۲۹

در بعضی جاها و بعضی اعیان بکار خواهد آمد حالا باین قدر اکتفا می کنم که خرد و بزرگ در حویلی نو میرند و حویلی عدیم المثل
و عافیت اندایچه دیگر نوشتن آن ضروری خواهد بود و بعد ازین خواهم نوشت این وقت سخت نشویش دارم سبب زود
این که مزاج آقا صاحب سراپا لطف و احسان آقا محمد صادق خان صاحب سوای این دیگر چه نویسم که بآن درجه علیل
که اگر این بار سلامت بماند و جان برشوند یقین من خواهد شد که صد سال بلکه بیشتر دیگر زندگی خواهند کرد شما هم دست
بدعا باشید اینچه بر دلم می گذرد من میدانم چون بمدعی نیست این احوال بنگارم پس پریروز عجب روزی بود که نا همه
نا یوس بودیم لیکن نا زبهوش آمدند و سوء نفس هم بطرف کردید امشب زیاده از آنشب بود امروز از طرف شما بندگی که نفرستم
پرسیدند که کیستند و خود بخود گفتند که مرزا امامی پسر خواجه قاضی خان است و باز گفتند که بیشتر خود بسیار اینجا می آمد
حالا شاید درین شهر نبوده باشند دیشب حویلی ما آمده بود لیکن ما نمیدانستیم این قدر که من نوشته ام در چار گهری تمام کرده بودند
و آواز ایشان با وجود بردن گوش مقابل دهن شان بگوش من می آمد از ده سخن یک سخن بدشواری بگوش سر میرسید
و بدقت فهمیده میشد عمل طائر برای ایشان حکیم تجویز کرده بود قبول کردند لیکن دو سه دست که خود بخود در عالم غشی آمد امروز
همان باعث زندگی شد برادر خدا کند که این مرض زود تر جاق شود مرا اینجا لات دیده عجب المی است که نا گفته به لیکن چه
باید کرد که این امر باختیار کسی نیست امروز روز مسهل ایشان است دو آدم نشانیده برای ضروریتی در حضور آمده ام اگر کار
عمل میکنند و چند دست اجابت می شود امید صحت است از لاغری و نقاهت چه بگویم که هر کز نشناخته می شوند خطی درین مقام
زود تر برای آقا ابوالحسن صاحب که از فرط محبت زیاده از ایشان در بلا گرفتار اند باید نوشت احوال امروزه بلکه امشب فقه
که هنوز دو پهر تروه اند این است بعد ازین هر چه صورت می بندد نوشته خواهد شد امیر صاحب هم ازین سبب بسیار مغموم اند
پریروز امیر صاحب و دیروز قاضی صاحب هم آمده بودند امیر صاحب گمان میرود که امروز هم بر سند در تمام شهر مردم
تب کرده اند لیکن تب ایشان عجب تبی بود باعث اینهمه فساد همین است که ایشان صفرای محض واقع شده اند این
غور باید کرد که چار چار روز در بیت الخلا میروند و ما ازین میترسیم که مبادا فلوس منضم شود خدا چنین نکند دیگر حالات که در عالم
کرب معاینه کرده ام چه نویسم که تفصیل آن در طومار ما گنجایش پذیرفت است رقعه ۳۰ مخفی نماند که خط بهجت نمط مرقوم
ذیقعده از شکوه آباد ملفوف عرضه رسیده مسرور ساخت اینچه از عدم قبول نذر قانونگویان و دیگر عمله گهری و اعتماد
شخص معلوم نوشته بودید باعث اطمینان گردید نگردیدن نذر باعث مزید اعتبار و ترقی دولت خواهد شد و شخص
منوی بقرینه معلوم می شود که باشنده شاهجهان آباد است و اگر از جای دیگر است در آدمیان بزرگ شده باشد
چون او بمبالغه تمام شمارا بر کرسی جا داد و خود بش بر مونڈه نشست مضایقه ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از یک کرسی
و یک مونڈه درآن مکان نبوده باشد اگر دو مونڈه هم در انجا بود لازم همان بود که هر دو بر مونڈه بنشینند لیکن ظن غالب
همین است که آنوقت زیاده از یک مونڈه نخواهد بود و الا شما بر کرسی می نشستید بهر حال اگر طرف ثانی بر خلاف
خاطر کسی بر خود هموار نباشد باید که عذر یکند از خود تر قیع بر آدم صاحب عزت منع و معیوب است هر گاه طرف ثانی مجوز
شود چه مضایقه از رفتن شما در آنجا من بسیار خوش شدم در خانه سوای خوردن و خوابیدن حاصلی نیست لیکن دل

رقعه ۱۳۱

برای دیدن شما می خواهد و هنوز ست بمطلوب مدتی تعاقب جفا بر رود اروزیرا که تازه به پرکنه رسیده اید و نارسیدن
کلکتر و رنق و فتق انجا ها نجا باید بود و بعد حصول طمانیت ازین امور چند روز دیگر هم انجا باید بود تا ایام فرصت
در رسد و شما رخصت کرفته اینجا بیائید دیکر اینکه کتور رتن سنکه پسر رای بالکرام با منشی معلوم که در سرکار صاحب نو اختیار
کلی داشت برادرانه مربوط بود و مدار کردن ضلع میرسید و عرف بسیاری در مقدمه شما میکشند لیکن از انقلاب فلکی آن اتحاد
برچیده شد یعنی منشی مزبور استعفا داده بوطن مالوف خود رفت که بنکاله است روانه شد در چند حکم صاحبان بورد و صاحب کلکتر
بدین مضمون رسیده که فلانی چرا بی موجب استعفا نوشته است لیکن نوشدارویش از مرگ فائز نکرد یعنی تا نارسیدن حکم
نافذ طرف ثانی به بنارس رسیده بود من دو کلمه که شما نیز در کنور جی نوشتم باعتماد محبت منشی مزبور بود تمام شد این مطلب
جناب مجدی و می آقا محمد صادق خان صاحب را بعنایت شانی مطلق یاق و تندرست انذ اطلاعا بقلم آمد

رقعه ۱۳۲

پوشیده نماند که در جواب خط شما که چند روز پیش ازین روانه شده و ظن غالب که رسیده باشد جواب یعنی سوالیا از خاطر
فراموش شده بود حالا می نویسم این است که قافیه معمول را چون بعل و صنعت حاصل می شود استادان قدیم معیوب
میشمردند و حالا در متاخرین داخل صنعت کردیده و قدغن نموده اند که در غزل زیاده از دو قافیه معمول و در قصیده زیاده
از چهار نیاید آورد لیکن کسی بر این عمل نمیکند در غزل زیاده از پنج دین می شود و در قصیده زیاده از نهم الی حاصل قافیه معمول
به ترکیب دو لفظ باید و جزو لفظ حاصل می شود و آنرا معمول ترکیبی نامند اما انچه بود لفظ مستقل بهر سد مثالش درین شعر
موجود است شعر کرد یوسف خنجر نوکرد و ۴ زین هر دو چه حاصل نوکرد ۴ چون در هر دو مصراع لفظ کرد و بطریق مجنس
قافیه شده و کرد و در مصرع اول بترکیب دو لفظ حاصل شد و در مصرع ثانی یک لفظ است لهذا معمول ترکیبی خوانند و شرط است
که کرد در مصرع اول مرکب از دو لفظ کامل است زیرا که کر یعنی اگر حرف شرط است و لفظ مستقل و در یعنی بهائم و سباع
چون اسپ و شیر نیز لفظ کامل و انچه بترکیب دو جزو حاصل شود مثالش این است شعر یکی در بیابان سکی تشنه دید ۴
بردن از رمق در حیاتش نیافت ۴ ظاهر است که تش جزو لفظ حیاتش هست برانه لفظی نیست که معنی داشته باشد
و نون مفتوح که از نیافت کرفته شد آن نیز لفظ مستقل نیست که جدا کانه بیاید بلکه جزو این چار لفظ است که اینها بدان خود
مستقل و لفظ کامل اند و جدا کانه می آیند یعنی نه و نه دنی و نی در نصورت قافیه ترکیب پذیرفت بود جزو لفظ مثال
مستقل بودن نه شعر چراغ روی ترا شمع کشت پروانه ۴ مرا بجان تو از حال خویش بیکانه ۴ نه در مصرع ثانی
بمعنی نیست آمده و آن لفظ کامل است و نون فقط نشانی آید همراه فعل ماضی چون نرفت و فعل مضارع چون نمیرود
استعمال می یابد چون میم نهی که خصوصیت بنهی دارد مانند مکن و مرو و در بین مقام شعرا و اهل کتاب بیشتر میم آرند
و در روزمره اینجا هم نون می آید مکن و نرو می کویند مکن و مرو در روزمره زبان کم است لیکن اگر کسی در شعر بیارد
از بحری از ست تمام شد بحث معمول ترکیبی باقی ماند تحلیلی آن پیشتر مفصل نوشته شد مکرر بعده ضرور دو سه نوشت چهارکونه
یکی حقیقی مقابل مرد مثل جمع زنان مانند جادر زنده و جادرات هندی دوم تقدیری مانند دار و دارمن که در اینجا اهل عرب
فرض کرده اند که نانیث آن در کتب از جهت آن آمده است که تصغیر این هر دو لفظ اریفته و دویره بوده است

اگر انیث در ذکر استعمال میکرد و مذکر استعمال میکرد پس معلوم شد که انیث تقدیری اند زیرا که در تصغیر مذکر ای مونث را انث ای
گویند نمی آید سوم مونث معنوی و آن منحصر است در لفظیکه آخر آن الف مقصوره یا ممدوده بیاید یا نند حمرا الف ممدوده و حمرا
الف مقصوره لیکن این تانیث در غیر ذوی العقول منحصر است و اگر علم کسی از ذوی العقول باشد یا صفت آن کس مرد را بطور مرد
استعمال خواهند کرد و زن را بطور زن مانند موسی علیه السلام که بر این وزن است چه ضرب موسی درست است نه ضربت
موسی و مثل عذرا که نام محبوبه لیست دریخا ضربت عذرا خوب است نه ضرب عذرا و این مثال مثال علم بود و مثال صفت مانند جبلی
باشد که زن حامل را گویند و مونث سماعی محصور نمی تواند شد لیکن بحسب ظاهر هر چند لفظ دیده شده و آن این است که اعضای بدن
آدمی چون چشم و گوش و ابرو و بینی و دست و پا و غیر آن همه مونث باشد و شمس و هر چه بایں معنی آمده و فردوس و هر چه مرادف
آنست و باقی چیزها موقوف بر دیدن کلام شعرای عرب بالغت است در مونث معنوی اگر کسی ضمیر مذکر هم بیارد غلط نیست
چنانچه در کلام الهی الفلک المشحون وارد شده چه فلک بمعنی یک کشتی و کشتیها آمده و در هر دو صورت مونث است پس صفت
آن مذکر هم بیاید دیگر هر جمع عربی ورای جمع ذوی العقول حکم مونث دارد مانند قامت الرجال لیکن قام الرجال هم درست است
من فرق این مراتب در قانون مجدد بخوبی بیان کرده ام و آنچه متصیدیان و امثال شان می نویسند همه غلط و بوضوح است
لیکن اعتراض بر نوشته آنها نمیرسد مگر کسی که با و محبت مفرط هم رسد اگر هست باید نمود بلکه خود هم در تحریرها هرگاه قانون نامه یا
روبکاری نوشته شود بهمان دستور که مروج آنجاست باید نوشت زیرا که اینگونه عبارتها در تحریری صاحبان عالیشان از
فارسی و عربی رواج پذیرفته است و در خاطر آنها همین منقوش شده در صورت کسی که خلاف آن یعنی صحیح بنویسد بتحریر محض
میدانند مجبور اطاعت قوم باید کرد و هرگاه رنگ تحریری برای اصحاب فهم و ذکا و آشنایان کتاب و صاحب قلمدان بتحریر
محققان ریخته شود از الفاظ غلط و مشکوک و سقیم احتراز ضرور است تمام شد این مطلب حالا بشنوید که علم هر کس که حاصل شده
از فیض مطالعه کتب است و در مکتب و مدرسه آنچه خوانده می شود قطع نظر از یکه یاد بماند بفهم کسی درست نمی آید پس صاحب شوق را
لازم است که عند الفرصة با معان نظر کتاب را ملاحظه نماید البته بعد مشاق فائده دست میدهد این نیست که درخت
محنت بری ندهد بزیاد خیریت رقعه ۱۳۲ استند بفصحای صفاهان بیگلربیگی دار السلطنته برعت و جهان سلمکم الله تعالی
بعد تزیین صفوف قشون عبارات بدسته و تلباشیه الفاظ رنگین قبا پوش معنی اشتیاق تازه و آرزوهای بی اندازه
در میدان قرطاس تقلیس مدعا را جولانگاه افراس فوج دریا موج بیان می سازم که دیروز که بست و هفتم شهر حال و از بهار
بیت الشرف آفتاب سعادت یعنی فرودگاه لشکر ظفر مظهر جناب عالی دام اقبالها از حسن مثابره بود و امروز هم دائره
دولت همین جا شرف افزای قرب و جوار آنست فردا باید دید لیکن غلبه برای مقام است غیرت بیان فیروزی و جلال
در رشک سبعه معلقه شعرای بلاغت نشان مکتوب محبت اسلوب از اول تا آخر مرغوب جاذب القلوب گشت کل سطر منشور
و هر بیت تحذیر قلوب المشتاقین بعد نصف النهار که چاشت کرده دراز کشیده بود م توسط چپر بندی یعنی هرکاره ڈاک
رسید اوقات را خوش ساخت مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + عبارت این صحیفه
لیاقت تحسین و آفرین داشت جزاک الله فی الدارین خیرا و خطوط دیگر که دران پیچیده بود دیده شد جواب خط

رقعه ۱۳۲

خط والد و عموی شما دیروز بتحریر در امد و جواب خط صاحب موقوف بر امروز بود ازین جهت که یکی از دوستان
صدر الدین محمد خان آشنای والد شما می خواست که خطی از طرف خود بسی خان شما الیه نوشته بمن بدهد باین توقع که رقم او
از اول خط خود هم روانه سازم بالجمله صبح تا این وقت که دو پهر باز شد انتظار بردم چون دیدم که نیامد مجبور از سال آنچه دارا
بروز دیگر حواله نمودم دیگر احوال برین منوال است که امروز هم خیمه در میانه است و دو سه روز حرکت بخیال نمی آید دیروز
محسوب شده بود امروز ده تا شد صبحی که جناب عالی سوار شدید و بمنزل تشریف بردند قریب لشکر شیرابل کرفته دو چار شد و بلکه
رفتل بزمین غلطیده بگونه زدن بماند که مقدار کلکه هم قریب نیم پاو است یا کمتر ازین باشد خدا داند و بیقرار بس علیه السلام راتب
از رفتن باز داشته بود بتحمل که رفته باشد و انچه نوشته بودم که همیشه فارسی حرف بزنید غرض این بود که هر کاه صحبت با عمو صاحب
خودتان خواجه امیر خان دست دهد آنوقت هر قدر که بگویند فارسی بگویند کودر تمام روز یکساعت بیرون بیایند و تمام روز
در خانه باشند و بر خواجه امیر صاحب چه موقوف است باید امجد خود عمو صاحب کلان هم همین معامله داشته باشید و پدر شما این
که از راه تفقد باشما حرف نمیزند بلکه شرم بسیاری که دارد مانع اوست آدم بر طلب دیگر زمین ثیار و که از پنجره و خیمه کاه حضور
پر نور است عجب صحرای و طرفه آب روانی دارد که وصفش بزبان ادا نمی توان کرد و مانی قلمی باید که نقشه را بکشد حضرت
صاحب عالم پناها در دوام اقبال بفرماش جناب عالی نقشه این زمین را با سواری نواب صاحب ممدوح بر ورقی کشیده اند لیکن منوز
کرده است در لکهنو بر ورق دیکر دست نموده پیش طرف ثانی خواهند فرستاد دیکر خیریت رقعه ۱۳۳ اشرف شتان
روشن بیان و دری سمانکته دانی انعم الله علیکم بمدارج الترقی بعد سلام مسنون و اشتیاق روز افزون واضح و لایح باد که
یاد نداریم که بهیچ خطی از شما در این سفر رسیده و جواب آن تقویض قلم نکشته از خط امروزه شما که مرقوم بست و دوم شهر حال
بود ترجیح می نمود که جواب خطی که رقمزده کلک بلاغت سلک شما تاریخ چهاردهم ماه مذکور است می فقیر آنم بود بصاحب سین عزیز تر از جان من
صورت این است که بتاریخ هفدهم نوشته که خط اسی خواجه امیر خانصاحب تمام کردم و در لفافه فراغت شد آدم از حضور پر نور رسید که پر سر
دستار خوان نشسته منتظر شما هستم زود تر بیایید کفتم خوب است عرض بکن که فلانی برای استجار رفته است حاضر می شود آن شد
سوای این چاره ندیدم که قدری کاغذ از تخته بریدم و دو سه سطری که حاوی جواب خط شما باشد نوشته تو می لفافه خط خودم
که اسی عمو می شما بود کذاشتم شاید آدم پدر زن میر انشاء الله خانصاحب راه کم کرده نور چشم من بدین جهه موقوف است اکر من ده بار
خط بنویسم و شما از تنکی فرصت جواب آن نتوانید من دست از تحریر نخواهم داشت و همین توقع از شما دارم که اکر من جواب صد خط
باهمال کذارم باید که شما شیوه تحریر را از دست ندهید و یک خط دیروز برای شما که بست و سوم ورد شنبه بود نوشته
طرازارسال پذیرفت لیکن بر سر نامه از سهو تاریخ بست و دوم نوشته شده بعد فرستادن خط در ذهن آمد این خط جواب
خط پریروزه شما خوب است و عموی شما خوب شد که از غبار خشم ترسیده جواب خط نوشتند خط شما یا خط والد شما بعینه خط
ایشان است زحمت در عالم اتحاد کشیدن چه ضرور منکه این قدر خطوط بشما می نویسم و بجناب حضرت قبله کعبه همین آداب را قصار نمیکنم
بخدمت عمو صاحب کلان شما بکزارش سلام اشتیاق کرده ام ازین سبب است که خطوط دعای اسی شما مرقوم بعینه عرضه بجناب قبله و کعبه دنیا و دین
بخدمت وزیر صاحب است حق تعالی همیشه جهتمان میر صاحب چون قرص نیر جهان افروز لبریز نور دارا و دوشکاب مولوی صاحب

ونواب صاحب وقبله دریافت نمودم وعیش من تلخ شد وقبکه آنجا می آیم دریافت می شود که چه رو داد و شما بسیار
گردید که فصول اکبری شروع نمودید لیکن این قدر بیکویم که حواس را پریشان نباید کرد و دماغ را ضعیف نباید ساخت و فرمود
این اسناد را منطبق بر آن نخواهید کرد شنود کرا نجه یاد گرفته اید همه فراموش شود و از راه راست کج رفته بر کوچه
مقصود را غلط نکنید و دفعه واحده در چاه شک و حیرت که عادت این فرقه است بتقلید هر چند آدم ذهین تقلید کسی نمیکنند
و هر چه بخاطرش می خورد آنرا می پسندد ترک را ترک نباید کرد و اینقدر که شما می نویسید مردم استخوانها شکسته اند و باین مقام
نرسیده اند و هر چیز بموی خود باید گفت که آدم نزد پیکهاج فرستاده رقعات خود را نه و طلب نباید طرف ثانی هر گاه رقعه من
خواهد رسید خواهد داد و احوال لشکر این است که دیروز هم یک شیر کلان شکار شد و امروز منزل ما نیز است پس فردا
آنروی نهر چوکا محط الرحال بهادران نصرت اندیش رکاب جناب عالی خواهد شد ان شاء الله العزیز القدیر بروز سه شنبه
داخل لکهنو میشویم و اگر ازین در گذریم روز پنجشنبه خود از دست نمیرود و دیگر خیریت رقعه ۱۳۴ لو ذعی المعی جبر زمان
فرزدق دوران سلکم الله تعالی بعد اشتیاق واضح باد که امروز بست دوم شهر حال روز یکشنبه است یک شیر دیگر
شکار شد و خیمه بجای خود است هر چند پیش خیمه از دیروز رفته است خداوند فردا هم کوچ می شود یا شیر دیگر پیدا می آید
پس تا امروز شش شیر شمار رسیده لیکن عند التحقیق معلوم شد که هیچیک از نهاز نبوده است تا دیروز رسید انسم که یکی
نر هم بود امروز معلوم شد که همه ماده بوده اند اگرچه ایجاد در هر منزل سیر و تماشای تازه است و دواشد خاطر حاصل نمیشود
لیکن هر روز برو آبهای بمزه و مضعف معده نصیب مردم می شود جا بجا بر روی نهر جهل و زق استاده است بالجمله خداحضرت
صاحب عالم و جناب عالی را سلامت دارد که داعی را از دولت ایشان آبهای سرو و نان کرم و علوم شکاری بسیر است
و در مراجعت لشکر اختلاف بسیار است تردد بعضی این است که از نجا تا میاد هور یا بهور که هوایش سموم ماده و نیز و آبش همه
آب حنظل است رفته از انجا بمحمدی خواهند رفت و از محمدی بخیر آباد رفته از راه سندیله بلکهنو میروند و بعضی برین که تا
شاه آباد خواهند رفت و نزد بعضی چنین ثابت شده که از میاد هور برگشته به بهرایچ خواهند رفت خلاصه اگر بهرایچ
میروند سیر خوبیست دو بار بیشتر هم رفته ام میناهم بموجب فرمایش والد ماجد شما انجا هم میتوانند رسید میر یوسف علی در
خرید ن مینا خیلی اهتمام دارد لیکن چکند زین سخت آسمان و در تهاجه طور بر دود تکیه اینکه عرضه بخدمت نواب
نواب محمد سعید خان بهادر ملفوف این خط میر بخش علی باید داد که رسانیده بیاید بلکه جواب این عرضه و جواب
خط فقیر از مرزا احمد صادق خان هم طلبیده در خط خود ملفوف باید ساخت و احوال میر علیصاحب را اگر پیش عموصاحب
یا والد شما باشند رسیده باید نوشت که بطرفی میروند و از راه سرانجام یافت بالاتمام شد این خط بخت و دولت همعنان
شما باد رقعه ۱۳۵ خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی بعد اشتیاق بیتا مخفی نماند که دیروز که غره ربیع الاول سنه ۱۲۲۵ هجری بود
دو قطعه مکتوب شما یکی در ذاک جناب عالی و دومین ملفوف خط غلام حسین خانصاحب بدست آدم تاج الدین حسین خانصاحب
باهر دو رقعه فقیر که در ان ملفوف بود رسید لیکن خط میان جهبو دران نبوده است معلوم شد که کذا شتن آن در لفافه
از خاطر فراموش شد حالا اگر خط مذکور پیش شما باشد در خط دیگر پیچیده نزد غلام حسین خانصاحب بفرستید و اگر گم شده است

رقعه ۱۳۴

رقعه ۱۳۵

است بخواجه محمد صالح بگویند که بمحمد کامل خان بگویند که خط اول صاحب در راه تلف شد خط دیگر بیان مضمون مختصر نوشته
بدهید که بدست آدم معتبر روانه کرده شود هرگاه بیایند در خط خود پیچیده نزد خانصاحب مقدم الذکر بادفرستاده تمام شد
این مطلب را نمی‌نویسیم که در خط شما نقطه چیز یعنی قاصد هرکاره بود پوشیده ماند که چیز شخصی را نمی‌نویسند که همراه خود احکام
پادشاه برای امرای هر دو جانبکه انقلاب شده خواه دام ظلکم خواه دام ظلهم هرچه بنویسید درست است و سوای این برای
شخصی مخاطب دام ظلکم و برای غائب دام ظلهم می‌نوشته باشید رقعه ۱۳۱ مخفی نماند که دیروز که سیزدهم جمادی الاولی
روز چارشنبه بود قاضی صاحب لفافهٔ خواجه امامی ساکن بنارس نزد من فرستاده بود در لفافه مذکوره سه نامه بنام
خواجه بادشاه خانصاحب خطی نام مرزا این حقیر دو خط دیگر امی آقاصاحبان مخدوم رافت نشان دگر و کتاب دام
دین برنیا فروش بوده است خط خود را بمطالعه درآورده هر دو خط بمکتوب الیه جدا جدا داده و رسانیده شد جواب این چه گفتگو
ملفوف این کاغذ است باید خواند از دریافت احوال مرزا هنگامی صاحب تحت الی بدل رسید لیکن چون مرد جواد است
مشکل اورد و در آسان خواهر شد زیرا که اکثر اوقات دیده میشود که آدم سخی و جوانمرد با افلاس رسیده است و دفعه بیرون
از دهم مردم در رزق برای او جبان وامی شود که صدها از مائده او زله ربائی می کنند صاحب هم محبت بنهانی با و داد
فکری برای او کرده باشد یا خواهد کرد و نیز از حصول علم بحقیقت حال اقتضی القضاة قاضی نجم الدین علیخان صاحب دام رشده
حق این است که این کونه آدم حبسه سیرت کجا پیدا می شود نقل دیوان انشاء الله خان که نزد والد شما ست بتوزد بمثابه
رسیده مصنف آن روزی برای دیدن من در حویلی چهادنی یعنی بخانه جدامجد شما آمده بود و از عصر تا سه پهر نشست من
و قاضی صاحب گفتیم که برای چند روز دیوان بدهید که بامثل آن مقابل بکنم گفت چه فائده که این دیوان که من پیش خود
دارم غلط تر از دست و تصحیح این نسخه موقوف بر همت و سعی مرزا احمد منشاست تمام شد این گفتگو احوال خان مزبور
این است که از دو ماه بر طرف شده و سبحان قلی بیک غائب که آشنای چهل ساله آش بود او را در تمام شهر بر سوا نمود
یعنی چند هجو بر آش گفته که جا بجا نقل آن برداشته شده و او سوای این کار دیگر این کرد که هجو بعضی اعزهٔ شهر گفته نزد
خان موصوف فرستاد این عزیز بی تامل آن هجو ها را نزد طرف ثانیها باین خیال فرستاد که گوینده را شلاق بکنند آنها
چون برین معنی مطلع شدند سبحان قلی بیک را طلبیده پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه فهمیده بودی که این راه رفتی
حالا با تو چه سلوک تو رزم سبحان قلی بیک گفت که میانه من و صاحب ام معامله و نبا بود که بر سر آن هجو می کردم آن بقدر
گفته قران را برسر گذاشت که اگر من بکصرع دیگر هجو صاحب گفته باشم قران مجید کمر مرا بزند چون من درین روزها هجو شما را
کرده ام و او نمی تواند که بشم مرا بکند لهذا از راه جبن این بنا را گذاشته است که هجو اعزهٔ خود گفته تخلص من را داخل نموده است
تا بزرگان و بزرگ زادگان درپی آزار من شوند چون خان موصوف هجو بعضی بیگناهان که نشین دیگر اجداد آنها
کرده بود همه را بگفتهٔ سبحان قلی بیک یقین حاصل شد که این هجو گفته خان مزبور است دو دفعه مستعد آن شدند
که بلای بر سر خان موصوف نازل بکنند این مرد از این خبر دست و پا چه شده داماد و پسر خود و دیگر آشنایان خود من را
نزد طرف ثانیها فرستاده بالحاح و زاری پیش آمده بایمان موکده و اخلاف عرضیه ازین بابه محفوظ ماند که دو

آصف الدوله ی بود یکبار کتک زده بود مدار خوف جناب عالی دام اقباله احدی مجال آن ندارد که بخانه کسی او دهار ستاده
او را بیعزت بکند آدم برنقل کتابهای غریبانه که بچند کس گفته ام الی یومنا هذا احدی نیاورده آزردن شخصی حق الیقین
خطا یقیناً آورده بود سی روپیه قیمت می کرد نهایت پست و پنج می فروخت چون مامردم را نهائی تمیز هفت و هشت
در نظر است و این باهم گران میدانیم زیرا که اگر هیچ باشش بدست آید ارزان است و پس کردیم دیگر خیریت و فضیع و شریف

رقعه ۱۳۷ نقاب کنور براعت و حافظ آبار لذاعت سلمکم الله تعالی
در جویلی مصاحب خوش و خرم بسری برند خاطر جمع دارند رقعه ۱۳۷ نقاب کنور براعت و حافظ آبار لذاعت سلمکم الله تعالی
مفاد فضله محبت طراز مرقوم پانزدهم شهر حال در لف نفیسه اتفاقه ممتاز نوع بشر مدرس رقائم سته عشر جناب خواجه محمد امین احرار
دام مجده متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگان کوچک و عذر غلطی که در خط سابق بود در تاریخ بجد هم ماه منزور روز پنجشنبه بوقت بهم
برقع خفا از عذار لبنای وصول مسرت شمول برگشاد و مطالعه آن نخبه دل را سرمایه شگفتگی جاوید در کنار نهاد الی عاقبة ربت میکوئیم
که عبارت مشتمل بر زمره که شما می نویسید بر همه می چرید بالجمله عذر یکه در خصوص وقوع غلط طراز تحریر پذیرفته بود مسموع و مقبول است
چون دعی را آگاه کردن شما از صعوبت دشوار الغلط و عبارات مرکوز خاطر است و در هر چیز باصلاح بری خرم لهذا میگوئیم که در
خط امروزه هم دو غلط بود عبارت مذکور این است لب باقی اینکه باعث ذلت پایزیاده ازین سبب است که قلم برداشته ایم
مخفی نماند که غلط اول در املا واقع شده و آن تحریر لفظ ذلت پاینداز است بجیمه است که بازای مهمله صحت دارد این لفظ را باین معرفت
نوشته باشید این غلط مخصوص شما نیست شعرای ایران و علمای یورپ هم شریک حال صاحب اند لیکن آنها علوم اند و شما
پاک از علوم هستید زیرا که اگر بنیاد دعاه افتد علوم است و نابینا خیر اگر از شما غلطی سرزند مضایقه ندارد از علما و شعرا و قوع چنین
خطای فاحش خیلی مستبعد می نماید و غلط دیگر این است که باعث ذلت پایزیاده ازین سبب است ظاهر است که لفظ باعث
درین مقام گنجایش ندارد همین قدر کافی است که ذلت پایزیاده ازین سبب است و اگر لفظ باعث داخل عبارت باشد آخر عبارت
چنین خوب است که باعث ذلت پایزیاده ازین سبب است این غلط غلطیست که این را صاحب طبعان فصیح بیان می فهمند کاهر جا بنظر نرسد
چاره نیست زیاده خیریت انا بکیر یعنی عمومیت را بعد از سلام بگویند که دیروز که بعد هم بود خطی متضمن احوال شکر کنه گیتی
رقعه ۱۳۸ اسمی آنصاحب در دار الک روانه نموده شد رقعه ۱۳۸ خواجه قفقد دستگاه افصح الفصحا و ابلغ البلغا سلمکم الله تعالی
بعد اشتیاق حالی باد که رقیمه بلاغت طراز مبنی از صحت و عافیت در لف خط امیر صاحب دست آشنای داعی مشتاق
گردیده تسویدش خیلی مخطوط ساخت آفرین صد آفرین بر روز یک خط و یکرا اسمی شما نوشته روانه نموده شد خواهد رسید انجم
از اخلاص دیقراطیس چکیده مرقوم بود مقرون بصدق است چاره چه کند اختیاری ندارد من نیز مجبورم لیکن بهر صورت
رفتن او مناسب است اگر اینجا خواهد ماند تباه تر خواهد شد عمومی شما که خدایش سلامت دارد در خط خودش که اسمی
را قلم بود نوشته بود که خطی متضمن سفارش این مرد بنام میرزا اصغل نوشته خواهم داد خدایش جزای خیر دهد که رحم بسیار
بر مساکین دارد این بار در خط شما لفظ سیم بود شاید از دیقراطیس باز گرفته اید صفا نیان درین مقام لت دو دستک
ولاشه و شیرازیان بیاج استعمال میکنند ما هم بد نیست آخر زبان اهل خراسان است زبان توران نیست و احوال
همین قدر است که در خط فقیر که اسمی والد شماست تحریر پذیرفته است دوباره در خط صاحب اعاده آن نمودن تحصیل حاصل

بیش بنود از همان خط دریافت خواهید کرد و این که اکثر اوقات فارسی حرف میزنید خوب می کنید فارسی روز بروز عرب دوستان
مردم در هندوستان مستخوانها شکسته اند و کوچه مقصود را بلد نکرده اند هنوز شما آنجا نه رسیدن ایدز رفتنکه خوب حرف خواهید زد
و فارسی یاران خواهید شنید قدر این نعمت خواهید شناخت یقین بدانید که شاعر بافتن شدن امکان دارد لیکن فارسی حرف زدن
خیلی مشکل است اگر نیز از خطا را ملاحظه خواهید کرد این عبارت که شما می نویسید و هیچ خطی نخواهید یافت بخدا که این الفاظ کوش زد
کسی نیست زیاده خیریت اگر سیدی علیخان برای درس کرفتن بخدمت والد شما بیایند از طرف من بعد سلام شوق باید گفت که
پیشتر خطی برای سیدی حسین خان ملفوف خط اسمی حکیم سیف الدین احمد خان فرستاده بودم بتحل که رسیده باشد در همان خط
سلام و اشتیاق بخدمت شما هم بود دو انیمه خطوط که برای استاد شما میرسد شما همه را برای خود بدانید و بالاله امرت لال سه بار
در اثنای راه اتفاق برخورد افتاده روزی می گفتند که فردمن برای دستخط بحضور رفته است حالا معلوم نیست که دستخط شد یا خیر

رقعه ۲۹ دیروز که سیزدهم شعبان روز یکشنبه بود خط مسرت نظام عرضه که اسمی جد امجد خود نوشته بودید با رقعه چند که
جدا جدا بنام دوستان بود بمطالعه درآمد حالا اول که من طلبیده بوده ام نباید فرستاد انشاء الله العزیز روز یکی می آیند همراه آورد
لیکن یک کاغذ را تلف نباید ساخت و می خواهم که نقل غزلهای حال باسم ادر حاشیه دیوان خط برادر شما نویسانیده شود تا تخلص در
نیفتید و غزلهای مشاعره حال هم بوالد ماجد شما رسانیده شد جناب مروح در حاشیه دیوان نوشته باشند نزد شما فرستادن
مرور نیست زیرا که اگر دیوان انجامی بود مضایقه نداشت حالا چه فائده این بار صحبت مشاعره از ضیق فرصت صاحب مشاعره
منعقد نشد و بعد ازین هم نخواهد شد و من هم درین روزها آنچه می گفتم برای مشاعره می گفتم و رفتن در مشاعره بپاس خاطر صاحب
مشاعره بود حالا اگر ذوالقرنین هم مشاعره بگذارد اراده ندارم که بروم آمدم بر احوال دیگر بدانید که سعادت علیخان در وقت
برادر و پدر خود هیچ هند بلکه سوای نظام الملک آصف جاه احدی از امرای عصر محمد شاه هم در شعر و شاعری نیست نداشته لیکن
حالا این نواب خیلی غنیمت است روزیکه بر مسند نشست از بس هم بعد دو روز آن پیاده های ناکاره را حکم کرد که برخیزند هر سر
از زن و مرد بهر طرف که خواهد برود و هر چه از نقد و جنس بر دهد کسی مزاحم نشده باشد و سوای اهل معامله مردم بسیاری از
قید یان نیز رهاشدند جد امجد شما هم خلعت شش پارچه کارچوبی مع سرپیچ و جیغه و مالای مروارید یافتند و هر روز بدربار
میروند و بار یاب دیوان خاص می شوند و از آثار و آثار چنین معلوم می شود که مشاهره برای وزیر صاحب
و امیر صاحب و قاضی صاحب هم معین شود و درین عرض مدت که هنوز یکماه نکشیده نواب حال هزار ها خلعت
بمردم بخشیده باشد و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس سواری جناب عالی باین جبروت
رفته بود که تمام بازار را رنگین کرده بطور اذین بندی اجناس فاخره در هر دکان بهین شده بود و چند جا در راه
بالای بام نوبت میزدند و بر سر هر بام لولیها رقص می کردند و سامان سواری چه بگویم که در تقریر نمی آید
از هودج زرین جواهر نگار و زین های مرصع کار و دیگر حشم و خدم که چشم فلک ندیده است همراه بود از کثرت
خلق و وقدم راه طی کردن برابر دو کروه مسافت بود مردم بسیاری در کوچها بزمین غلطیدند و ضربها خوردند احوال جناب عالی
در تمام راه زر نقد بهر دو دست بر لولیان و فقرا می افشاندند و بدرگاه بیست کیصد و یک اشرفی و یک تان طلا که بالا

یک سیر و رومن بوده است نذر کرده بعد مراجعت هم تا شام انبوه مردم کم نبود آمدم براحوال مرزا حاجی صاحب
ایشان علاوه که خود در سرکار بیلی صاحب داشتند خلعت آن بخشی امیر حیدر شد و خود شان در حضور جناب عالی می باشند
جناب عالی را در ایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت هفت پارچه مع جبغه و سیچ و مالا می مروارید و بالکی جمالدار ایشان
مرحمت شده شمارا درین عرصه دو سه بار پرسیده نذر رقعه که شما نوشته اید حالا بایشان نمودن مناسب نیست بطور دیگر
از طرف شما نوشته خواهم داد و بر رقعه موقوف است بین برابر هزار رقعه هستم روزگار شما درین سرکار صرف مزا می صوف
مرکوز خاطر دارم مطمئن باشید و منتظر اطلاعیه نجیبی نشینید رقعه ۱۴۰ پوشین نماند که پریروز که چارشنبه و سلخ جمادی الاولی
بود خانصاحب مکرم تاج الدین حسین خانصاحب داخل شهر شدند و بای صاحب کلان در مکانی از عمارات انگریزی بکوشی
بکوشی صاحب مع وج فرود آمدند منشی امیر حیدر بحکم صاحب بها در مصروف مهمانداری دیگر مهمات است لیکن مصرف طعام از کار
بخشی موصوف خواهد رسید و بروز که غرهٔ جمادی الآخره بود در حویلی مولوی حسین علی خان صاحب بنفقیر هم ملاقات شد
تا دیر گفتگو ماند طعام هم بجا خوردیم شاید الطعمهٔ دیروزه از طرف مولوی صاحب شما جدا جدا ارادہ کرده بودند که طعامی برای
خانصاحب بفرستند منع کردم برای این که زیاده از سه روز نهایت چار روز نگذشتی تواند کرد و سوای طعام صاحب کلان
از جاهای دیگر هم طعام می آید در خصوصیت ارسال الطعمه بر بادی زر خود دست فائده طعام است که همان ازان لذتی برآرد
تا اینکه نصیب اعدا شود و هر گاه بارادهٔ اقامت چند روزه اینجا خواهند آمد مضایقه ندارد و سوای این میانه شما و خانصاحب
رسم تکلف و کلفت نیست اگر از اول معمول و مرسوم شده بود که هر وقت خانصاحب وارد شهر شوند طعام برای ایشان باید فرستاد
حالا هم مناسب بود و چون پیش ازین درین مرحله اتفاق نیفتاده بود حالا بی جهت غیر از تکلف محض صورتی نداشت نقل امروزه
این است که از صبح باران شدید بارید ن گرفت تمام راهها خصوصا راه کوچها گل شد خانصاحب بهمین علت و بیرانی جهت
رفتن بملاقات بعض جهای آزرده مند که دو دو بار برای دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس برگشتند بخانهٔ
مولوی حسین علی خانصاحب توانستند رسید آقا صاحبان مخدوم برای بازدید که دیروز خانصاحب نزد ایشان
رفته بودند بخانهٔ مولوی حسین علی خانصاحب آمده پنج ساعت کامل که یکپاس هندوستانی باشد نشستند چون دیدند
که خانصاحب نمی آیند و چیز هم نخورده بودند مرخص شدند حالا وقت عصر اگر خانصاحب اینجا وارد شدند شما الهما خانصاحب را
دیده نزد میهمان آفرین خواهند رفت یا فردا صبح آمده رخصت خواهند کرد دیگر روا کی خانصاحب فردا گرم است لیکن
باید دید شق غالب همین است که فردا روانه شوند چون خانصاحب سرا پا عنایت عظمت و جبروت شما که دربن روزها
نام خدا بهر سانیم اید و کیفیت جمع شدن مردم ذی اعتبار در خیمهٔ شما و دیگر چیزها چانه بیان کردند من هم ازراه
خوش آمد و زمانه سازی که شاید روزی بحسن سلوک من آید قدری پسته که نیم استار و کسری باشد در یک خرطه بسط
برای شما فرستاده ام مناسب آن بود که ڈلیها بفرستم چون دیدم که جد شما سوای ڈلیها که برای دیوانخانه صاحب
طلبیده اید ڈلیهای دیگر هم از قسم رسمی برای شما فرستاده اند بهمین پسته اکتفا کردم حلوای سوهان خوب بود لیکن
باین خیال که مبادا باز سنگینی داشته باشد ازان هم دست بردار شدم تحفه محقر مساکین در اعیان قبول باید فرمود

۱۱ ۱۰ ۹ ۸

فرمود باقر بیک را در تنهائی بجای خود از طرف من باید فهماند که قمار را کم بیازد و آینده امیدوار اضافه باشد صاحب والا مناقب حق خدمت کسی برباد نمیدهند و زبانی خانصاحب است که صاحب دلا جواجه امامی را بفرخ آباد طلب خواهند کرد و عهدهٔ منشی گری بورد بنام ایشان مقرر خواهد شد تمام شد تقریر خانصاحب دلا بشنوید هر چه میشود تعلق بخت و اقبال دارد والحمد لله که آقای شما و عملهٔ کچهری از شما خوش نشستند بفعل که سایهٔ آقا بهم در همین ملک است بعد رفتن او بر چه خواهد شد خواهد شد آنچه نوشته ام در دل نگاهدارید و خوب کردید که کباران بازگذاشتید مال عارت جای تازگی نیست خدا شما را لائق آن بکند که دوستان کثیر گرفته و اسپ بلکه فیل از شما بعارت برده باشند دیگر باجرای تازه سوای خیریت وضیع و شریف بنوده است که تحریر در آید پس فرد اشاعره است غزلهای تازه بعد ازین خواهد رسید من هم از دیر و زتخاس آمده ام دیگر این که دیروز جد شما بحویلی نو تعمیر میرفتند در اثنای راه با خانصاحب ملاقات شد لیکن این ملاقات داخل ملاقات نیست اگر فرصت می شود خانصاحب نزد جد شما می آیند زیاده حد

رقعه ۱۴۱ مخفی نماند که خط شما مرقوم دوازدهم صفر ۱۲۲۸ هجری رسیده مسرور ساخت روز رسیدنش شنبه بجدهم شهر صدر بود در چند خط رقعهٔ اسمی آقا صاحبان و کروکهٔ کرحواله بقلم نکرده اید این قدر تساهل هم خوب نیست بعد کیرو خط چیزی مینوشته باشید و بسیار خوب شد هندوی صدر و پیه فرستادید انعمی موجب برکت رزق و سبب خشنودی خداست فرستادن این هندوی در عین ضرورت اتفاق افتاد من امروز در حویلی نو تعمیر آمده والد و عموی شما را همین جا طلبیدم گرم اختلاط بودیم که هرکاره ڈاک این خط را آورد و این وقت که دو پهر نزدیک عموی شما کاغذ هندوی گرفته بنا بر ضرورت اشش دانی دوانی کیمیا رخص شده تخاس رفتند آنجا رفته کاغذ را بخوانان داده مبلغ از مهاجن طلب خواهند کرد و از کسانی که هندوی بنام آنها ست یکیک اویپه کولی یا جنتی رام در عوض این مژده خواهند گرفت این زرها که شما می فرستید همه شادی می شوند از بنجا معلوم شد که در دنیا هر چه هست زر است وای بر حال کسی که زر ندارد کمالات روی زمین اگر در کسی جمع باشد در دنیا هیچ عزت ندارد زن و فرزند و پدر و مادر و برادر همه شخص سخی و صاحب دل را دوست می دارند از مختاری مرزا ابو الحسن خان دیوان دل بسیار خوش شد چون مرد سینه صاف و خوش همت و دوست است هر قدر که ترقی برای او صورت بندد دلم شاد می شود لیکن از باعث برخاستگی خاطر خانصاحب که مفرما تاج الدین حسین خان دل بر آنش غم و غصه کباب کرده باید دید که ایشان بر پا کنه می مانند یا استعفا داخل سرکار میکنند بهر کیف اگر ایشان بمانند شما هم بمانید والا بنوعیکه صورت بندد وسیله پیش کرده ترک نوکری نموده اینجا بیایید خدا رزاق است آدم سخن مردانه و اهرا را از دست ندهد لیکن اول بخانصاحب موصوف باید نوشت که من در ترک علاقه رفاقت جناب از دست نخواهم داد و برین نوکری چه موقوف است اگر مداخل هزار ها متصور باشد یکساعت آنرا بین جانی خورم کباهای این زمین مثل عقرب می گزد بعد از ما بوالحسن خان دیوان بهانه دیگر پیش آورده ترک علاقه باید کرد و الا آئین انگریزی نیست که کسی بیاس خاطر کسی ترک نوکری نماید بلکه ما خود می شود و ضرورت تحریر برخط برای خانصاحب ازین سبب است که مبادا شما دوستی

ایشان نوکری بگذارید و مردم کان برند که از بیم صاحب کلکته نوکری را کند شتند یا صاحب موصوف خود شان شاگرد
طفل و نا رسیده را بسته جواب داد هر چند مرزا ابو الحسن خان زیاده از خانصاحب با شما بذل محبت و شفقت خواهند کرد و در تنخواه
هم بسبی خان معزی الیه منصور لیکن حق احسان خانصاحب که مقرر زیاده ازین است امور دنیا اتفاقی است بران نازان
نباید شد همیشه اهتمام دران باید کرد که زبان مردم و انشوا از زبان مردم باید رسید دیگر آنکه در القاب کسانی که در سن
بزرگتر باشند یا بمحبت و شفقت پیش میایند لفظ مشفق نباید نوشت قبله نوشته منبع عنایت و احسان یا مخدوم امید گاه باید نوشت
زیاده خیریت رقعه ۱۴۲ رقعه شریف در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه از لشکر ظفر اثر مرقوم دهم ربیع الاول
در اسعد ساعت بتاریخ چهاردهم تقویمی سیزدهم رویی بروز پنجشنبه که عبارت از دیروز باشد رسیده مسرور ساخت حق تعالی
در همه اوقات درین سفر همراه باد از خط دیروزه چنین ترشح می نماید که منور دو سه ماه تشریف داشتن ملازمان والا صاحب
والا مناقب عالیشان درین صلع اتفاق افتد خدا کند که درین لیالی و ایام پولی بدست شما بیاید تا از سیکه قرض کرده
بمصرف می آرید این شود و انچه باقی ماند انجا بخرستید و دلهارا واشدی دست دهید درین مقام تعجیل و اضطراب مدارید
لیکن شما نام خدا حال اهل زمانه را خوب می دانید و در ورستادن باد چی چند چیز مانع شدیکی بدست آوردن باد رجی
جوان خوش ظاهر و پخته کار در صناعت طبخ شما هم بجای خود انصاف بکنید که شخص صاحب این جا میت کجا پیدا می شود و اکرام
هست لکهنور اهل پا نزده کی می گذارد دوم نصیحت بزرگان است که آدم را لازم نیست که بخانه آقا یا امیر عظیم الشان سوای
آقا باد رچی یار کابر یا مطبخ معرفت خود بیارد این امور را بذمه دار دوخته باد رچیخانه باید گذاشت زیرا که همیشه این گونه آدمیان
متوهم و متلون الطبع و طفل مزاج واقع می شوند و رفقای شان دشمن یکدیگر کاه باشد که بعد طعام خوردن وجهی در معده
پیدا شد و تخمه یا سینه رو داد خورند بهان مرض جان داد و باد رچی و مرتبش هر دو بدنام یا مقید شدند یا مبرض تلف
در امدند لیکن این اندیشها در جاهای بزرگ مثل جناب عالی دام اقبالهٔ یا دیگر امرای بد طبع متوهم است صاحب والا مناقب
شما مرد بزرگ و دانا و رفقایش نیز نیکو خصال اند اگر به جا این معامله باشد پس باید که در دنیا کسی بهتر نوکری نشود
برباد رچی چه موقوف است خدمتگار هم می تواند که آثار از هر ملاکند همیشه دوستان برای دوستان بدایا و تحف و هدایا و
دیگر آن میفرستند اگر همین دو سه جا گنجایش داشته باشد ممکن نیست که کسی چیزی از دست کسی یا فرستاده کسی نخورد
لیکن با اینهمه احتیاط این را می خواهد که برای اعاظم امرا که رشتن و مقید نمودن آدمی قادر باشند باد رچی نباید برد و بدهد
و پیشکش از خورد و نهاد نیز نباید آورد و در دعوت چنین کسان زر نقد برای مصرف باد رچیخانه مقرر است که بجا
پخته شود و نان بار برای این بیفرستم که جوان و خوش ظاهر و صناع از کجا بیاید و اگر باشد هم بهفت روپیه لکهنور اکی ارزان
می دهد و سوای این طباخی و خدمتگاری و دعیده کی بذمه خود می گیرد چند روز است که پیر بخشی نام شخص که عمرش
زیاده از بست و پنج نباشد و صورتش هم صورت آدمی است پیش من امیدوار نوکری صاحب والا مناقب آمده بود
من هم راضی شده بودم می خواستم که او را بهفت روپیه خرسند ساخته بفرستم چون در همان ایام خط شما متضمن توجه
صاحب عالیجاه رسید و این اندیشه هم بخاطر راه یافت که مبادا اینهم بسبب نقد کی باز هم زری داده مرخص نماید مقاصد

مضایقه ندارد و دوالاصحت خرابی است اگرچه بیشتر میکند و آدم که از طرف من رفته اند پولی با نه برگشته اند دل اجازی ندارم
برای اینکه مبادا بجا طرف ثانی بگذرد که این مرد از نکبتوا دهاتی ناکاره را باین تصور که زری بدست آرند و در حق
من دعای خیر کنند بی صرفه روانه این طرف می کند بالجمله اگر شما نبوسید پیر بخش مذکور را بشاهزاده هفت روسیه راضی نمود
بلشکر بفرستم والافلا رقعه ۱۴۳ اخفی نماند که تاریخ بجد هم رجب خط فرخت خط من رسید و مطالب مرقومه فهمیدم در
آنچه نوشته بود دیده که شاید جواب بعضی سوالهای من از نسخه جات شربت وقت تحریر خط در خاطر شما نمانده باشد مصور
این است که من هنگام تحریر جواب خط شما با وجود این که آن خط را برای همین مسلم کذاشته بودم که آنچه لازم استفسار نمود دایدتان
خاطرنشان شما سازم لیکن چه بگویم که وقت تحریر جواب چنین بخیال رسید که آن خط را پاره کرده ام زیرا که معمول و مرسوم
همین است که هر خطی که از طرف شما میرسد بعد مطالعه پاره می کنم تا زود زود بیاید الا خطی که مقتضی مطلبی می باشد
آنرا بعد تحریر جواب همین بلا کرفتاری سازم چنانچه این خط را هم چون مشتمل بر سوالهای چند بود نگاه داشته بودم از اتفاقات آن وقت چنین
در دل گذشت که شاید حواله بقوت دستی کرده ام این سبب بعضی سوالات را جواب نوشته شد و بعضی را ملتوی ماند بعد رسیدن جواب
روزی خط مذکور جایکه گذاشته بودم از انجا پیدا شد فان ذالک و بین خیلی مناسبت داشتم من بعد قلم را برداشتم و جواب سوالهای دیگر را
حواله کور دیال کردم که بزاکه برساند چون رسیدن خط و رفتن اکبر زمی از یقینیات است لهذا این وقت اعاده آن تکلیم
اگر بعد از این خط صاحب آمد و اشاره از خط من که سوای لفافه خاکی شما نخواهد بود و کرار آن چیزها خواهم کرد و الا محتاج بجا
بضرور لیکن اگر شما توقع آن دارم که اگر آن خط رسیده باشد خیر والا باز در خط خود اعاده آن سوالها نمایید زیرا که بعد تحریر این خط
خط شما را معدوم محض ساخته و تمامی سوالها بخاطر خانم است لیکن در این خط هم ذکر لفظ اساسی هیچ نکرده بودم زیرا که تا در لغت احوال
لفظ دیده نشود خاطر جمع نمی کردد و در صرف احوال لغت بکمال اختصار می نویسند و همین در لغات دیکر الا در قاموس
از بحث چند روز صبر کردم تا قاموس از خانه شما طلبیده دیدم لفظ اسامی با ناء مثلثه باین صورت اسامی هیچ جا نیامد و غلط
محض است لفظی است که متصدیان ساخته اند و اسامی با همین با لفظ فتح الف بروزن جمع الجمع هم است لیکن در فارسی
بر یک کس هم اطلاق آن جایز است و توقف دو سه روزه در جواب خط از همین جهت حاصل آمد که تاج الدین حسین خان صاحب در سر قدم
حاضر بود خط جناب ممدوح هم مطبوع این خط است بلا لفظ باید نمود این بار در خط من بندکی بمرزا حاجی صاحب بنویسید که اکبر اوقات
از من مستفسر حال شما می باشند دیکر وضع و شریف خانه بعافیت هستند من درین روز ها برای دیدن والد شما رفته بودم و چهار ساعت در
انجا بودم اگرچه شبها این مکان هوای خوب دارد و روزانه نظر از دیدن سبزی و خنکان سیرابی حاصل است لیکن آن چیزها بهم
بکار نیاید و خیریت رقعه ۱۴۴ لودعی العی من بسلکم الله تعالی بعد اشتیاق زیاده از تحریر و تقریر واضح باد که دیروز که دوازدهم
ربیع الاول ۱۲۷۳ هجری بود و مکتوب دلنواز در لیف عنایت نامه عموی والاقدر شما که مرقوم نهم شهر مذکور بوده است در سر از زینت طراز
طراز خسار نهد و صول مسرت شمول و مضمون نشئه فزا حین کردید روانی عبارتش تمامه آب زندگی بود لیکن بعد ازین دو لفظ که در مکاتب
یاران مستعمل است و شما از عدم تتبع لغت مجبور الحذر از ضرورت یکی اینکه نوشته بودید که سرفراز نامه علوا از اخبار احباب من اخبار جمع خبر است تشنیع بر ما
و این لفظ صفت ذوی العقول است نه صفت غیر ذوی العقول و خبر هر کز داخل ذوی العقول سنی تواند شد

دوم اینکه مقارن همین عبارت از کلک بلاغت سلک شما توسن نموده بود که شرف صدور بخشیده ریش افکار دل را
اشنای مرهم اطمینان کرد ایندان فقره لایق تحسین و آفرین است لیکن همین لفظ افکار که صفت ریش واقع شده است
کرد پوشیده نماند که ریش دو معنی دارد یکی زخم دوم صاحب زخم را گویند و ریش بمعنی دل زخم دار است دل هم صوف
و ریش صفت آن و ریش دل بمعنی زخم دل می آید و ریش افکار هیچ معنی ندارد ظاهر است که اگر ریش را مضاف و افکار را
مضاف الیه قرار دهیم مفید معنی می افتد و اگر افکار را صفت ریش بدانیم باز هم همین حال دارد این غلط مخصوص شما
نیست اکثری از سخنسنجان صاحب دعوی درین مقام لغزش بامی نمایند خصوصا در لفظ اخبار اخیار که در رقائم کسانی
دیده می شود که بفرور همه دانی جانشینی فرعون و نمرود را سزاوار اند لیکن چون شما ذهن خوبی دارید و مشتاق صحت
الفاظ می باشید و بر شما بیگانه بیگی ملک تحقیق است صدور این اغلاط از مثل شما قصور دستگاه موجب نزول از مقام اعتبار
دیگر انکه سوای خط میان کلشیر و سید محمد خان که جواب هر دو فرستاده شد هیچ خطی مطروف خط صاحب شود که جواب
آن ازین طرف نرسیده امیر صاحب نوشته اند که جواب خط غلام علیخان نفرستادید خدا شاهد است که نه خط میر سعد الله خان
بمن رسیده و نه خط غلام علیخان شاید از بهو در خط نه رسیده باشند بالجمله باین قصص چکار است حالا سر رشته مطلب بدست
می آرم این است کاراده جناب عالی دام اقباله این بود که از پتر اسی که نام دهی است بر کنار نهر چوکا سوای پتر اسه مشهور که
معرکه گیاهر است بلکهنو برگردند لیکن باظهار جوابسیس و هم موافق عرض حکیم مهدی علیخان بسمع مبارک رسیده که در جنگل
سرپته که دیروز مضرب خیام دولت شد شیر بسیار است چون خود بدولت عاشق شیر و شیر اند باین طرف برگشتند ازین
جهت در مراجعت تعویق واقع شد بی اغراق و غلو میگویم که دی شب شب ماه درین میدان لطفی داشت که بکیفیت
آن امری است وجدانی بتحریر و تقریر ادا نمی توان کرد جای شما بدانام صحرا فرش نورد داشت دیروز هم دو شیر دیگر
شکار شد و یکتای دیگر پیشتر حالا بگیر جسته تا شد چند روز دیر بنجا لکت است بعد ازین باید دید خبر عوام است که برای
شکار فیال از کجا گهر اجبور خواهند کرد لیکن بدل نمیخورد روزیاده خیریت

رقعه ۱۴۵

میان امامی صاحب سلمکم الله تعالی
بعد سلام شوق واضح باد که دیروز که چارم ربیع الاول ۱۲۲۴ هجری بود از ریتا بهیر بکوچ سه کروه پاچار کرده
بکنار نهر گنگی رسیدیم انجا جهونده نام جانور کوچک پرداز که بیش آن در یکساعت آدم را فنا می سازد و علاج
ورای پرواز سیاه نیست باین طریق که آن را بر سر قلیان گذاشته قلیان را بقوت تمام بکشند تا زهر آن ازین
بیرون آید بسیار است لیکن الحمد لله که یک کس را هنوز نگزیده قاعده این بی پر است که خود بخود نمیشیند می زند تا دستگیر
نشود دست کسی نیابد خلاصه امروز در بنجا مقام است و فردا هم بقرینه مقام دریافت می شود دیروز مزاج دستنان
جناب عالی دام اقباله قدری حرارت بهم رسانیده بود ازین جهت تمام راه بسواری پالکی فاصل سراوق دولت
کردیدند لیکن امروز بفضل الهی است صبح سوار شده در دوازده کله تفنگ انداختن دوازده بلدیر رسیدی شکار
کردند پریروز حضرت صاحب عالم بهادر چهارده و پیازده و بهرته بادبخان و لوریته و حلوای خوبانی تحفه برای
جناب عالی فرستاده بودند امروز پنج اشرفی نذر الوش در سواری گذرانیدند خلاصه صحت بسیار خوب است اگر

اگر آسمان بشیم نکند امید هست دیگر آنکه شما را و والد ماجد و عموی شما را درین سفر بسیار یاد می کردیم شاید ازان سبب که
که این سفر سفر عجب سیریست که روح را تازه میکند خدا نواب و برادر المالک جاه را در وطن دارد که بدولت او را کسی نمیشود
شخصی عرض کرده بود که امروز خیمه بغلان طرف روان باید کرد ارشاد شد که آنجا آب بسیار کم است طرف عالی باید رفت من
رسانید که سقا ها رفته آبها می آرند ارشاد شد که من برای حفظ نفس خود نمی خواهم که خلق خدا متضرع شود و والد ماجد که
این رعیت پروری که در مزاج جناب عالی یافته میشود شاید در امرای سلف نباشد و الا امرای این وقت را هیچ نسبت
بالایشان نیست و نبوده و از عنایت جناب مرشدزاده چه عرض نمایم که بر ستم را سوای رتبه عنایت می شود و هیچ
در کار نمی آید برای فقیر خود چوبالا سین است دو سه روز پیش ازین هم که خیمه بکنار آب اتفاق می افتاد جای شما
خالی کفیتی داشت آن روی آب چه قلعهای خوب بشیه بوا سطی بود لیکن که برود و بیارد و سوای این مارا مردم را
باخطاطی چه سرکار و قلم خوب برای خوشنویس باید مارا خطی که خوانده شود سرکار است بالجمله ازین قطعه زمین چار طرف
راه است از الجمله راهی بلکهنو هم می رود و بقول پاره از عوام خبر مراجعت هم کرم است باید دید دیگر آنکه خطی بنام منوچی
پسر لاله فقیر چند مهاجن ملفوف است پیش علی باید گفت که بر سر پل بخنه که دکانهای قصابان در آنجاست رفته
حوالی لاله فقیر چند خزانچی حیدر بیگ خان تحقیق نموده این خط را تردد منوچی برساند زیاده خیریت رقعه ۱۴۶
خواجه امامی طال عمره دو خط شما کی پیشتر که دران احوال زن ضارب شوهر خود سن مرقوم بود یکی دیروز
که بست و یکم بود رسید من برای اینکه فائده تام بشمار سد بر کاغذ جداگانه شرح رقعه مینوشتم اگر بجای خود آن رقعه را
با کاغذ من مقابله خواهند کرد معنی عبارتها بخوبی دریافت خواهد شد باین صورت که لفظ اول رقعه را با لفظ اول شرح
مقابل بکنید و لفظ دوم را با لفظ دوم همچنین سوم را با سوم و چهارم را با چهارم و جای که مطلب آن الفاظ خوب بیان
آنجا توضیح بیان کرده شد حالا پیش خاطر شما ترجمه هر لفظ زیر آن لفظ ثبت شده لیکن در بعضی صورت معنی عبارت
در بعضی جا خوب فهمیده نخواهد شد بهر صورت شما بجای خود مطالعه بکنید البته اکثر معلوم خواهد شد هر چه معلوم نمی شود
خود آمده باز خواهم داد باز در خط خود بنویسید که شرح آن نگاشته آید و احوال لشکر این است که در هفت کوچ
بر سر بر دامندی گهاٹ که پل آنجا بسته شده رسیده بودیم یک مقام در منزل پنجم و یک در منزل اولین اتفاق افتاده
ایجا که آمدیم خبر بود که برای اشانی گذاره بهیر ازیل دو مقام خواهد بود تا دیروز که بست و یکم بود پیش خیمها و بهیر اسباب
بسیار آن روی آب رفته بود و امروز خبر کوچ کرم بود لیکن دیروز وقت دوپهر جناب عالی از شکار من که برگشتند
بخانه صاحب کلان جا مانی اتفاق شد و بعد ازان سه گهڑی کامل خلوت ماند ازانجا که برگشتند حکم بیان آوردن و تعین سعید که پیش خیمها
و غلامان دیگر اسباب که بطرف دریا رفته است برگردانیده بطرف لکهنو روانه بکنید بحکم هر کار با رفتند و تا نصف شب بلکه تا آخر شب اسباب
دریا می آمد ازین جهت امروز باز مقام شد فردا کوچ است باران بطور خود دکهتکو دارد بعضی کشتی لازم کردم اول او لوغ نصرانی
لازم کردم سیر خان افغان انگریزی حرکت او زره قرنجه ده او جدی و کنه کشتی لازم او لدردی تنگری یلیسون بعضی

رقعه ۴۶

رقعه ۴۷

رقعه ۴۸

رقعه ۱۴۹

این قدر بی پروا است که خط هم نمی نویسد میر صاحب از طرف خود اهل می آرد ملاحظه خط میر صاحب برای ملاحظه رسید
بعد مطالعه پاره باید کرد و از خط مولوی میر علی نقل نسخه ورد انگلستان نوشته حوالهٔ رسم کنید و اگر نوشته که است نوشته باشید
دوباره چرا نمی رسید من یاد دارم که شما پریروز نوشته بودید رقعه ۱۴۹ میر خرسند نظیر ملفوف نامه که درین رومال گذاشته بجو
بحدمت می آرد هشت ورق که مجرد و کامل باشد برای اشعار سنتی محمد صادق است کش ورق دیگر انشاء صادق است شیخ احمد
هر دو را بجو لی نگاه باید داشت یک کاغذ چهار غزل تازه پنج بیت دیگر دارد همه را ردیف دار در حاشیه دیوان باید نوشت
من این وقت بباغ مرزا حاجی میروم شام که برمیگردم نزد شما میرسم این اشعار باین صورت اتفاق افتاد که امروز
غزل اول گفته بودم و پریروز دو غزل که بعد از غزل اول نوشته شده و غزل ردیف ندارد است پنج شعر ردیف بسی
دو سه روز دیر و زود اتفاق افتاد باعث بعض موانع از انجمله رفتن بخانه میان آفرین و اختلاط آن سیده که فرصت نمیشد سخن نو
کرده بود این غزل تمام نشد شما همین پنج اشعار بنویسید من ابیات باقی گفته خواهم نوشت و هر چه دیگر دست می دهد
آن هم نوشته خواهد شد رقعه ۱۵۰ انشی طیق السان خواجه امام الدین سمرقندی که رشک صفاهانیان در محاوره زبان
دریافت نمایند که خطی بنام مرزا صادق خان صفاهانی در لف خط خودم که اسمی والد ماجد شماست فرستاده ام
طلبیده بگویید که این خط را متصل حویلی میان آفرین جائیکه یکروز مرزا قتیل را طلبیده بود نه در رسانیده بیابلکه نام مرزا صادق
نشان باید داد و اگر بحسب اتفاق جای رفته باشند باید گفت که خط را حواله پیر مردی می که با بو نام دارد و در دروازه
می باشد نموده بگوید که این خط خطر مرزا قتیل است هر گاه آقا صاحب بیایند خواهی داد دیگر آنکه پریروز جناب عالی مرزا عباس
پسر اشرف علی خان را که لباس انگریزی می پوشند برای دریافت خبر مزاج بجناب حضرت صاحب عالم فرستاده بودند
اول روز اتفاق افتاد و آخر روز مرزا اشرف علی داروغه دیوانخانه را که نائب رمضان علیخان ایشک اقاسی است
با دوازده کلزاری کل کلاب چنبیلی ده بزرد و چیکره آرد و دال ماش و پنج کوزه روغن لطیف و خوشبو پنج بوتل
رساول فرستاده بودند خلعت بشارالیه میداد ندارد ترس حضور کرفت و اصلش این است که امام علی خان راجه
این ضلع پنج چیکره غله و پنجاه بزو بست و پنج کوزه روغن دهین قدر رساول و ده کاه پراز پنج ضیافت
بحضور جناب عالی آورده بود جناب عالی این قدر را بخانه فرستادند لیکن دو کاه و پنج فاموش
کرده بودم این هم آمده بود و همین قدر برای صاحب کلان آمده بود دیروز هم که سواری از پیش
سراوق دولت حضرت مرشدزاده گذشته بود آداب بدست خواص عرض کرده بود لیکن بعوقه
ملاقات نشد درشکار خواهد شد رقعه ۱۵۱ خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی دیروز بیاض خط
شما در مقدمه نسخه شیخ محمد حسین عرضی بجای معلوم فرستاده بودم انچه دستخط شده است راقم را ازان
همین گمان بود لیکن بپاس خاطر شما نوشته شد نوکری در سرکار ایشان خیلی مشکل است کسانیکه
این سرکار را دیده اند هوس دارند و آنها که نوکر اند دیگر ترک بسری بزند لیکن تو قفی که در ترک نوکری رو میدهد
بر نیامدن تنخواه بهست در انتظار برآمدن تنخواه اول تنخواه دیگر جمع میشود بیچاره را اینقدر پول بخانه ندارند که از تنخواه دست بردارند

پاس پنجه پاس بانگ
گفتوگو
در عوض پاس
مقدم ضمیر بزبور ستانند
برابر نبرد برآمد شد اهل جلیح
قضا قدر

رقعه ۱۵۱
برابر نبرد دوازده
مختصر
زده نیز فوجدار
پاس

رقعه ۱۵۲ خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی انسانه ترکی را که خود بنفس نفیس تحریر فرموده اید بمیر نصیر الدین برای مطالعه
بدید جناب ممدوح درین روز ها فارغ چار شربت را بتصحیح رسانیده باو می گیرند و عبارت هم کم کم بطور خودی نویسند
می خواهند که از تصنیف صاحب هم خطی برداریم لیکن اگر آدم جناب ممدوح بیاید آدم خود همراه آن آدم کرده باید فرستاد
این از برای آن است که شما آدم ایشان را خوب نمی شناسید والا این قدر سعی معرف نداشت و این رقعه هم برای
همین نوشته شد والا اگر جناب ممدوح خود دو چار شش شده می طلبید ندحاجت برقعه هم بود زیاده خیریت رقعه ۱۵۳
خواجه امام الدین سمرقندی الاصل سلکم الله تعالی مسوده افسانه تازه رسید دل بسیار خوش شد صد آفرین بلکه هزار مرحبا بخشی
و کوپ بخشی باز و میگر در بعضی مقام ها می شاند کی بخشیده است این هم از سبب عدم مواظبت است این قدر نخواهد داشت
باشید که تعریف هر کسیکه در کتاب ضرور افتد نام آن شخص را بعد فقرات مشتمل بر مدح او ذکر می کنند اگرچه مطلب در تقدیم
تمام او نیز حاصل میشود لیکن پسندیده تر این است که اسم ممدوح بعد فقرات مدح مذکور نمایند این چیزها داخل غلط نیست
بلکه از عدم معرفت تحریر دست می دهد زیاده رقعه ۱۵۴ بیان امامی بعد سلام شوق واضح باد که خط شما در قوم
چار دهم شهر حال امروز که هفدهم ماه مذکور است رسیده مسرور ساخت عبارت خط قابل تحسین و آفرین بود الا در دو
غلط واقع شده یکی قا ن تو قاق یعنی خون ریختن بجای قا ن تو کماق هر چند در ترکی قاف و کاف یک است
لیکن تو قاق یعنی زائیدن است و تو کماق یعنی ریختن دوم در مدح امیر صاحب این فقره در احوال دلپذیر امیر طیس
نوشته اید امیر صاحب کوچک دل هم که خدا خاک ایشان را بآب رحم بر حال غریبان سرشته است و احدی از ایشان را
و چنین می بایست که خدا خاک ایشان را بآب رحم بر حال غریبان سرشته است و آنچه از بیکسی مرد معلوم مردم بودن مردم
شما نشناخته اید بدیهی است من زیاده رو پسر برای خرج راه باو داده بودم شش یکبار و پنج یکبار لیکن چون بشیوه فقیر
مراعات حال بنی آدم است حر از اده باشد یا حلال زاده احوال او را نیز خواه است خواه دروغ شنیده
رحم میکردم همین طریق مردم صدا کرفته اند و هیچ یکی از اینها آشنای من نبوده است لیکن پیری شولان ازین
حسن سلوک می دانند که فلانی از راه دوستی با سلوک می ورزد دونمی دانند که من آشنای صاحب غیرنم در دهن کدا
می شاشم رقعه ۱۵۵ هر دو کاغذ مرزا حاجی صاحب تفویض رسنم خان باید نمود و من دنا سنکه بعد جاشت آنجا
خواهم آمد آخر روز شما را همراه کرفته باز بانجا می آیم و کاغذی غیر از کاغذ مرزا حاجی صاحب است آن در جزو دان شما کذاشته
من خود آمده دریافت می کنم رقعه ۱۵۶ پوشیده نماند که میر عبد الصمد بیچاره بتاریخ بست و نهم جمادی الاولی
سنه ۱۲۲۸ روز دوشنبه در چوبلی نو تعمیر بمرض سل و دق برحمت الهی پیوست از نه ماه این عارضه داشت و بدین مرض مبتلا
کردید لیکن خوب کرد اگر پرسیر هم میکرد چه میشد باتفاق اطبا کسی ازین بیماریها جان نبرده است خلاصه از دو ماه در چوبلی
بسر میبرد و میگفت که آب و هوای اینجا بسیار با مزاج من موافقت کرده روز یکه مرد از یکپاس شب مانده سر رشته
نفس کم کرده بود و خواق شروع شد یک و نیم پاس روز باقی مانده جان بجان آفرین سپرد پیش روی او را
همین چوبلی تکیه فقیر است از چهل سال فقیر مذکور درین تکیه میبود و سالک مشرب قضا کرد حالا کوچک ابدال او مالک است

است بخیر و بسیار باد و داده آن مرحوم را برای دفن در نجف اشرف کرده اند اگرچه غم مردن او نظر بحوالی او بلکه بحرون سایخته
لیکن از دست ما دیر بعد مردن با او چسبیده رد بش می نمیرسید و خود را افگنده بخاک زد که خود یک قالب بیحرکت بود و نسبت
محسن هم چند روز ناساز بود و شفا یافت لیکن باز در تب اجیری بد پرهیزی شد و بیماری عود نمود حالا الحمد لله
معالجه تمام خانه بدست مرزا فتح علی برادرزاده حکیم شفا خان است این بود احوال تازه که نوشته شد من هم دو روز
دست سودای هرزه شانه ریحها کشیدم لیکن از یک هفته صحت کلی حاصل است خربزه هم که خوردم بخوبی هضم شد
از بعضی چیزها هنوز پرهیز می کنم مثل بادنجان و شنبلیله و دال ارهر و لال مرچ ان شاء الله الخیر بعد چندی این را هم
می خورم حالا عمارات جهاد نی هم قابل دیدن است صبح و شام اگر کسی بالای بام خانه که مشرف بران عمارات است
و لکهنا آنجا بر سد استاده شود مرقع مانی و نگارستان چین در نظر جلوه میدهد با وجود عدم رضای مردم باز آبادی
در اینجا بسیار شده است روزی حضرت صاحب عالم بهادر بایامی جنابعالی دوباره بتماشای کوشی دلکشا رفته بودند
من هم در رکاب بودم بعد مراجعت باشاره حضور پرنور چند فقره در وصف آن بتحریر در آمد نقل آن پیش والد شما است
حق تعالی شما را بکام دل رسانیده اینجا بیارد در خانه بیمه آدمها چاق اند رقعه ۱۵۷ نسرین نوبهار انشاپرداز
و عندلیب شکسار بذله طراز حفظکم الله تعالی از عین کلی است که بعد آمدن تقریر باین طرف هم مشغل فارسی بطور خود
بامعمولی شفیق داشته باشید من هم در دو سه روز پرهیز هم لیکن خدا کند کباران بایستد که دو عنبار سیل است والا
در کوچهای لکهنو راه رفتن خیلی دشوار خواهد بود آمدم بر مطلب چهار انار و یک ناشپاتی و یک بیه و چند دانه انگور
و چند نارنگی و قدری پسته و کشمش از حضور برای من آمده بود بچه تره شما فرستاده شد باید که بطور سهم
میانه خود و حصه کرده بگیرید زیاده خیریت مکرر آنکه بعد نام نمودن رقعه بکاغذی کیلکه بسیره کیله دارد هم عنایت شد
این هم میرسد رقعه ۱۵۸ خواجه الهامی صاحب طال عمرکم امروز که بست و یکم شهر حال روز شنبه بست بر بهر
شهور لکامذوکا نالا یکوچ بچ کردهی از منزل دیروزه رسیدیم بروز پنجشنبه تا جمعه که زود تر می آیند داخل
شهر میشویم اگرچه دیروز هم این احوال لکارش پذیرفته دسواری این مراجعت لشکر چیزی نیست که بر کسی ظاهر
نشود لیکن هر کس از حال خود بخصوصان خودش خبر میدهد زیاده خیریت رقعه ۱۵۹ خواجه الهامی صاحب سلمه الله تعالی
اشتیاق سوکرا معلوم بولسون کیم خواجه رحمت الله خان منی تنگ بارسیدی کیم ایندی فرخ آباد باقی روانه
بولور من لیکن حال لودرکیم سواری میسر بولقدور اکر اون درت یا اون بیش اچه سن منی بیارسنگ کوچه کوشی باز
خلاصه موافق ایمای خواجه صاحب موصوف لاله دیبی پرشاد چاره روپیه بخدمت شریف خواهند رسانید
انشاصاحب از ایشان کرفته بخواجه صاحب موصوف بدهند و رسید مبلغ روز دوم حوالا لاله دیبی پرشاد نمایند
دحال لشکر این است که دیروز که بست و ششم صفر بود از فیض آباد کوچ کرده این طرف رسیدیم امروز مقام است
فردا داخل فیض آباد می شویم باید دید چند مقام در انجامی شود دیکر خیریت رقعه ۱۶۰ شخصی این کتاب برای
فروختن آورده بود لیکن قیمت زیاده از حد می کوید پنجاه روپیه میخواهد میکوید که مرد کاتب فی حرف بحرف پیه داده ام حالا

رقعه ۱۵۶
رقعه ۱۵۸
رقعه ۱۵۹
رقعه ۱۶۰

انصاف بدست شماست هرچه شما بگوئید قبول می کنم خداوند طرف ثانی چه فهمیده است که این خط رشت را خط آقا
و میرعماد و نسبه بخاه رویه قیمت کتاب بزبان دارد اگر پسند صاحب باشد بگیرند مضایقه ندارد میان علی حسین امروز
روانه جونپور شدند سلام بخدمت شریف گفته عذر حاضر نشدن از کم فرصتیها کرده اند دیروز و پریروز که جواهر
بود سه غزل تازه گفته شد شما همین وقت نقل آن کرفته همین کاغذ را که غزلها بر و نوشته شده از رقعه بریده
خواهید داد که نزد آقا صاحبان خواهد برد من امروز از دوالمالیدن فارغ شدم فرد احمدی را طلبیده سپرد
رقعه ۱۶۱ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی خط اسمی والد شما میرسید بعد مطالعه اگر ممکن شود همین لفافه را قدری
داده و بصمغ بسته ملفوف عرضه خود روانه سازید و خط قاضی صاحب کاسمی آقا صاحبان است رستم امروز میرود
اگر پیش از عصر آدم جواب شان رسانیده آن را هم ملفوف باید نمود و والا خطوط امروزه در ڈاک بفرستید خط آقا صاحبان
در خط دیگر خواهید فرستاد دیروز خط مرد معلوم رسید مرد که جلبر سند لاگهی چند خورده است چکنم که میرانشاء الله خاصه صاحب
رقعه ۱۶۲ خط مذکور را باین علت که غزلهای هندی نوشته بود دیروز فرستادم والا بملاحظه شما میرسید
رقعه ۱۶۳ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق مخفی نماند که از دیروز در عجب بکستانی افتاده ایم که بهیچ میرسید امروز مقام
فردا کوچ لیکن مقام امروزه درین ارض ذات الرمال بر من ناگوار است صبحی مار برامده بود بیادداشتند
بنجروپیه بدست همین آدم میرسد گرفته پیش خود نگاهدارید هرگاه مهوتس معلوم بیاید باید داد که بیچاره بمصرف خود
رقعه ۱۶۴ خواجه صاحب من خط محمد شفیع که اسمی فقیر آمده بود برای مطالعه میرسد و رقعه دیگر که بنام میرسید
فرستاده شد بعد مطالعه خطش رقعه را بر ستم باید داد که بخانه مشارالیه برساند و آقا صاحبان مخدوم وقت شام آدم
خود را نزد من فرستاده بودند چون من عادت ندارم که درین چیزها نام خود داخل کنم یا نوشته پیش خود بگذارم از
رسیدن رقعه بسیار خجالت کشیدم لیکن بطور خود ابیات مذکوره را یادمی کنم اگر یادمی آید فبها المطلوب والا امروز بطور
رقعه ۱۶۴ دیگر درست می کنم رقعه ۱۶۴ خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی راقم داعی تا این وقت مهمان مرزا حاجی صاحب
بود حالا بحوالی آقا صاحبان تلطف نشان رسیده چون خبر تشریف آوری این صاحبان تا شام کرم است لهذا
رقعه ۱۶۵ موافق وعده دیشبی امشب نمی توانم رسید فردا بعد حاجت باتفاق میر صاحب ازین محله و مان مرخص غلام
رقعه ۱۶۵ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی هرگاه خط بوالد خود بنویسید برای ملاحظه داعی هم خواهید
من یاد دارم که نقل آن تاریخها پیش شما هم بود شاید از خاطر شریف رفته است و میر امجد علی هم نقل آن
من هرگز بخاطر ندارم دیشب یک ماده بدست آدم بود و قطعه آن نیز درست شد لیکن چون عدد مصرع بشمار در
ده عدد کم بود مجبور متوجه ماده دیگر شدم بعد زمانی این ماده بدست آمد نظم زنقره ساخت پی شاه دین
صندوقی ✣ وزیر اعظم سند آن سپهر جلال ✣ دمید جان بتنم هاتفی ازین تاریخ ✣ نشان مجد و کمال
و سعادت و اقبال ✣ دیگر آنکه امروز یا فردا در عالم فرصت این چهار غزل تازه فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست
آدم خود نزد آقا صاحبان مخدوم باید فرستاد فردا بتکلیف مرزا حاجی صاحب کربلا می روم و از انجا باز بحضور می

رقعه ۱۶۶

می ایم زیاده حیرت رقعه ۱۶۶ خواجه امامی صاحب دریافت نماید که معلوم نیست که دیروز یا امروز مرزا بیچو پهلوان روان مرد چو گندم ریش که وقت آمدن این جا شما را بالای بام طلبیده سفارش او کرده بودم آمده بود ندیدید و صاحب و مقدمه هر دو کس بطوریکه گفته بودم بجناب قبله و کعبه عرض کردید یا وقت مناسب نبود بهر حال اگر گفته شد مفصل بنویسید والا بگویید و فردا جواب بنویسید رقعه ۱۶۷ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی پنجروپیه بدست مسکین فرستاده شد باید گرفت و نزد والده میان کمو رفته باید گفت که مرزا قتیل پیشتر که دوستانش تحصیلدار بر گنات در تلک انگریز بودند سفارش اکثر مردم بآنها می نوشت و همه بقدر مقسوم خود کامیاب می شدند و دیگر لاکه آشنایانش شما همه معزول شده اند سفارش یک روپیه بآنها روا نمی دارد و سابق هم خط نوشته باید حاجت می داد این نیست که زر برای کسی بطلبید رقعه ۱۶۸ مکرر دو سه بار از بعضی دوستان راسخ این هم بعمل آورده بود و کاهی که بکسی همین جا داده ام پیش خود داده است این قدر گفته باز بگویند که این پنجروپیه یکفته شما از پیش خود برای آن زنکه فرستاده اند باو بدهند زیاده حیرت رقعه ۱۶۸ امضی نماند که عرضی شما هی جناب خانصاحب قبله و کعبه پریروز که پنجم ماه مبارک بود رسید چون من اینجا نبوده ام و والده شما هم از باعث موهوم فرستادن آن نزد من فراموش نمود امروز که از خانه آقا صاحبان اینجا آمدم بمطالعه من درآمد تحصیلدار می دهد هیچ غیر ازین دخلی مناصب عزت در سرکار کمپنی انگریز بهادر است همه وابسته تلطف و عنایت آقای عالیجناب است اگر صاحبان بورڈ این تجویز را پسندیدند بسم الله تحصیلداری بشما ارزانی والا جای اندیشه نیست خدا آقا را سلامت دارد و اگر او را پرده اخت شما منظور است بطریق دیگر کامیاب خواهید شد نزد من اینهمه در اصل از سبب مهربانی اوست کو بظاهر حاضر باشی و خدمت شما باعث آن باشد و دیگر لاکه آشنای از من پوربی خطی بمن نوشته بود خطاب کو معرفت آقا صاحب مختار من رسید شخص مذکور نوشته بود که چهار عامل برای پرگنات حضور تحصیل تجویز شده رپوت شان بفرخ آباد رفته است یا نزد صاحبان بورڈ هر جاکه باشند درست بخاطر مانده است و صاحب والا مناسب منظور جواب هر گاه این التماس پذیرا خواهد شد عمال مذکور که یکی ازان شما باشید بر سر پرگنه خواهند رفت تمام شد مضمون خط آشنای مذکور بیچاره همین قدر نوشته بود اگر فضل الهی شامل حال شما شود این شخص را رفیق خود خواهید کرد مسکین در انجا حالی ندارد بعد مدتی ده روپیه سکه برای پسر خود فرستاده بود بخانه او رسانیده شد و سید می حسن خان خطی به برادر خود میان سید علی نوشته بود مذکه تحصیلداری بنام خواجه امامی صاحب مقرر شد چون همه دستیاب از طریق انگریزان بکلی خبر ندارند وضع و شریف اینجا کنان بر وند که شما ازین پوربی رفتید و این قدر ندانستند که در سرکار انگریز از انچه تجویز میشود پیش انانکه شخصی بر کاری منصوب نموده آید جا بجا بهمین شهرت میکنند که فلان خدمت بفلانی قرار یافت بهر حال فال نیک اثری دارد و انچه در افواه و السنه جاکرفته است روزی در همین روز ها بظهور می آید لیکن مادعا کویان را در وقت ترقی یاد باید داشت اینجا چنین واضح باد که رقعه کوچکی که امی من درین عرضه بود بمطالعه در آورده من بعد خطی امی آقا صاحبان مخدوم نزد شان فرستادم هر وقت که جواب بیرسد نزد خود نگاه می دارم در خط دیگر ملفوف کرده خواهم فرستاد و انچه در خط سابق نوشته بودم که دو جا در خط شما غلطی دیده شد تفصیلش این است که این تحریر در عالم تعجیل و تردد خاطر معتبر نیست

شما هم میدانید که محو باجای خطی نوشته می شود بعضی بارهای هوز مینویسند لیکن از سبب سرعت یا متعلق بودن خاطر بکار دیگر بالکل از قلم شما رشح نمود ان شاء الله العزیز وقتیکه بر مطلوب ظفر می یابید و اطمینانی بهم میرسد آنوقت بران قاطع و دیگر یکدو کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب من من ازین خوشی ندارم که شما بوعلی سینا شوید ظاهر خود را درست بکنید من ترقی شما در دنیا می خواهم اگر خدا علم و دولت هر دو بدهد بسیجان الله کور چه می خواهد و چشم بینا واگر علم بقدر ضرورت عطا فرماید و دولت زیاده از حد لیکن بعزت تمام نه بذلت زهی طالع و زهی عنایت خداوندی این بار خطی برای ناهر سنگه نبود چون او بذات خود شما ان خبر فرحت اثر شماست و میداند که محبت او در دل شماست اندراه احتیاط کلیه بر زبان نمی آرد لیکن از دل نیست اگر جواب صد خط خواهید نوشت او خط صد و یکم خواهد امروز مرد که از دیوبند انجا وارد است شام خواهد رفت خطش بلفوف است و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی اسمعیل نامی دوم کاغذ غزلهای شاعره حال رقعه ۱۶۹ اسلکم الله تعالی پوشیده نماند که لفافه اسمی آغا صاحب محتاج حضور پر نور بر توشته بست و یکم شهر حال بمن رسید و احدی بران مطلع نشد صورت حال این است که من بروز کشنبه دوم شهر حال بود خبر روانگی امیر صاحب بتاریخ بست و ششم شنیدم برای ترخیص ملازمان جناب ممدوح بخانه آمدم دیدم که ایشان برهم زدم حالا در شروع ایام برشگال روانه خواهند شد و دیروز که بست و چهارم در روز شنبه بود آدم آقا صاحب دام مجده آن لفافه را مختصر آورده رستم را بیرون دروازه برد و باو سپرده در رفت رستم نیز بانجای خود رفت بمن رسانید خط مرزا ابو الحسن خان دیوان هم در لف آن بود همه بخوبی خوانده شد و کسی ندانست چون من در بخانه آقا صاحب آنجا جواب از طرف ایشان بعد ازین خواهد رسید و بر جواب چه موقوف ایشان شب و روز در یاد شما هستند تحریر خطوط در مقام داعی شدن ضرورت احوال تازه میشود و باقی همین یک خط برای همه دوستان کفایت میکند صد آفرین بر شما که بر سر نامه نام آغا صاحب نوشته بودید و الا احتمال آن بود که چوبداران و پیاده ها بهر کاره ڈاک می گفتند که مرزا قتیل بنجاس رفته است و هر کاره بمجرد دریافت حال انجای آمد اگر من تنها انجا خط را میکرفتم باز هم فباحتی نداشت و اگر جای میرفتم صاحبان خانه خط را کرفته از راه بی تکلفی خود میخواندند لیکن این احتمال من خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خود همه آدمهای آنجا چوبدار و چه پیاده طلبیده تقیید کرده آمده بودم که هر کاه خطی بنام من آید شما آن خط و هر کاره را پیش آغا صاحب بیارید هر کز بنجاس یا جای دیکر نروید اکر خلاف این عمل آورده از نوکری برطرف خواهید شد آغا صاحب هم قدغن کردند و تعهد نمودند درین صورت آمدن خط بنجاس احتمالی نداشت لیکن بسیار بد اتفاقی کار کرد بدرحمت خدا بر همه شما دیروز وقت شام در خطوط خانکی خطی بنام صاحب بڈاک فرستاده شد در خط مذکور چند لفظ تعزیت حادثه جانکداز هم هست اعاده آن چه ضرور حالا بعد ازین که عرضه برای جداً مجده خود نوشته بسید آمدن مولوی کلیم الدین مفتی عدالت و دیکر ارباب غیرت و متاسف شدن حضرات والا قدر از دریافت این سانحه حوالہ بقلم باید نمود و تا در نظر این مردم غرت شما جاکیر و در قصبه من که در مقدمه روانکی خانصاحب از لکهنو بحضور نمودید بسیار بجا شد زیرا که نمودن رقعه وقت استفتا

رقعہ ۱۶۹

استفسار صاحب و الاجاه از احوال خانصاحب زیبا بود از طرف خود چه تحقیق داشت صاحب من بعد ازین آنچه میبینیم
از احکم قطعی مدانید مشورة خیال بکنید هر چه مناسب وقت دانید رای شما پسندیده نماید بعمل آورده باشید تمام ضد
رای شما صائب و نزد من پسندیده است رقعه ۱۷۰ خواجه صاحب عالی قدر سلمه الله تعالی پریروز خط مهربان شما
رسید موجب مسرت فراوان گردید نوشته بودید که تاج الدین حسین خان باز تحصیلداری پهپوند مامور شده اند
لیکن این لفظ را معمور بعین مهمله نوشته بودید پوشیده نماند که ماموریه مفعول از امر یامر آمده است و در هر مقام
همین انسب می نماید و معمور بمعنی آباد ان تعریف شهر است و در بنجا چه گنجایش دارد و معنی این شعر مرزا رفیع سودا
هواجب کفر ثابت ہی بہہ تمغای مسلمانی ✤ نہ ہووی شیخ می زنار تسبیح سلیمانی ۵ این است که تمغا مای
مفتوح و میم ساکن بمعنی زریکه کدر بانان و راہداران بحکم حاکم از تاجران و دیگر رہگذران گیرند این معنی مثنی الکتو
و در استعمال بمعنی سود و نفع است و سلیمانی سنگی است برنگ کبود که در میان آن رگ سفیدی می باشد که آنرا زنار
میگویند غرض شاعر این است که کفر و اسلام هر دو در اصل یک است و فرق ظاهری نزد یک اہل تحقیق نا معتبر هر گا
کفر ثابت شد همان ثبوت کفر سود مسلمانیت یعنی اسلام عین کفر و کفر عین اسلام است هر دو از هم جدا نمی شوند مثلیکه
زنار از تسبیح سلیمانی منفک نمیتواند شد همین صورت کفر از اسلام و اسلام از کفر جدا نمیگردد و شیخ با این تقوی خواست
که زنار را از تسبیح سلیمانی جدا سازد تمام شد این هم دیگر اینکه حالا حسن بفضل شافی مطلق از سابق بهتر است اگرچه هنوز
بحالت اصلی عود ننموده لیکن کم کم بطور سابق اختلاط میکند و میخندد و این دلیل تام بر صحت است گویا باده راه
نمیتواند رفت اگر که میل طبع بعبث گلی میشود یا دل رغبت بشیرینی میکند یا دم خود میکوبد که فرمایش مرزا صاحب بسان
وقتیکه می آید سوال هر دو چیز میکند من البته بعبث گلی میطلبم لیکن چون طبیب از شیرینی خوردن منع کرده است
بهر طور که میشود از سر او دامی نهم اگر گاہی اتفاق می شود یک بلات ریزه باو میدهم یا شیرینی پیچه لیکن چون نزد حکیم
اینهم مضر است بمقدار نمیدهم در مقدمه معالجه دیوانه چند انچه جناب قبله و کعبه شما بنویسند بران عمل نمایند نیک و بد را
با انجام کار در نظر داشته باشید دیروز مشاعره بود از باعث آمدن بعضی احباب خاطر داری آنها دوره شاهزاده
مرزا جهانگیر بهادر زیاده از پنج غزل هر غزل بهفت بیتی اتفاق نشد در خط آینده فرستاده خواهد شد مرزا جهانگیر شاهزاده
روز پنجشنبه بست و چهارم محرم داخل لکهنؤ شدند جناب عالی باحشم تمام که شاید آصف الدوله باین صورت استقبال مرزا
شاهزاده نکرده باشند پذیره شده بودند شاهزاده موصوف با وصف غرور سلطنت و بد مزاجی جناب عالی را
در یک هودج پهلوی خود نشانید شاهزاده موصوف رخت انگریزی پهپوشد و پر جانوری ارغوانی رنگ سر خود
چهار کس دیگر از رفقایش همین پوشیده دارند فقیر را هم یک روز اتفاق صحبت با و شد همین که سلام کردم کرسی طلب کرد
و فقیر را نشانید و چیزهم همراه خود خوراند دیگر خیریت رقعه ۱۷۱ بعد اشتیاق واضح باد که دیروز که با نزد هم شهر حال بود
لفافه خطوط شما رسید و رقعه مختصر که بنام من بود آن هم بمطالعه در آمد تاج الدین حسین خانصاحب بپهپوند رسیده
کاغذ دیگر برای کاتب خواهند فرستاد و امروز آقا صاحبان خط دیگر که برای من در زبان اردو نوشته بود بدلدر رسانید

واحوال دریافت گردید و خط پیشتر هم نزد صاحب فرستاده شد یکی حسین بیک خواهد آورد دیگر بطور خود در دهلی اگر کاری
مرسلست بعد ازین اگر خطی بایل خانها باشد درین لفافه فرستادن مصلحت نیست بدرد ولت حضرت صاحب عالم فرستادن مناسبست
من بانا صاحب مختار نمیباشم ام که اگر بعد ازین خط خواجه امامی اینجا باید اگر آن وقت من اینجا باشم بهتر والا پیش خود
نگاه داشته بتوسط آدم خود در کوش من اطلاع بکنید هرچا که مناسب خواهد بود خواهم طلبید یا نزد خود نگاه باید داشت آمدم
براحوال دیروز جدا مجدد شما بعد مطالعه خط خیلی بی حواس شدند امروز رقعه من نوشتند که خواجه امامی مفت از دست رفت
خدا داند حالا در چه بلا گرفتار خواهد شد صلاحی به ازین نیست که خواجه قاضی آنجا رفته او را همراه خود
بیارد و تاج الدین حسین خانصاحب بعد مطالعه خط شما پر منغص شدند و بمن نوشتند که شما بجناب خانصاحب
وقبله عرض بکنید که خطی بنام من متضمن نفرت خود از کار شکوه آباد و اطاعت عامل آنجا و رغبت خواجه امامی باین کار بنویسد
لطف و عنایت صاحب والاجناب و پاس حکم حضور بنویسند و این قدر مضمون دیگر هم باشد که برخوردار باتفاق اشکر آقای خود
چاره نزار دلیکن آنین وقت روانگی صاحب عالیشان او را آنجا نخواهم گذاشت و ترصد از تفضلات خداوندانه آنم
که او را وقت روانگی یاد فرمایند تمام شد مضمون تاج الدین حسین خان صاحب این وقت بمن نوشتند که تاج الدین حسین خان را نمی دانم
رقعه قبله و کعبه و نزد قاضی صاحب برای نویسانیدن رقعه قبله و کعبه بنام خانصاحب رفته است بهیچم چه جواب می آرد هرچه زودتر
می باید دید خط ذوالکه ملفوف خطوط خانگی خواهد بود نوشته خواهد شد و خانصاحب هم زودتر میرسند اگر حضور از روانگی ایشان
برسند شاید همین قدر عرض بکنید که بروز پنجشنبه یا نزدهم شهر حال یقین که روانه شده اند من بنابر احتیاط رقعه دیگر بی لفافه
اسمی شما درین خط پیچیده ام احیانا اگر صاحب والامناقبه پرسد که خط مرزا قتیل متضمن این مضمون پیش شما کجاست

رقعه ۱۷۲ خطوط مرقومه بست و دوم شهر حال رسیده موضع مطلب گردید
باید که همین رقعه را بنامید دیگر خیریت
انچه از احوال همشیرزاده دیوان ابوالحسن خان نوشته اید دریافت شد معلوم نمیست که این مرد عزیز پسر میرباقر علی
مرحوم است یا پسر کدام کس دیگر اگر پسر میرباقر علی است پس دوست قدیم این است پدرش با من محبت بسیار داشت
پیش از گذر خداشدن در لشکر نواب نجف خان مرحوم سی و چار سال یا پنج سال پیش ازین بودن میر مرحوم در جرگه
سیدی مرجان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام ارشاهجهان آباد وارد لشکر بودم و سیدی موصوف از نجبای
من بود و اکثر اوقات از اوطاق خود برخاسته در اوطاق او میرفتم میرباقر ابهم آنجا می دیدم گاهی از صبح تا وقت
چاشت و گاهی از سر شام تا نصف شب باهم اختلاط می کردیم در همان روزها هفت روز نسخه بدیع المیزان
که در علم منطق است پیش من می دید چون از تونره کوچ بیشتر شد من بنابر ضرورتی باگبر آباد روانه شدم بعد از انکه
باز به لشکر رسیدم شنیدم که میر مرحوم بشاهجهان آباد روانه شد خاندان ایشان خیلی بزرگ است ایشان
در کشمیر ملقب بسادات مدنی اند میر قتیلی نامی فاضل زبردست صاحب اجتهاد در مذهب امامیه گذشته اند که خواجه
محمد علی باانهمه کمال شاگرد ایشان بود میر موصوف عموی میرباقر علی می شوند میرباقر مرحوم را پسری بود در
کمال زکاوت و اهلیت و وجاهت و تقوی در شانزده سالگی قطبی یا میبذی می خواند بیچاره مدقوق شده

شده و زندگی را تیره یاد کرد و شاید برادر کلان همین آشنای شما باشد این نقل عزت نقل است که میرزا و بعضی اجناس را از قسم کتاب وغیره پیش اکرام الله خان فروخته بود چون دو سه بار خان موصوف بروعده و فا نکرد میرزا بزور و زر تقاضای شدید نمود خان موصوف گفت که خدا پسر آدم شریف را سامان باکشمیری نصیب نکند که عجب مردم عجایب ذهن و دین می باشند میرزا فرمود که شما هم زیاده استید یعنی کشمیری تمام شد این داستان را آنها از احوال آن کوت برکوچی حواله قلم کرده اید طشت از بام افتاده است اورا هم این قدر اخفا منظور نیست سبب این است که چون شاید حیا در این قوم باقی نمانده و خود را دانا ترین خلائق میگیرند این عمل را برای عزم خود بد نمیدانند و علاوه آن دیوثی را داخل عیش می شمارند یعنی زن خود را در بر دوی خود بنگاینیدن می دهند و همچنین خواهر و دختر را نیز هر چند در جنب زنان که حرمت خود است خواهر و دختر گیستند چون زن کوت برکوچی را دیگران می گایند اولادش هم مشکوک است در این صورت همان زن زن اوست نه دختر دختر او این قدر که از ذکر این عمل بد می زنند یا اگر کسی بگوید که شما کوت برکوچی هستید شرمنده می آید سبب این است که در نظر مردم صاحب این عمل ذلیل و خوار است و هنوز ایشان در این صناعت بدرجه کمال نرسیده اند در بند تشخص ظاهری یعنی درباریداری و تجمل ظاهری هستند اگر این قید در میان نباشد رخت زنان می پوشند و در میان زنانه وار این قوم چه فرق است ایشان هم بالطبع راغب باین می باشند که لباس زنانه بپوشند و چه عجب که در خلوت همین عمل را می کرده باشند لیکن این مرد کوت برکوچی بحسب ظاهر خیلی غلیق و دست جود هم دارد و تجمل حرف نامناسب هم ندارد از همین جهت عزتش باقی است لیکن لعنت خدا بهر حال شعر چه توان کرد مردمان این اند ۱۲ با همین مردمان باید ساخت ۱۲ از کیسه خود چه می رود هر کسی که تواضع پیش آید با و ملاقات باید کرد است میر نصیر الدین در بنارس و مولوی میر علی در مرشد آباد اند اگر خطوط این صاحبان می آید میر موصوف در هر خط مستقیم احوال صاحب و متاسف بر کمی مشاهره می باشند من هم خیلی خون جگر می خورم لیکن امور اختیاری نیست اتفاقی است سبیل رتبه همین است میر نصیر الدین صد روپیه از مال پدر خودی یا بندر و بازوی خود چیزی پیدا کرده اند آن ملکی بچه از مدتی پیش منشی بود نالش می خورد حالا در سر رشته امانت به نیابت شخصی نوکر پنجاه روپیه شده است لیکن این را زیاد داشته باشید که این نوکری زیاده از دو ماه نیست چون منشی دو سه بار بلکه هو که آمد خداوند اند یکدام تقریبی در پیش عمویش فرود آمده بود بهمان تعارف این مرد که وبال گردن او شده بود برای رفع بدنامی این قید بعمل آورده است دلالا او را از آسمانی تقاضا عداوت است هر چند شیخ این مرد که هم مثل عوام است بلکه مثل بازاریان تمام نزاکتش خارجی بوده اند و الله زیاده از وجود آدم فهیم و عقیل خالی شده است والا اگر آدم بود که با اینگونه حرکتها صرف نزند این ملکی بچه سخت خراست برادر کوچکش در وقوف هزار بار بروی چند مرتبه مرد که این است که برنام آن دوست شاه پر ایمان میدهد گویا از نوشته جسته است مرد که پیش مردم اظهار نامه خود این میکنند و برغم خود میدانند که من این و عای او بسیار خوش خواهم شد و بجا خود در دل من میکنند خطوط مرسله جا بجا سانیده شد کار ام خود ام و زجواب نوشته ملفوف بهمین خط کرده اند و نزد اقا صاحبان هنوز نفرستاده ام حالا آدم می برد جواب بعد ازین خواهد رسید فقره ۱۷۲ هر چند در نهج الفصاحة الفاظیکه برای نویسنده مکتوب مقابل شخص مساوی و بزرگ و خرد در کار باشد مذکور نشده لیکن بعضی چیزها که تعلق بمرتبه طرفین دارد که عند التقریر و التحریر کار آید

فقره ۱۷۲

و در کتاب مذکور پیرایهٔ تحریر پذیرفته در اینجا نوشته می آید و اینها را طرق و سنن و آداب نامند که بعضی از اینها سوای علوم و زبان تعلق بجوارح نیز دارد یعنی باعضای بدنی انسانی مختص نماند که در مقابل شخص مساوی خود را ببوسه و مقابل خود را قبله و قبله حاجات هم گفتن درست آمد صاحب قبله و قبله و کعبه نیز و استاد و مرشد را هم باید گفت و به پدر زن نیز مضایقه ندارد بشرطیکه آقا نباشد لیکن پدر را نباید گفت و لفظ پیر و مرشد سوای استاد و مرشد بدکری نباید گفت لیکن استاد فن که علوم کتابی بیاد او این کس را بدنه استاد در فنون دیگر مثل کشتی و غیره صناعات کم رتبه و پخته مقام دادن را عنایت کردن نامند و به پدر سوای بدبیدن عنایت نباید گفت و در خطاب آنجناب باید گفت یا جناب والا یا جناب حضرت هم مضایقه نیست لیکن مثل تو را نهاد حضرت یعنی پدر استعمال نباید کرد و در غائبانه پدر را والد یا قبله گاهی باید گفت اگر این اشخاص مقابل باشند رو برو ئی آقا هیچ و پسر خود را در مقابل این صاحبان سوای شخص مساوی غلام زاده گفتن مضایقه ندارد و رو برو ئی شخص مساوی صاحب شخص بنده زاده باید گفت رو برو ئی پدر نام او باید برد و همچنین رو برو ئی بزرگانی که از پدر و مرتبه زیاده باشند مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن اینجا غلام زاده گفتن نیز درست است چرا که سوای شخص مساوی که اینجا خود را ابن گفتن سزاوار است و پسر خود را بنده زاده در مقابل اینها خود را غلام و فدوی باید گفت و برنام رو برو ئی بزرگان لفظ صاحب اضافه نباید کرد یعنی اگر کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد باید گفت که زید یا عمرو زید صاحب و عمرو صاحب نباید گفت و رو برو ئی اینهمه صاحبان پدر و برادر کلان را استاده شد سلام باید کرد و در مکتوبیکه برای بزرگی بنویسند پسر خود را بر خود از فقط یا بر خوردار کامکار نباید نوشت غلام زاده زید یا عمرو یا فدوی زاده و برای آشنای همسن زاده باید نوشت آمدم بر آداب آقا آقا بر چند قسم می باشد یکی اینکه این کس از سبب او کامیاب مطلب گردیده یا اینکه از پیش خود سلوک می ورزد لیکن او را نیز آقائی است مثل سالار یا عامل پرگنه یا دیوان امیر پس چنین آقا را مربی و محسن و نوکر را رفیق و همدم و مصاحب نامند درین مقام عنایت کردن بجای داون و بدر خود رو برو ئی او قبله گاهی و قبله گاهی صاحب و الد گفتن مضایقه ندارد و سلام هم بر بزرگ خود باید کرد و او را قبله و کعبه و قبله حاجات باید گفت و در عالم اختلاط خداوند هم گفتن مضایقه ندارد و تعظیم دوستان هم باید کرد و تشریف بیارید وجه میفرمائید هم بدوستان و بزرگان گفتن معیوب نیست اما برای او عرضی باید نوشت برای بعضی بی مدد برای بعضی با مدد و پسران او را نام کمال عزت باید برد و رو برو ئی او تعظیم هر محل باید کرد آمدم بر آقای فدوی جبروت مالک الملک که در ملک او دیگری شریک نباشد آداب این است که رو برو ئی او خود را غلام و پسر خود را خانه زاد باید گفت غلام زاده نباید گفت و پدر خود را نیز غلام و برادر کلان را بنام یاد باید کرد و فی اضافت نمودن صاحب و داون او را مرحمت کردن یاد داون باید گفت عنایت کردن نباید گفت و رو برو ئی او تعظیم هیچ بزرگی نباید کرد و عندالاکرام هم الفاظ بزرگی امیر و رحمی کسی بر زبان نباید آورد و او را بدربار جناب عالی یا حضور باید گفت و عند الخطاب پیر و مرشد خداوند و والا دش را مرشد زاده و رو برو ئی او لفظ بهادر بر پسر انش زیاده باید کرد و آمدن آنها تشریف آوردن نباید گفت الا بزرگان دین را در حضور او بزرگی تمام نام باید برد و بزرگان او را نیز یعنی پدرش را حضرت جنت آرامگاه

آرامگاه باید گفت و پدر کلانش را جنت آرامگاه کلان و تا خود نپرسد سخنی آغاز نباید کرد و اگر مطلبی ضروری الذکر شد
دست بجوز کرده او را باید کرد و اگر برای کار رفتن حکم کند تسلیم کرده باید رفت و وقت باز آمدن و اداکردن مطلب نیز تسلیم باید گرفت
و وقت مقابلهٔ او یک سلام و بعد از ان تسلیم کرده استاده باید شد و با او نشست و اگر در یک روز سه بار بگذرد باندک بهانه
رفتن اتفاق افتد در هر مقابله سلام و تسلیم باید کرد و شاهزاده را پیر و مرشد نباید گفت و عند الخطاب لفظ کرامات به
زبان آورده عرض مطلب باید کرد و بندگان خدای و جناب حقی غایبانه آنها را نباید گفت بلکه صاحب عالم اولی بود

فصل ۱۷۴

پوشیده نماند که طبیعت قوتی است خالی از شعور که در سنگ و درخت و حیوان و آدمی امانت نهاده او را دست قدرت است
مثلاً سنگ را که از پائین ببالائی انداز ند مجبور است که از بالا بپائین آید اگر مانعی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس
حرکت سنگ که از پائین ببالا رفته قسری نامند یعنی باختیار آنچیست باختیار سنگ نیست و از بالا بپائین آمدن را حرکت طبیعی نامند
یعنی طبع سنگ چنین اقتضا نموده که از بالا بپائین آمد و میل آهن بدنعناطیس هم ازین قبیل است و بالیدن درختان
و سبز شدن برگ نزدیک بارید ن باران و وزیدن باد مراد نیز خصوصیت طبیعت دارد همچنین گریختن بزغاله از گرگ ظاهر است
که اگر گرگ را بزنجیر بسته مقابل آن بزغاله بندند یا استاده گذارند هیچ خواهد گریخت یا خواهد رمید یا خواهد مرد پس از شنیدن
آن از گرگ امریست طبعی یعنی در اصل خلقت از گرگ میترسد و میل نمودن اطفال شیرخوار بسوی پستان مادران و زنان
پرورنده و ترسیدن جوان و پیر در مکان تنها و وقت شب یا در جنگ نیز امری است طبعی پس انچه امر طبعی است هرگز از
پذیرفتنیست و ترک آن محال و قوت دیگر است که در سنگ و درخت نباشد خصوصیت بحیوان و آدمی دارد که آثار عادت
نامند و این قوتی بود که از تعلیم و فیض صحبت دیگری حاصل می شود مثل گربه ولایتی که چون در ابتدا او را بگیرند از گرگ
شود حمله بر گربه تری نکند یا فیل کاه و سه بار آدم را نکشته باشد حمله بر آدمی نکند یا بوزینه که هرگز او را چوب یا چیز دیگر نزده باشد
بنرمانده سلام بروکند و عادت آدمی از قبیل وظیفه بسیار و عبادات و مثل زنان حرف زدن و رقصیدن و خود را
زدن و دانستن و قمار باختن و شراب خوردن بسیار باشد و این امور طبعی نیست اگر صحبت قمار بازان بهم نرسد
هرگز قمار باز نخواهد شد همچنین صحبت بی هنران لیکن بعضی کسان که صاحب قوت قدسیه اند حسن و قبح هر چیز را دریافت
می نمایند و صحبت اصحاب رذیلت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت بسیار مشکل است لیکن ممکن است
که بعد مرور ترک عادت صورت بندد بخلاف ترک طبیعت که ممتنع باشد و موجودات دو گونه بودند انچه بقدرت
الهی از وقتیکه موجود گشته بحال خود است مثال عقول و افلاک و ماه و مهر و دیگر ستارگان یا آنکه یک بصورت
دیگری نشود چون آب و آتش و باد و خاک یعنی باد بصورت آتش و آتش بصورت باد و همچنین خاک آب و آب خاک نشود
یا فنا پذیر نشود و بدیگر چون درختان میوه دار و بی میوه مثل درخت انار و سرو یا زود تر چون درختان غله و بعضی گیاهای
خود رو که سال بسال از زمین سر بر کشند و قلب ماهیت آنست که هیئت چیز متغیر شود و این نیز ممتنع است مانند گندم شدن
نخود یا بعکس یا طلا شدن مس که در مذهب اهل جنون حقیقی دارد اما قلب ماهیت فی سعی آدمی بقدرت الهی خود بخود
ممکن است چون بعضی حیوانات کوچک که بعضی حیوانات را بصورت خود سازند اگر شخصی بکمال باطن قلب ماهیت چیزی تواند

اگرچه دانایان قبول ندارند لیکن موافق عقیدهٔ خلق خدا این است که این حرکت اگر از پیغمبری بظهور آید آنرا معجزه نامند و اگر از ولی کرامات و خرق عادت و اگر از فاسق سحر و اگر از کافر استدراج گویند چون خرق بمعنی دریدن است و عادت بمعنی خو کرامت را نیز خرق عادت نامند باین جهت که این کس عادت خود را پاره کرد یعنی از عادت بشری بیرون آمد این کار کرده شاید عادت درین مقام بمعنی طاقت بشری باشد و لفظ علیحده در اصل علی حده بوده است لیکن در فارسی علیحده نوشته می شود و در عربی علی حدة و فرق در عقل و عادت این است که این عبارت که فلانی این همه صاحب همت است که گوشت فرزندان خود در وقت ضرورت بمهمان می خوراند خلاف عادت باشد ظاهر است که این حرکت خلاف عادت انسانیست خلاف عقل نیست یعنی ممکن است که شخصی از راه جنون یا کم عقلی در عالم نقدان لحم فرزندان خود را گشته بمهمانان بخوراند و خلاف عقل آنست که ممتنع باشد مثل پیچیدن آسمان در کاغذ باد و طلبیدن آفتاب از آسمان بزمین مثل شمس بزیر بغل خود گوشت که در عوام مشهور است این خلاف عقل باشد قلب ماهیت هم ازین قبیل است

رقعه ۱۷۵ خواجهٔ امامی سلمکم الله تعالی رقعهٔ آقا صاحبان متضمن طلب امیر صاحب بمجلس دعوت که فرو اقرار داده اند بخدمت ملازمان محمد روح رفته بود معلوم شد که شما آنجا نبوده اید و الا چند سطری بخط من بوده است خلاصه اینکه امیر صاحب عذر معقولی تحریر دراورده اند و سوای این فی الواقع مناسب آن بود که طعامی برای این صاحبان که از سفر آمده اند ازان حرف میرسید هر گاه در عدم ارسال طعام ضیافت حیله تعزیت رافع اعتراض باشد آمدن بخانهٔ ایشان نیز در کرو همین عذر است هر چند این بیچاره ها از تکلفات رسمی مبرای محض آمد لیکن چون عیال داران را ضرور است که پابند رسمیات باشند عذر امیر صاحب مسموع و معقول شد آمدم براحوال شما دیروز خود در عالم بیخبری وضع کرده بود ند امروز از رقعهٔ امیر صاحب بنیامدن شما نیز ترشح نموده بهر حال از جناب قبله و کعبه پرسید اگر آمدن شما قبل حتی مذاشته باشد فردا با تفاق مرزا محمد صاحب بیایند و اگر از جناب والا ممنوع شوید همین عذر از طرف صاحب مسموع و معقول است لیکن بمرزا محمد صاحب باید گفت که آمدن شما طفیلی نبوده است داعی خود گفته بود و سوای این از نوکران ما هم نیستند که در رکاب آقا می آمدید فردا همراه آدم من بیایند رقعه صاحب بطرف تا بنها نموده ام در مغلیه رد دعوت معیوب است زیاده خیریت

رقعه ۱۷۶ واضح باد که انشای دیروزه شما را دیدم خوب نوشته اید لیکن غرض من ازین فرمایش چیز دیگر است و آن این است که از اول در براعت استهلال مناسبات باغ و چاه و برج و حمام و نهر را بیان بکنند ذکر موسم ضرور نیست و در اثنای تعریف این چیزها مدح نواب نصیر الدوله فارس الملک محمد علیخان بهادر سپهدار جنگ پسر جناب عالی ضرور است زیرا که بانی این چیزها ایشانند تمام شد این هم دیگر باید شنید که این وقت نزد جناب قبله و کعبه رفته تحقیق باید کرد که دختر شمس الدوله بهادر که تصاکرده است چند ساله عمر داشت حضرت امروز شنیدند چون بی اجازت جناب عالی جایی نمیروند و روز جمعه دربار نمی شود لهذا اراده دارند

که فرد امیر اکبر علی را نزد جناب عالی بفرستند و بروز دوشنبه خود نزد حرث ثانی برومند و ابیات شما که درین نشاء موزون کرده باید
و لفظ غلط بود یکی طبع و دیگر مدح که هر دو بروزن عقل اند بسکون حرف دوم و شما بروزن کرم که بسکون بخشش است بحرکت حرف دوم
آورده اید و خود در یک مصرع طبع صحیح بسته اید مصرع مذکور هم درین قطعه است اگر انجا صحیح است انجا غلط چرا که قصیده اگر انجا صحت دارد
اینجا چرا غلط بستید خیال این غلطها ضرور است از دشمنان حزره گیرا باید رسید سبب این است که هر چه سروده بگنید آنرا خوب
ملاحظه نموده صاف بگنید بعد صاف کردن باز یک لفظ را بگنید که در معنی چه طور است و در شعر صیغه و املاش چه صورت
دارد هر چند بدانند و لفظ فارسی باشد حقیقت آن در بران قاطع دریافت می شود و اگر لفظ عربی باشد و شما از حقیقت آن
آگاه نباشید در شعر موزون نگنید زنهار مضایقه ندارد و در رساله مسوده بنویسید که من از حقیقت این لفظ آگاه نیستم رقعه ۱۷۸
رقعه ۱۷۸ مرزای صفاهانی سلمه الله تعالی امروز بخانه خانصاحب می روم فردا بخانه مرزا سید و صاحب را بجا غرم دولتخانه شما دارم بهتر
این است که امروز وقتی لال یک بکان کولی رفته خبر بیارد که برفی شیر کو چک و چک ورق نقره بران پیچیده طیار است یا کهنه شده
افتاده اگر نو ساخته باشد فردا چار تنگه را برفی و سه فلوس را شیرینی پنبه و یک فلوس را لڈوی مونگ بیارد و یا لڈوی تخمی چور
بیارد خدا کند که برفی تازه بدست آید هر گاه احوال برفی تحقیق شود فرد اطلبیده منتظر من باید بود امروز وقت سیر بعد ظهر تن
لال یک بکان بازار خبر برفی کهنه و نو باید نوشت شیرینی پنبه و چیزی دیگر اگر کهنه هم باشد بیارد باش تنگه را همین برفی بیارد که اطفال
هم خواهند خورد من اگر بسیار میخورم نمیکیاو بلکه کم خواهم خورد چار آنه را نیم سیر خواهد داد بلا تکرار بیارد اگر دیر و زیم طیار شده باشد
تا فردا کهنه نخواهد شد بلکه بمجبوری ساخته پرورد زیم تا فردا از لذت نمی افتد قربان پڑا کری پرورده رقعه ۱۷۸ احوال من
رقعه ۱۷۸ روز بروز حالا بهتر است تازه اینکه چون باش آرد ار بر بروز بهما مفید افتاد امروز بطور خود در یک خریطه آرد مذکور کرده سر
ابو العباش را دران گذاشتم بعد یکپاس که بهبت الخلا رفتم چه می بینم که دو مش از بست حصه یک حصه مانده است دو حصه بجای
رقعه ۱۷۹ رقعه ۱۷۹ تریخ یک پهلکه باشور بای چوچه مرغ خورده خواهیم و عدد آروزانه انار دلائی می شود و زن پهلکه مع تری سه فلوس بود رنجمیت عمو صاحب
کلان خود از طرف من بایکفت که روز یکه چاق شمع پیش خواهم شکست اول بخدمت شما حاضر شده یک نان آرد بارده بخته مسکه بالائی
آن هم بخیت و قند خوب طلبیده باشد خواهم خورد دو یک انخوره کلان آب شب مانده بگلیق فروخواهم برد زیاده چیریت رقعه ۱۷۹
رقعه ۱۷۹ امروز دوپهر بخدمت شما حاضر خواهم شد چای نخواهم خورد اگر کرم نباید کرد لیکن قدری نبات کالی بقدر یک پیاله کوفته باید گذاشت
که من همراه خود خواهم برد امروز برفی دکان کولی و قند در بیخ تیره خشکه داخل کرده ام برای اقاصاحبان مخدوم
رقعه ۱۸۰ میفرستم و این در مقدارم است بعد سه چار روز مضاعف آن بخدمت شریف خواهد رسید رقعه ۱۸۰ شما از احوال مزاج خود دو کلمه
بنویسید یا زبانی تفویض سامعه آدم من بگنید امروز اول صبح برای دیدن مرزا ابو طالب خان بهادر که اندر و کرده بیتاب
رقعه ۱۸۱ بودند رفته بودم از شقاوت انسان چه بگویم که مرا دیده در خود و فراموش کردند و از دور دویدند و میلوی حسین علیخان صاحب
بارسمین عارضه گرفتار شده اند دیشب چند بار قی کردند و امروز شاید مسهل گرفته اند خدا جمیع بزرگان و شفیقان را
رقعه ۱۸۱ از آلام جسمانی نجات و بدرجه زیاده خیریت رقعه ۱۸۱ لال یک رقعه اد حویلی نو تمیر من که از دو سه روز برای ورود
بعضی دوستان بهانجا می نشینم رسانیدند آن وقت شیخ امام بخش ناسخ و میر سادات علی رفیق و مرزا حاجی صاحب و آقا صاحبان قبلهم

نشسته بود دفتر و قلم و دوات هم درین حجرهٔ قدیم مقفل بود جواب نوشته نشد الحال می نویسم که رفتن نزد شخص معلوم
پر بیجا بود بعد یکدو روز باز بروید تا بر سه مهربانی آن بعد خوب شدن معامله شما را کیسو نماید و بعمو صاحب کلان خود از
طرف من باید گفت که سلام معمولی بحضور باید رسانید که این خصوصیت از دست نرود و تامل و توقف خوب نیست واز
امیر صاحب پرسید که خطوط کالپی روانه شد یا نه و دیروز رقعهٔ پیر دعزیزی آمد بود از ان رقعه سخت خشت و لیکن می باید
لیکن چون غور کردم حق بجانب آن بیچاره بود زیاده خیریت رقعه ۱۸۲ خواجه آقای صاحب یافت نمایند که امشب
آمدن مشکل است شما بآرام در خانه بخوابید و اگر کسی از شما احوال من پرسد بگویید ما خبر نداریم هرگز اینجا نشان نباید داد
اگر دو نوشته هم باشد نباید گفت دیگر آنکه پارچه مینی باگ من زیر پلنگ و زیر صاحب با تو می دالان افتاده است حواله این هم

باید کرد و فردا بخط خیریت آمد

درین زمان سیمت تو امان جوهر شمشیر زبان فصحا چراغ دودمان صورت نمای آینهٔ اجلا نگردد که همین عنایتش
محجوب بی نظیر و معشوقهٔ بدیل اعنی منشات بلاغت آیات مرزا محمد حسن قتیل تاریخ بست و هفتم صفر المظفر از شعف
بتن خاکپای طلبهٔ علوم عبد الرحمن خان بن حاجی محمد روشن خان مغفور در بیت السلطنة لکهنؤ تصحیح
معتمد العلما مستند الفضلا اوستادنا و معاذنا مولوی الهی بخش بسط الله ظلالهم ابدا سر از نقاب انطباع کشید
چون تاریخ وفات مصنف مرحوم که از مقطع مصرعهٔ ثانیه غزل مندرج دیوان باستماع رسیده خالی از لطف نبود لهذا
آنرا مع غزل رقم نمود

غزل ریخته کلک جواهر سلک عمدهٔ شاعران عدیم المثل مرزا محمد حسن متخلص بقتیل

غم عشق تو یارانی ندارد — چه درد است اینکه درمانی ندارد — جنون را کو که سوی ما نیاید — کسی اینجا گریبانی ندارد
چه در اندیشهٔ خار مغیلان — سیه روزیکه دامانی ندارد — اثر در گریهٔ مجنون مجوئید — که لیلی چشم گریانی ندارد
ز نقش گشته نتوان یافت اثرها — چه حیرتها که پایانی ندارد — سوال بوسه شاید یافت آنرو — لبش می جنبد و جانی ندارد
مسلمانان مسلمانش مکشید — قتیل کافر ایمانی ندارد

قطعهٔ تاریخ وفات آن والاصفات که مادهٔ اش از نتایج افکار سرور فقیر مورخان روزگار شاه بیت دیوان نکته رانی سرلوح بیان
سخندانی مولوی کرامت علی اظهر سلمه الله اکبر از مصرعهٔ ثانیه مقطع غزل مرقوم است و مصارع لطافت منابع بوصنعت تضمین
از مصرعهٔ ثانیه مترشحهٔ قلم جادو رقم یگانهٔ تازه میدان فصاحت تیزه افراز معرکهٔ بلاغت کاشف نکات خفی و جلی استادی نبیرهٔ ناصر علی

ادام الله افضالهم

قتیل نکته پرور مرد افسوس — چه درد است اینکه درمانی ندارد — ز دست ماتم و صرش مسلم — کسی اینجا گریبانی ندارد
نماید دامن جان چون بچاک — سیه روزیکه دامانی ندارد — که کو بیدرد عالم آن قیس معنی — که لیلی چشم گریانی ندارد
بود آئینه از روی همه خلق — چه حیرتها که پایانی ندارد — بفکر سال او دیدم بخواهش — لبش می جنبد و جانی ندارد
ز روی کثرت عشق است گویا — قتیل کافر ایمانی ندارد

۱۲ ۳۲

قطعهٔ تاریخ انطباع تراویده خامهٔ گهربار اعجاز نگار اوستادی میرزا ناصرعلی نصیر سلمه الله تعالی

شد معدن الفوائد مرزا قتیل طبع — تا دره سلامت معنی شود دلیل
از روی انبساط دلا سال انطباع — بشنو بگوش به گهر معدن قتیل

قطعهٔ دیگر از مشفق مهربان خواجه محمد حسن صانه الله عن جوادث الزمن

چو مطبوع شد رقعات قتیل — دوباره درین مطبعه بی عدیل — فشردم بتاریخ او پای عهید
که باشد بتعیین سالش دلیل — درین فکر بودم که هاتف غیب — بگفتا مکاتیب مرزا قتیل

قطعهٔ دیگر از راقمه عبدالرحمن خان عفی عنه

زهی انشاء فصاحت عنوان — طبع شد از کرم رب جلیل — جستم از پیر خرد تاریخش — گفت با گنجینهٔ عبارت از قتیل

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خارج از دایرهٔ مقیاس صانعی را رواست * که نقصان بدر و کمال هلال ادنی صنعتیست از صنائع کمال او * و حمد فراوان و منت بیکران قادری را سزاست * که در ظهور عجائب قدرتش از برآمدن هلال و گرفته شدن ماه قواعد فلاسفه و ضوابط اهل تنجیم اوهن تر و لغو تر از اصول واهیه زن پیرزال * همه مخلوقات بر عظمتش گواه است * و از تمامی مصنوعات بوحدانیتش انتباه * اگر هلال است ایما به بمثالی او می نماید * و اگر بدر است کف ریب از آینهٔ دلها می زداید * اگر ماه است بر مهرش دال است * و اگر مهر است اشارت بخروج و جلال * بعثت همچو سرور انبیا علیه الف الف تحیه و ثنا از صنائع سنیهٔ اوست * و ظهور معجزهٔ شق القمر از بدائع بدیعهٔ او * خرق عادات آن باعث خلق مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه چهارده هویدا و آشکار * و معجزات آن مهر سپهر رسالت کالشمس فی نصف النهار شریعتش سر اسر حکمت است * اقتدایش تمامه هدایت * و از نجاست که هر که آئین خلاف شریعتش گفتند * در دو گیتی نقد اعتبار یکدست از دست دادند * و حکما چون رای از خود فرستند * سرنگون بچاه ضلالت در افتادند * مومنی که یک لحظه بشرف خدمتش رسید * سنخ نعم جنت نعیم گردید * فرخا وصف مردانی که با وصف عجز و اکتساب بمن خدمت بابرکتش بخطاب ایماز یدالله ایده الله رب العلم الرحیم عنعم آل البیت و یطهرکم تطهیرا سرفراز گشتند * و خوشا حال کسانی که با وجود دیگانگت و قرابت و اتباع کما حقه و ادامت صحبت مخلصانی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم معزز و ممتاز علما و فضلا که بین ادیان دین و مصاحبان سید المرسلین اتباع و اقتدا کرده اند * بیقین خاطر دایره است کرده اند * رهرو راه راست برآورده ایشان را خطری نیست * و حافظ ضوابط بضبط ایشان را

آحاد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عشرات	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
مئات	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
الوف	غ								
	۱۰۰۰								

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸

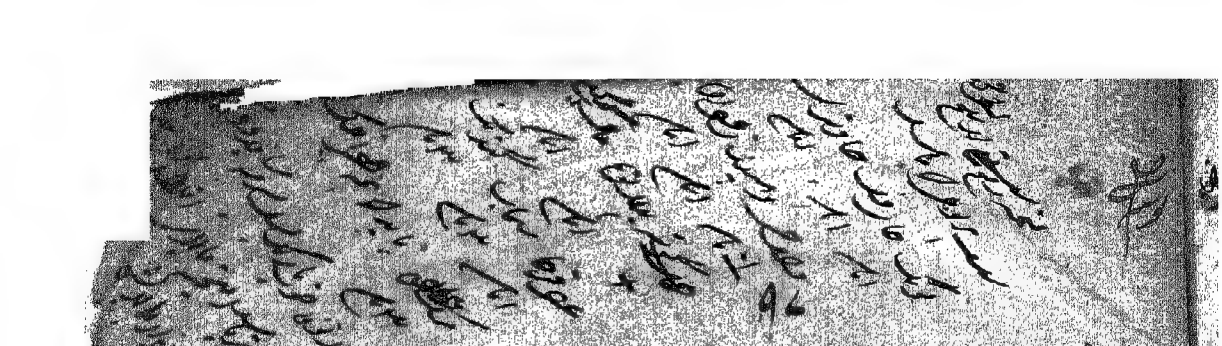

مجموعه این حروف شهور زیج هوایی که ازاج است و این حروف شهور را در تبدیل سال میل نمیشود بلکه بر حال خود برجا مانند مثلاً برای محرم قرار یافته خواه محرم سنه ۶۵ باشد و خواه سنه ۶۶ و خواه سنه ۶۷ همین ایکس است حروف دیگر بخلاف حروف سنین که از تبدیل سال مبدل شوند چنانکه عنقریب ارش می آید حروف مشکین

ا	ه	ج	ط	ز	ی

د	ب	و	ح

مجموعه این حروف ابجد بود باشد و چون سنه ۱۳ هجری آید باید که باز الف شروع نمایند

ا	ه	ج	ز	د	ب	و	ح

بعد ازین مقدمه حاصل آنکه بعد گذشتن هشت سال این حروف را بترتیب از سر برای هر سال قرار داده باشند و عدد آن نیز در ذهن محفوظ دارند و همین قیاس است در سنین ماضیه یعنی هرگاه عازم دریافت این معنی شوند که ازین حروف مکرر کدام حرف برای کدام سال از سالهای گذشته تعیین پذیرفته باید که راه عکس ترتیب پیش گیرند یعنی شروع از دال کنند بدین طریق

د	و	ب	د	ز	ج	ه	ا

باز از دال برای سنه ۵۶ هجری ابتدا نهند و بر الف برای سنه ۴۹ هجری ختم کنند و همچنین تا آخر

ضابطه هرگاه این دو نوع حرف مع اعداد معلوم شد پس لازم که عدد حرف ماهی که دریافت طلوع هلال آن منظور است باعداد حرف سال همان شهر جمع کنند و یک عدد دیگر از جانب خود بران بیفزایند و از مجموع هفتگان طرح دهند اگر قابل طرح باشد یعنی اگر از هفت زیاده باشد و آن مجموع تا یازده خواهد رسید نه زائد ازان و چون از یازده هفتگان طرح سازند یک عدد باقی خواهد بود حاصل آنکه بعد طرح در باقی نظر کنند اگر یک نه برآمد آن هلال روز شنبه

خواهد بود و اگر دو یا سه روز و شنبه و اگر سه یا چهار روز سه شنبه و اگر پنج یا شش روز پنجشنبه و اگر شش یا هفت روز جمعه و اگر بیشتر اندرو روز شنبه مثلاً چون خواهیم که روز طلوع هلال محرم الحرام سنه ۱۲۱۵ هجری دریافت نماییم باید که هفت را که عدد حرف میم ماه روم است یعنی ز با یک که عدد حرف سین سنه ۱۲۱۵ هجری است یعنی ا جمع کنیم و یک عدد دیگر از جانب خود بر آن بیفزاییم مجموع هشت گردد هشتگان را بدان طرح دهیم و از باقی ماندن حکم کنیم که اگر هشت ایزدی است بروز دو شنبه ابردی هلال ماه محرم سنه ۱۲۱۵ هجری با تمام یاران جناب حابس آل عبا علیهم التحیة والثنا اشارتی بتعزیت خواهد فرمود همچنین اگر قصد کنیم که در یابیم که روز طلوع هلال صفر سنه مذکور کدام روز است باید که دو را که عدد حرف شهر صفر است یعنی ب با یک که عدد حرف سنه ۱۲۱۵ هجری است یعنی ا جمع کنیم و بر حاصل جمع یک عدد از جانب خود بیفزاییم مجموع چهار شد و آن قابل طرح نیست کو با همین چهار باقی ماند پس از باقی ماندن چهار حکم کنیم که اگر شنبه خالی دلیل و نهار مدد کار است بروز چهار شنبه بروز هلال صفر خالی از خوف و خطر خواهد بود و بر همین قیاس است استخراج حکم طلوع هلال ماههای آینده و گذشته فاتح هر گاه خواهند که روز سلخ شهر و مجه سنه ۱۲۱۵ هجری دریافت کنند باید که سه را که عدد حرف شهر و مجه است یعنی ج با پنجاه که عدد حرف سنه ۱۲۱۵ هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد از جانب خود بیفزایند و از مجموع که شصت شد هفتگان طرح دهند و از باقی ماندن یک حکم کنند که طلوع هلال ذیحجه سنه ۱۲۱۵ هجری بروز یک شنبه بوده و همچنین هر گاه مدر یافت روز برآمدن هلال ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۱۵ هجری قصد کنند باید که پنج را که عدد حرف شهر موصوف است یعنی ه با چهار که عدد حرف سنه ۱۲۱۵ هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد دیگر بیفزایند و از مجموع که نه شد حاصل هفتگان طرح دهند و از باقی ماندن حکم کنند که بروز سه شنبه هلال ماه مبارک رمضان مطابق بشارت استهلال بشارت فتح ابواب جنان بکلیه صبر صابران اشارت فرموده و همین قیاس است تا آخر

نصیحت این قدر بعلم الیقین فرا یاد خاطر دارند که طلوع صناعه صانع چون بر حسب قواعد مستخرجه عقول ما مشتی ناقص و مغشوش لازم نیست بلکه اگر حکم ضابطه مقرره مطابقت بطلوع هلال بقدرت قادر لایزال پذیرد از بخت و اتفاق پندارند بل این مفهوم هم از صناعه صانع بی همتا انکارند **خاتمه** حال این ضابطه برین منوال است که قطعه قرطاسی بوسیده بران سطری چند از عبارت فارسی بخط مایقرا بهجی مرقوم که حالی بودن مطلب خالی از دشواری نبود اهل علمای زمان افضل کملای دوران جبر محقق نحریر مدقق واقف نکات مخفی و جلی مولوی **احمد علی** چه یا کوئی برای شاگرد خود که استاذ اساتذه روزگار اند یعنی عالم باعمل اکمل بی بدل المی عصر او ذی آوان شیخ وقت سرا پا استان جناب مولوی **خادم حسین خان** صدر الصدور کنپور بن ذی الفر و الجلال صاحب الفضل و الکمال تذکره سور خان سلف سند تواریخ دانان خلف جناب مولوی **عبد القادر خان** افاض علیه سجال العفو و الغفران بنهج هدیه و ره آورد آورده بود نداز انجا بذریعه ارکان ریاست اعمده سقوف امارت ماهران علوم عجیبه و اتقان فنون غریبه مخترع نکات و لطائف الطف مولوی **علی اشرف** دولی اشرف ما برحت اقمار افادا تهما

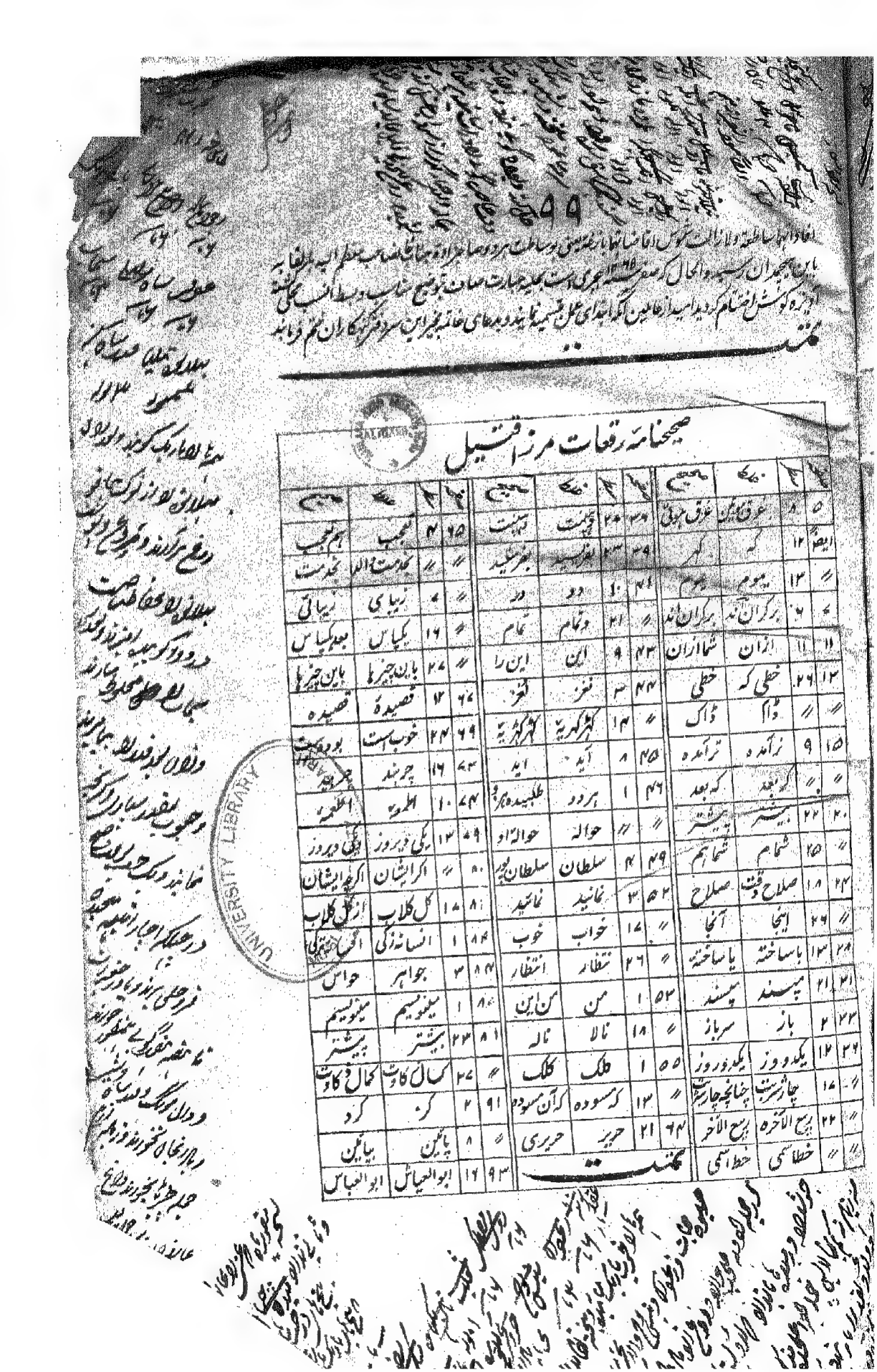

صحیحنامۂ رقعات مرزا قتیل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۵	عرق ہیون	عرق مہوئی
ایضاً	۱۲	کہ	کہر
〃	۱۳	پیوم	پہوم
۷	۶	برکران اند	برکران اند
۱۱	۱۱	ازان	شما ازان
۱۲	۲۶	خطی کہ	خطی
〃	〃	ڈاآ	ڈاک
۱۵	۹	نرآمدہ	نرآمدہ
〃	〃	کہ بعد	کہ بعد
۲۰	۲۲	بیشہ	پیشتر
〃	۲۵	شمام	شماہم
۲۴	۱۸	صلاح وقت	صلاح
〃	۲۶	اینجا	آنجا
۲۹	۱۳	باساختہ	یاساختہ
۳۱	۲۱	پسند	پسند
۳۳	۲	باز	سرباز
۳۶	۱۲	یکدوروز	یکدوروز
〃	۱۷	چارشربت	چنانچہ چارشربت
〃	۲۲	پسح الآخرہ	پسح الآخر
〃	〃	خطاسمی	خط اسمی
۳۹	۲۰	تجیمت	تہیمت
〃	۲۳	بفرسید	بفرستید
۴۱	۱۰	دو	دو
〃	۲۱	وتمام	تمام
۴۳	۹	این	این را
۴۴	۳	نغز	لغز
〃	۱۴	کہرکہریہ	کہرکہریہ
۴۵	۸	آید	اید
۴۶	۱	ہردو	علیحدہ ہردو
〃	〃	حوالہ	حوالہ او
۴۹	۴	سلطان	سلطان پور
۵۲	۳	نمائید	نمائید
〃	۱۷	خواب	خوب
〃	۲۶	انتظار	انتظار
۵۳	۱	من	من این
〃	۱۸	نالا	نالہ
۵۵	۱	ملک	کلک
〃	۱۳	کہ مسودہ	کہ آن مسودہ
۶۴	۲۱	حریر	حریری
۶۵	۴	عجب	ہم عجب
〃	〃	خدمت اللہ	خدمت
〃	۷	زیبای	زیبائی
〃	۱۶	بکپاس	بعد بکپاس
〃	۲۷	باین چیزہا	باین چیزہا
۶۷	۱۲	قصیدۂ	قصیدہ
۶۹	۲۴	خوب است	بود و بہ است
۷۳	۱۶	چربند	چربیدہ
۷۴	۱۰	الطوبہ	الطعمہ
۷۹	۱۳	یکی دوروز	یکی دیروز
۸۰	〃	اکرایشان	اکر ایشان
۸۱	۱۷	کل کلاب	از کل کلاب
۸۴	۱	انسانہ زکی	الحق انسانہ ترکی
۸۴	۳	بجواہر	حواس
۸۶	۱	سینوسیم	مینوسیم
۸۱	۲۳	بیشتر	پیشتر
〃	۲۷	کمال کاوت	کمال کاوت
۹۱	۲	کر	کرد
〃	۸	پائین	بپائین
۹۳	۱۲	ابو العیاش	ابو العباس

UNIVERSITY LIBRARY

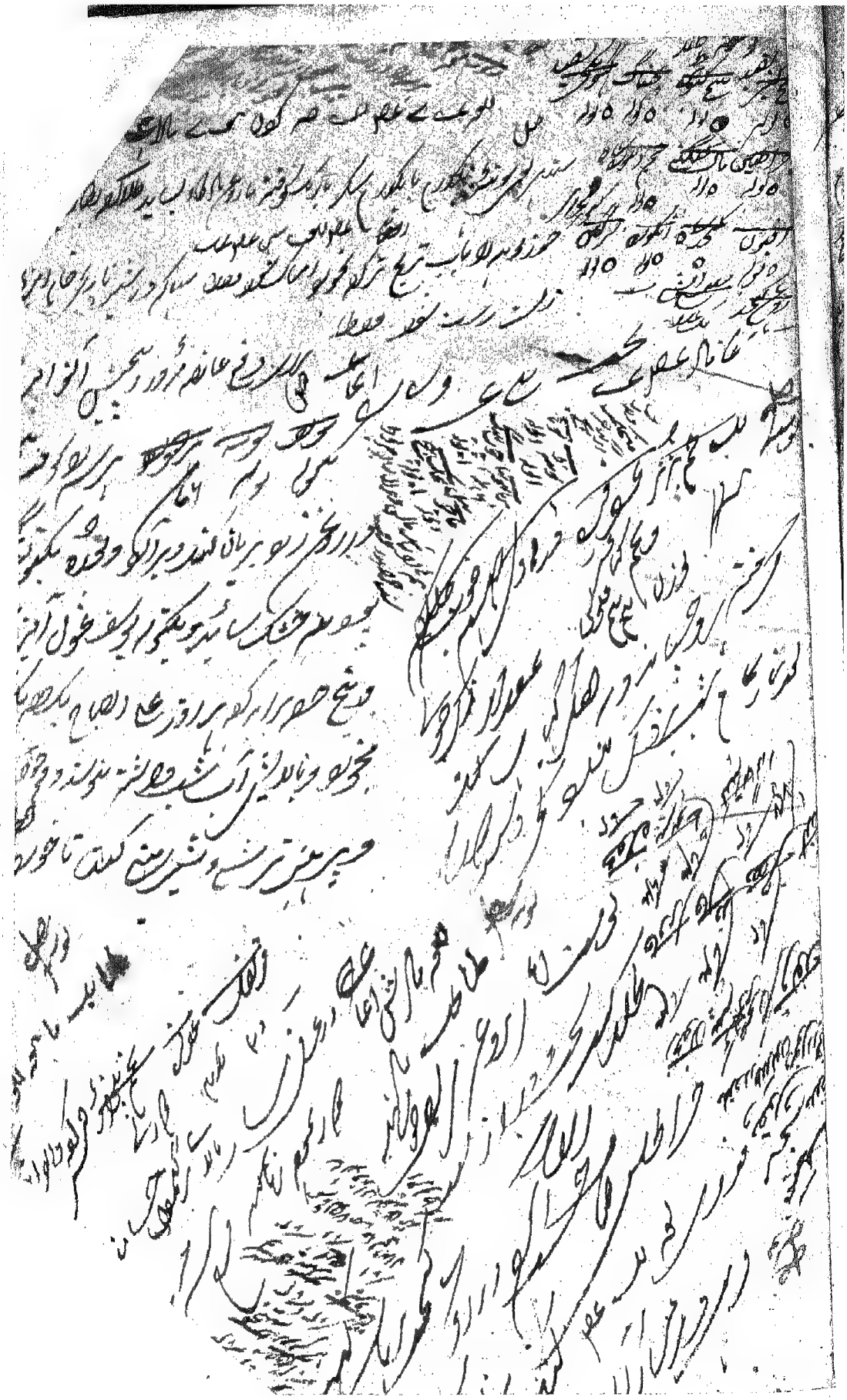

DUE DATE

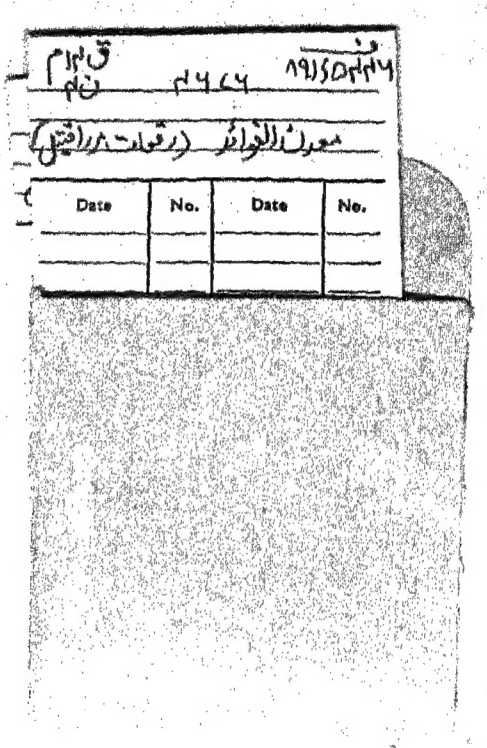
ق ١٢م
ن م
٩٩١/٥٢٤٤
٤٦٧٦
معرف الفوائد (رقعات دراسية)
Date
No.
Date
No.